

در آن ولایت نفوذ و اعتباری تمام داشت. در اواخر این عهد حکمران این ولایت به لقب عمومی رتبیل خوانده می‌شد و در همه ولایت او از تاریخ قدیم و سرگذشت پهلوانان افسانه‌ها آثار و نشانه‌های فراوان وجود داشت. آبادی سیستان مقارن فتوح اسلام قابل توجه بود. آنچه مخصوصاً موجب این مایه آبادی بود رود هیرمند و فراه و خاش رود و دریاچه‌های هامون و گودرزه بود. مخصوصاً رود هیرمند که بر آن سدها ساخته بودند مایه آبادی و حاصلخیزی این ولایت بشمار می‌آمد. وصف این رود در اوستا با امواج سفید سرکش آمده بود و فرکیانی بدان منسوب شده بود. چنانکه دریاچه هامون نیز مطابق روایات و سنتها محل ظهور تمام آن کسانی بود که به ترتیب موعود زرتشت بشمار می‌آمدند و بدینگونه سیستان سرزمین افسانه‌های کهن و تا حدی محل امید عامه و میعادگاه ظهور کسانی بود که می‌خواستند دعوی خود را با آرزو و مراد عامه مردم ایران تطبیق دهند.

این ولایت در همان اوایل عهد فتوح بوسیله اعراب تسخیر شد لیکن همواره برای فاتحان جایی بی‌آرام و نامطمئن بود. خوارج در آنجا از قدیم مجالی یافته تاخت و تاز می‌کردند. حکام و عمالی که از جانب خلفاء عباسی یدین ولایت می‌آمدند پیوسته با این خوارج در جنگ و ستیز بودند. حتی طاهریان نیز که با امارت خراسان، بر سیستان نیز فرمانروایی داشتند نتوانستند این خوارج را بکلی براندازند. هر قدر از قدرت طاهریان می‌کاست این خوارج قویتر می‌شدند. با مرگ حمزه و باریاست باعوف همچنان سیستان دستخوش تاخت و تاز خوارج بود. مکرر شهرها و قریه‌ها غارت می‌شد و مرتب لشکریان که به دفع آنها می‌آمدند تباہ می‌شدند. حتی ظهور اختلاف بین خودشان نتوانست سیستان را از تعرض و تجاوز مستمر آنها مصون بدارد. در سیستان نیز مانند غالب بلاد دیگر بقول نولدکه گویی مذهب خوارج سبزی شده بود که گاه رهنزان و دزدان محلی نیز خود را در پشت آن مخفی می‌کرده‌اند.^{۸۰} ازین جهت قلع و قمع آنها برای حکمرانان محلی غالباً دشوار بود و چون دفع آنها مخصوصاً بسبب آنکه گاه معاریف اهل ولایت نیز نهانی با آنها همست بودند از عهده لشکریان حکمران سیستان و امیر خراسان بر نمی‌آمد خود مردم داوطلبانه برای دفع آنها دسته‌هایی تشکیل می‌دادند. این

دسته‌ها مطوعه خوانده می‌شدند و در حقیقت از نوع همان دسته‌هایی بودند که عامه مسلمان در مجاورت ثغور به میل و خواست خود تشکیل می‌دادند و جهت ثواب دینی با کفار و مخالفین به جهاد می‌پرداختند. این مطوعه سیستان نیز در واقع بدون ارتباط و انتساب با خلیفه و عمال او به میل و به خرج خود دسته‌هایی مجهز و مسلح درست کردند و با خوارج که مزاحم زندگی مسلمانان و موجب قتل و غارت و کشتار دائم بودند به جنگ و ستیز پرداختند.

در عهد امارت طاهر دوم از خاندان طاهریان در خراسان، حکمرانی سیستان در دست عربی بود از اهل بصره — نامش ابراهیم بن حصین قوسی — که مردی اهل سازش بود. تعصبی نداشت و با خوارج و اهل سنت هر دو راه سازگاری و سلوک می‌سپرد.^{۴۹} این معنی البته موجب نارضایی عامه مسلمان و سبب گستاخی خوارج می‌شد و ازین رو مطوعه سیستان در صدد برآمدند که خود برای مقابله و دفع خوارج اقدام کنند و حتی با عمال و حکمرانان محلی نیز که با خوارج سرسازش دارند در صورت لزوم درآویزند و جنگ کنند. وجود این مطوعه هر چند در دفع فتنه خوارج مفید و مؤثر بود لیکن غالباً بسبب آنکه زیاده کسب قدرت می‌کردند و مخصوصاً بدان جهت که عیاران ولایت هم در جزو آنها در می‌آمدند و وجودشان موجب سلب نظم و آسایش ولایت نیز می‌شد. بدین سبب عمال و حکمرانان بلاد غالباً از آنها هم باندازه خوارج وحشت داشتند. ازین رو وقتی غسان بن نصر از رؤساء همین مطوعه در بست خروج کرد و قدرتی یافت حکمران آن ولایت با او به جنگ پرداخت و ظاهراً در آن کار حتی از خوارج نیز مدد گرفت. غسان بگریخت اما او را گرفته کشتند و سرش را به زرنج فرستادند. اما با قتل غسان مطوعه بست آرام نیافتند. ایندفعه عیاران ولایت نیز با آنها همراه شدند. چون قدرت آنها باز فزونی یافت مایه وحشت حکمران سیستان گشت اما آنها را یکجند به جنگ و تدبیر آرام کرد. لیکن این توافق بین مطوعه و حکمران سیستان بسبب مسامحه‌یی که او در دفع خوارج داشت دوام نیافت. صالح بن نصر برادر غسان در بست باز به بهانه دفع خوارج مطوعه را گرد کرد (۲۳۷ ه. ق.). عیاران سیستان نیز همه با او یار شدند و او غیر از اهتمام در دفع خوارج تاحدی نیز می‌خواست انتقام قتل برادرش

غسان را از حکمران سیستان بستاند. صالح به کمک مطوعه و عیاران بست را گرفته و حاکم آنجا را کشت (محرم ۲۳۸). در بست عده یاران وی افزود و گنج و سلاح فراوان بدست آورد. درین یاران او از جمله عیاران یعقوب لیث و برادرانش بودند که در حقیقت با عیاران سیستان مایه عمده قوت و قدرت صالح بشمار می آمدند. در بست کار صالح به کمک مطوعه و عیاران توی شد و قدرت و شوکتی تمام یافت. در آن زمان درکش واقع درسی فرسنگی زرنج برکناره راه کرمان خوارج باز قدرتی یافته بودند و عمار خارجی بر آن نواحی تسلط داشت. صالح به آنجا لشکر کشیده عمار را منهزم کرد. اما بست درین اوان باز بدست ابراهیم بن حصین حکمران سیستان افتاد. صالح بست را گذاشته بگریخت و از راه بیابان لشکر بسوی زرنج برد. اما در آنجا غارت و بیداد پیش گرفت و داعیه انتقامجویی و خونخواهی داشت. بسیاری از مردم بدین سبب از او بر میدند. ابراهیم بن حصین حکمران سیستان برای دفع او از عمار خارجی یاری خواست. ازین رو مردم صالح را یاری کردند و او به کمک عامه و عیاران سیستان بر زرنج همچنان استیلاء یافت. اما بست زادگاه وی در دست پسر ابراهیم بن حصین بود و او در زرنج. وی یعقوب و عیاران را جهت دفع خوارج و جنگ با ابراهیم از زرنج به بیرون می فرستاد و خود خانه های بزرگان را در شهر به بهانه ها غارت می کرد. آخر عیاران سیستان ازین غارتگری و تجاوزجویی او بجان آمدند و استیلاء و غلبه این مرد را که از بست آمده بود و زرنج را بدست عیاران آنجا و در حقیقت به نیروی آنها غارت می کرد خلاف حمیت و غیرت شمردند. بدینگونه بین یاران صالح خلاف افتاد. عیاران سیستان، و در رأس آنها یعقوب لیث، با او به مخالفت برخاستند و مطوعه بست از او حمایت کردند. صالح از زرنج بگریخت و عیاران سیستان بدنبالش رفتند. در جنگی که بین او و عیاران سیستان روی داد طاهر بن لیث برادر یعقوب کشته شد (جمادی الاخره ۲۴۴). اما صالح نیز متواری و ناپیداشد و مطوعه بست با برادرش درهم بن نصر بیعت کردند. این درهم یعقوب و عیاران را استمالت کرده او را با رقیقی که بنام حامد داشت (سربانک؟) سه سالاری خویش داد. اما چندی بعد از شجاعت و قدرت یعقوب و مخصوصاً از نفوذی که او در بین عیاران سیستان داشت ترسید و در صدد کشتنش برآمد. یعقوب از قصد او آگاه شد و بر او بشورید. درهم دستگیر و محبوس شد و بقولی عمال طاهریان او را گرفته به بغداد فرستادند. بهر حال یعقوب جای او

را گرفت (معجم ۲۴۷ ه.ق.).^{۱۰}

این یعقوب پسر لیث رویگر بود و با برادران خویش ظاهر و عمرو و علی در بین عیاران سیستان نشو و نمایافت. پدرش لیث ظاهراً در عهد غلبه خوارج و ضعف و قدرت حکام سیستان شغل رویگری را که در آن روزگاران در سیستان صنعتی بسیار رایج بود رها کرده به عیاری افتاد. حکایتی درباره او در تواریخ نقل کرده‌اند که اساس درست ندارد اما جالب است. گویند در آغاز عیاری وقتی — چنانکه پیشه عیاران است — نقبی زده به خزانه حاکم سیستان درآمد. در خزانه پاره‌یی نمک را بگمان آنکه مگر گوه‌رست بر زبان سود. چون دریافت که چیزی جز نمک نیست پیاس نمک خواری در آن خزینه هیچ تصرف نکرده بیرون آمد و چون حاکم از ماجرا آگاه گشت و او را بشناخت بنواختش و به خدمت خویش گرفت.^{۱۱} ساختنی که این حکایت را نقل کرده‌اند نام این حاکم را درهم بن نصر نوشته‌اند و بعضی بجای لیث درین مورد نام پسرش یعقوب را ذکر کرده‌اند. ظاهراً این واقعه با تاریخ درهم بن نصر بهیچوجه سازگار نیست زیرا حتی قبل از امارت درهم نیز یعقوب و برادرانش با عیاران خویش در جزو یاران صالح بن نصر می‌بوده‌اند. شاید این حکایت اشارتی باشد به آن غیرت و حمیتی که عیاران سیستان در آن زمان بر مخالفت با صالح بن نصر نشان داده‌اند و بسبب تعدی او برخانه و خزانه حکمران امیر سیستان از یاری و حمایت او دست برداشته‌اند. در هر حال چنانکه از روایات برمی‌آید یعقوب و برادرانش، حتی ظاهراً پدرشان لیث صفار نیز از جوانی به عیاری افتاده بودند. یعقوب مخصوصاً در بین عیاران نفوذی و حرمتی تمام داشت و عیاران و جوانان ولایت به او علاقه بسیار می‌ورزیدند. این عیاران طبقه‌یی بوده‌اند سلحشور و هنگامه‌جوی از عوام الناس که تشکیلات خاصی نظیر احزاب و اتحادیه‌ها داشته و در هر شهر تا اندازه‌یی با تشکیلات اصناف مرتبط بوده‌اند. افراد این طبقه اساس کار خود را بر آداب جوانمردی می‌نهادند. بسا که از طریق راهزنی و دزدی امرار معیشت می‌کرده‌اند. این جماعت در جنگهای محلی بین امراء و حکام ولایت غالباً بعنوان مزدور و یا بجهت رعایت حقوق دوستی و نعمت بداخله می‌کرده‌اند. در ایام قدرت و ضعف حکومت، عیاران غالباً به جان مردم می‌افتاده‌اند

و شهر و ولایت را به هرج و مرج می کشانیده‌اند. به سراهای امراء و توانگران دستبرد می زده‌اند و از محتشمان و بزرگان به تهدید و فشار پول می ستانده‌اند. در ایام جنگ بدون اسلحه کافی و یا غالباً با اسلحه بی مختصر که عبارت از سپرهایی از حصیر قیراندوده و گرز و شمشیر و یا حتی فقط سنگ و فلاخن بود با پای پیاده و بدون ساز و برگ دیگر به امید بدست آوردن غنیمت به دفاع از شهر خویش می پرداخته‌اند. این طبقه نسبت به رؤساء خویش که آنها را سرهنگ و سرعیاران می خوانده‌اند حالتی آمیخته به تسلیم و انقیاد محض مطلق می داشته‌اند و در اجراء اوامر آنها جان نثاری و فرمانبرداری می کرده‌اند. غالباً جامعه خاص و آداب و رسوم مخصوص داشته‌اند و با وجود اشتغال به غارت و راهزنی و فتنه جویی همواره در رعایت دوستی و تمک خوارگی و در حمایت از مظلومان و جلوگیری از ستمکاران اهتمام نشان می داده‌اند. مقارن این ایام در بغداد و نساپور و سمرقند و سیستان و غالب بلاد دیگر طبقه عیاران مخصوصاً در ایام ضعف حکومت مجال خودنمایی می یافته‌اند. چنانکه در واقعه محاصره بغداد و جنگ بین امین و مأمون عیاران بغداد در دفاع از شهر خویش و مبارزه و مقابله با طاهر رشادت تمام از خود نشان دادند و در ادوار بعد نیز در اواخر عهد آل بویه همچنان عیاران بغداد موجب سلب آسایش مردم بوده‌اند چنانکه در ساری مقارن واقعه استیلاء غز و در بیهق در قنبرت بعد از وفات ملک‌شاه سلجوقی نیز عیاران قدرت یافته کروفری کرده‌اند. در سیستان، فتنه خوارج که موجب ضعف حکومت بود در اواخر عهد امارت طاهریان این طبقه را نیز به جنب و جوش در آورد. ازین رو نخست یکچند با خوارج و سپس پادسته‌های مطوعه همراه شده به بهانه دفع خوارج هرج و مرج ولایت را افزودند. چالاکی و شبروی و جرأت و مخصوصاً مهارت در فرار از مهالک که در حکایات عیاران مکرر آمده است رؤساء آنها را درین ایام قدرت و نفوذی تمام بخشید.^{۶۲} درین رؤساء و سرهنگان عیاران سیستان درین هنگام یعقوب لیث شهرت و اعتبار تمام داشت. عیاران سیستان که به بهانه کمک به دفع خوارج با مطوعه همراه شده بودند نسبت به او اخلاص و ارادت می تمام نشان می دادند.

این یعقوب در قرنین به دنیا آمده بود و در نزدیک زادگاه او نیز، چنانکه در چند نقطه دیگر از سیستان، آخورگاه رخس رستم را نشان می دادند. چنان می نماید

که روایات و داستانهایی که در آن ایام در باب رستم در افواه و السنه می بوده است در خاطر این کودک تأثیر می کرده و او را به ماجراجویی و دلاوری و نامجویی و پهلوانی سوق می داده است. درباره اوایل سرگذشت او بهرحال در کتابها روایات و اخبار مختلف آمده است. بموجب بعضی روایات پدرش لیث «مہتر رویگران» بوده و «سوالی و تبع بسیار» داشته است.^{۶۳} ازین قرار شاید وی در تشکیلات اصناف که ظاهراً بامقاصد و ترتیبات عیاران نیز مرتبط بوده است عنوانی شبیه به مقام ریش سفید یا کلاتر صنف رویگران شهر خویش را داشته است و عیاران ولایت بدان سبب با او مرتبط بوده اند. برحسب روایات دیگر خود یعقوب از کودکی به زرنج آمده بود و رویگری می آموخت و ماهیانه پانزده درهم مزد داشت.^{۶۴} گویند در همین دوره شاگردی و مزدوری با جوانان و عیاران شهر ارتباط یافته بود و با گشاده رویی و جوانمردی تمام هرچه بدست می آورد با آنها می خورد. گذشته از آن زیرک و هشیار و گستاخ و دلیر بود و بهمین سبب بزودی در میان جوانان و عیارپیشگان شهر دوست روی و بلند آوازه شد. چون عیاران شهر جوانمردی و هوشیاری و دلاوری او دیدند او را به سرهنگی گزیدند و چنانکه شیوه عیاران بود در حق او همه جا شرایط فرمانبرداری و جانسپاری بجا آوردند. با این مشتی عیار که در راه اجراء فرمان او از بذل جان دریغ نداشتند او دیگر نه به کار رویگری می توانست سر فرود بیاورد و نه می توانست ماهیانه به پانزده درهم قناعت کند. ازین رو عیاری را پیشه کرد و با دلاوری و هشیاری و چاره گری که داشت به راهزنی و شبرویی پرداخت. با اینهمه طبعی بلند داشت و در عیاری و راهزنی از آیین جوانمردی دور نمی افتاد. در جوامع الحکایات و بعضی مآخذ دیگر در این باره داستانهایی آمده است که حکایت از علو همت او درین کار دارد.^{۶۵} اگر کاروانی را می زد اموال مستمندان و فقیران را نمی گرفت و تجاوز به زنان و کودکان را روا نمی داشت. اگر از توانگری از اهل شهر به تهدید و پیام مالی می ستد دیگر به خانه و اموال و اشیاء او تعرض نمی کرد. بدینگونه با گستاخی و بردلسی راهزنی و شبرویی را چنانکه رسم عیاران بود پیشه کرد. کاروانی را که از بیابان می گذشت تهدید می کرد و اگر سالار کاروان چیزی می داد دیگر دستبردی بدان نمی زد. اگر کاروان به تهدید او بی اعتنایی ماند بر آن راه فرومی بست و با انصاف از آن چیزی می گرفت. از آدمکشی، شاید جز در موردی که از آن چاره بی نبود خود داری می کرد و مخصوصاً با چاره گری

وشیرینکاری که خاص جوانان و عیاران بود در شهر و حوالی شهرت و نفوذی کسب کرد. بدینگونه برای پاران اسب و سلاح بدست آورد و از آنان دستهی مجهز و مرتب ساخت. باین دسته مجهز که او را می‌پرستید و از او فرمان می‌برد به مطوعه سیستان پیوست. نخست به خدمت صالح بن نصر امیر مطوعه بست درآمد. اما چون خوی تعدی و میل انتقام او را دید حمیت و غیرتش به همراهی با او رضا نداد. او را به حیل و دلاوری از میدان بدر کرد اما با برادرش درهم بن نصر نیز نساخت. هنگامی که درهم قصد جان وی کرد او را به یاری عیاران خویش فروگرفت و از سر راه برداشت. گفته‌اند درهم بدست عمال طاهریان گرفتار شد و آنها او را به بغداد فرستادند. بدینگونه یعقوب به کمک دستهی از عیاران برسیستان استیلا یافت. این غلبه او بر صالح و درهم که در واقع به عروج او برمسند امارت منتهی شد چنان سریع و چنان خلاف انتظار صورت گرفت که بیشتر به رؤیا و بازی و نمایش شباهت داشت. چند قرن بعد — در عهد زندگی منہاج سراج مؤلف طبقات ناصری — عامه مردم که از سرگذشت واقعی یعقوب و داستان مطوعه و صالح و درهم درست آگاه نبودند درین باره حکایت می‌کردند که رویگرزاده سیستانی در اوان کودکی و آغاز جوانی خویش با «برادران و تبع و موالی» در هر هفته یک روز به جایی در بیرون شهر بردروازه طعام می‌رفت و با آنها به لعب و تماشا مشغول می‌شد. روزی با آنها بازی «امیر و وزیر» می‌کرد. صالح بن نصر در آن هنگام از شکار باز می‌گشت و با چند تن معدود از آنجا می‌گذشت. یعقوب در بازی امیر گشته بود؛ همبازیهای خویش را فرمان داد تا صالح را به خدمت وی آورند. جوانان امیر سیستان را پیاده کرده به خدمت امیر خویش آوردند. یعقوب اشارت به هلاک او کرد و جوانان در زمان او را کشتند. و یعقوب بدینگونه بشهر درآمد و امارت یافت.^{۶۶} این روایت که منہاج سراج مدعی است آن را از «ثقاۃ» شنیده است بی‌شک افسانه‌ای بیش نیست لیکن بهر حال نشان می‌دهد که یاران و عیاران یعقوب در پیشرفت کار او تا چه حد تأثیر داشته‌اند و امارت یعقوب که در واقع جز نیروی همین جوانان دلیر و گستاخ و بی‌چیز پشتبانی نداشته است در نزد عامه با چه اعجابی تلقی می‌شده است. باری بسبب همین احوال قهرمانی تاریخ یعقوب به افسانه‌ها و قصه‌ها درآمیخته است و روایات راجع به او حتی در قدیمترین و دقیقترین مأخذ ازین صیغه افسانه‌پردازی و ازین لحن جالب حماسی خالی نیست. برای او نسیب‌نامه‌یی ساخته‌اند تا نسیب رویگر-

زاده قنبر سیستانی را به کسری نوشروان پادشاه معروف ساسانی برسانند و البته محققان از جمله ابوریحان بیرونی از قدیم در صحت این نسب‌نامه تردید کرده‌اند. روایات راجع به راهزنی‌های او نیز هرچند در اصل از مأخذ موثق مأخوذ است و در هر حال محل اتفاق است لیکن بی‌شک از مبالغه و افسانه خالی نیست و بعضی امراء و سلاطین دیگر نیز جز یعقوب بوده‌اند که بموجب قصه‌ها قبل از وصول به مقام امارت یکچند به راهزنی پرداخته‌اند. بهر صورت، وصول یعقوب به مرتبه امارت، آن هم یکمک مثنی عیاران سیستان، چنان غریب و جالب به نظر آمد که آن را افسانه و داستان شمردند. رویگرزاده سیستان چون خود را در مقام امارت سیستان یافت اول کاری که کرد آن بود که برای جلب مطوعه و مخصوصاً برای آنکه امیر خراسان و خلیفه را راضی کند در دفع خوارج اهتمام کرد. در جنگ با خوارج یعقوب در حقیقت سعی بسیار کرد. حتی یکبار در جنگ با آنها زخمی متکرر بر روی و بینی او وارد آمد که اثر آن بعدها همچنان در روی او ماند و آن زخم بسیار سخت بود که معالجه آن نیز زیاد طولانی شد و با وجود آن زخم یعقوب در دفع خوارج همچنان اهتمام می‌داشت. در آن هنگام عمار خارجی در سیستان کوفری داشت و در واقع مدعی خلافت بود. یعقوب او را در نیشک مغلوب کرده بکشت (جمادی الاخری ۲۵۰ ه. ق.). خوارج سیستان بعضی متواری شدند و بعضی دیگر را یعقوب به کمک سردار خود از هرین یحیی استمالت کرد و به لشکریان و یاران خویش افزود. پیش از این واقعه نیز یعقوب صالح بن نصر را که بعد از چندی ناپیدایی خویش مقارن توقف یعقوب در زرنج دیگر بار بر ولایت بست غلبه کرده بود گرفته بود و رتیل امیر کابل و سند را هم که از او پشتیبانی کرده بود مغلوب و منکوب نموده بود. درین هنگام یعقوب که سیستان را از دست مطوعه و خوارج بیرون آورده بود دریافت که طاهریان و خلیفه البته آن ولایت را به آسانی برای او نخواهند گذاشت. ازین رو در حدود توسعه قدرت خویش و به فکر مقاومت با عمال خلیفه برآمد. بعد از فتح بست آهنگ هرات کرد (شعبان ۲۵۳ ه. ق.). حکمران هرات حسین بن عبدالله بود از خاندان طاهریان و یعقوب یکچند وی را در هرات محاصره کرد. عاقبت هرات را تسخیر کرد و حکمران طاهری آنجا را نیز به امارت گرفت. بعد از آن به پوشنگ، زادبوم طاهریان تاخت و در آنجا لشکر امیر خراسان را که تحت فرمان ابراهیم نام پسر الیاس بن اسد سامانی بدفاع شهر آمده بود

مغلوب و منهزم کرد.^{۶۷} بدینگونه چندتن از طاهریان را به اسارت گرفت و با خود به سیستان برد. محمد بن طاهر امیر خراسان خبر به خلیفه وقت، المعتز بالله نوشت و گویند خلیفه فرستاده‌یی نزد یعقوب فرستاد و رهایی آنان را از او درخواست. این فرستاده ابن بلمع نام داشت و گویند به شیعه تمایل داشت. یعقوب طاهریان را رها کرده بوسیله او هدیه‌هایی نیز جهت خلیفه فرستاد و از خلیفه خواست تا ولایت فارس و کرمان را در ازاء خراجی معین به وی بازگذارد و او خود آن را از دست حکمرانی که بغلبه بر آنجا استیلا داشت بستاند.^{۶۸} هیبت و شکوه این رویگرزاده سیستانی در همان اوایل شروع اسارتش در این فرستاده خلیفه — چنانکه ابن خلکان از قول خود او نقل کرده است — تأثیری عظیم داشت و کار خود را کرد. یعقوب پس از آن لشکر به کرمان کشید (ذی‌الحجه ۲۵۴ ه.ق.). کرمان درین زمان جزو قلمرو علی بن حسین بن شبل قریشی (قریش نام پدر شبل بوده است) درآمد بود که امارت فارس نیز داشت. با اینهمه امارت او در کرمان بسبب ناراضایی و شکایت عامه بود. زیرا غلبه او در آن ولایت موجب استیلاء طوایف بدوی قفص یا کوچ در آنجا شده بود. این طوایف چادر نشین بیابانگرد مردمی بودند وحشی‌گونه و بدوی که غالباً در نواحی مشرق جبرفت، مجاور حواشی کویر بیلاق و قشلاق می‌کردند. در آن زمان این طوایف اگرچه نام مسلمانی داشتند اما در تجاوز و تعدی به مسلمین افراط می‌نمودند. بقول ناصر خسرو که تقریباً دو قرن بعد از این تاریخ می‌زیست، اینها مردمی بوده‌اند که در واقع به کتابی و رسولی ایمان نداشته و از ایشان جز شر نمی‌آمده است.^{۶۹} به هر کس در آن بیابانهای هولناک دست می‌یافته‌اند سرش را چون سربار با سنگ می‌کوبیده‌اند. کسی را هم که اسیر می‌کرده‌اند فرسخها گرسنه و تشنه با پای برهنه پیشاپیشی جماره خویش پیاده می‌رانده‌اند. در تحمل شداید قدرت و طاقت بسیار می‌داشته‌اند و با چهره‌های هول‌انگیز و دل‌های بیرحم خویش در راهها و گاه در مجاورت شهرها عامه را مرعوب می‌داشته‌اند.^{۷۰} علی بن حسین کرمان را به برادرش عباس بن حسین واگذاشته بود و او به کمک احمد ابن لیث از سرکردگان این طوایف در آن ولایت حکمروایی می‌کرد. احمد بن لیث که در واقع سیهسالار علی بن حسین در کرمان بشمار می‌آمد از خود خشونت و تساوتی کم نظیر نشان داد. یک بار بخاطر یک دو تن یاران خویش که مردم آنها را کشته بودند هفتصد تن از مردم را هلاک کرد و در موارد دیگر جهت غلبه بر بعضی بلاد

مردم بی پناه را غارت کرده دختران را بی سیرت نمود و زنان بسیاری را از خانه های مسلمین به اسارت برد. ۶۱ این استیلای طوایف کوچ که در آن زمان عنوان گرد یعنی شبان و چادر نشین بر آنها اطلاق می شد موجب انزجار عامه از حکومت علی بن حسین در آن ولایت بود. گذشته از آن کرمان نیز مانند سیستان از چندی پیش معروض تاخت و تاز خوارج گشته بود و خوارج هر جا در خراسان و سیستان مغلوب و منکوب می شدند به کرمان می گریختند. درین ایام که یعقوب لشکر به حدود کرمان کشید خوارج در آنجا قدرتی بهم رسانیده بودند. مخصوصاً در حدود بم یکی از رؤساء آنها نامش اسماعیل بن موسی عده زیادی را کشت و بسیاری را نیز اسیر گرفت. علی بن حسین فریسی که با آنها کرد عده زیادی را کشت و بسیاری را نیز اسیر گرفت. علی بن حسین فریسی سردار خویش طوق بن مغلس را به جنگ یعقوب فرستاد. قسمتی از لشکر این طوق از طوایف بدوی کوچ بود و پیش از آنکه وی به جنگ یعقوب آید سر کرده کوچ نیز، احمد بن لیث، عده ای از لشکر یعقوب را کشته سرهاشان را به شیراز نزد علی بن حسین فرستاده بود. طوق بن مغلس با لشکری که گفته اند بالغ بر پنجهزار تن بود به دفع یعقوب شتافت و در شهر اناس از توابع ولایت رودان و در حوالی بهرام آباد کنونی فرود آمد. گویند یعقوب برای طوق پیام فرستاده او را از دخالت در کار جنگ و پیکار سلامت نمود و او پیام وی را بسختی جواب داده گفت تو خود در کار رویگری آگاهتری تا در کار جنگ. اما در جنگی که بین فریقین روی داد معلوم شد که یعقوب به کار جنگ آشناتر بوده است. درین جنگ طوق گرفتار شد و امان خواست. یارانش بعضی کشته یا منواری شدند و عده ای به اسارت افتادند. گویند دوهزار کس از یاران طوق مقتول شد و هزار کس اسیر گشت. خود طوق را یعقوب تا حدی مراعات کرد اما مالهایش را بستند. پس از آن یعقوب از اناس حرکت کرد و راه فارس در پیش گرفت. علی بن حسین از شیراز نامه نزد یعقوب فرستاد با این پیام که اگر به گرفتن کرمان آمدی آن را اکنون پس پشت نهاده ای و اگر به طلب فارس می آیی فرمان و نامه خلیفه لازم است. یعقوب جواب داد که فرمان خلیفه همراه دارم اما تا به شهر در نیام آن را بر تو عرضه نتوانم کرد. از نامه و پیام و از رفت و آمد رسولان و حتی از اهتمام اهل شهر که سعی کردند از جنگ و خونریزی جلوگیری شود کاری ساخته نشد. آخر در سنجان، سه فرسخی شیراز، بین دو لشکر تلافی روی داد. شکست بر لشکر علی افتاد و روی به گریز نهادند. خود علی مجروح شد و افتاد. او را اسیر کرده نزد

یعقوب بردند. وی او را بند کرده با طوق بن مغلّس در یک خیمه محبوس داشت. بعد از آن به شیراز وارد شد، درحالی که پیشاپیش او طبل می‌زدند و موکب او با هیبت و شکوه تمام به شهر در می‌آمد. اهل شیراز در مقابل او مقاومت نکردند. یعقوب به یاران خویش وعده داده بود که دست آنها را در قاراج شهرگشاده دارد. ازین رو هنگام ورود او به شیراز مردم در خانه مساندند. از هیچکس صدایی درنیامد و بازار بسته بود. یعقوب در شهر دوری زد و شامگاهان به اردوی خویش در خارج شهر مراجعت کرد. روز دیگر منادی به شهر فرستاده مردم را امان داد. مردم بازارها را گشودند و به کار و کسب خویش مشغول شدند. یعقوب در نماز جمعه حاضر شد و خطبه به نام خلیفه کرد و از خود ذکر نمود. پس از آن علی بن حسین و سردارش طوق بن مغلّس را به شکنجه کشید. آنها بعد از آنکه غذایی سخت کشیدند اموال خود را تسلیم کردند و مخفیگاه ذخایر و خزاین خود را نیز نشان دادند. تنها از علی چهارصد، و به قولی هزار بده زر بدرآوردند با چهار میلیون درهم و مقدار زیادی جواهر. بموجب روایتی که مبالغه آمیز به نظر می‌آید، «یکهزار و چهارصد خروار زر هست از زرینه و سیمینه حاصل آمد و فرش و اوانی و تجمل را خود حساب نبود.»^{۷۲} بهر حال این اموال بقدری بود که به هر یک از یاران یعقوب در عوض غارت شیراز که بحکم یعقوب از آن صرف نظر کرده بودند سیصد درهم رسید. بعد از ده روز اقامت در شیراز یعقوب در صد مراجعت برآمد. علی بن حسین و طوق بن مغلّس را نیز با خود برد (جمادی الاولی ۲۵۵ ه. ق.). در کرمان آنها را جامه های رنگین به تن کرده چون زنان مقتعه پوشانید و با خواری و رسوایی بیرون آورد. پس از آن به سیستان بازگشت با فتح بزرگ و با غنایم بسیار. از آن جمله پنجهزار شتر بود و هزار قاطر با چند رأس اسب تازی و مالهای دیگر. این بازگشت یعقوب مواجه شد با واقعه خلج معتز و خلافت مهتدی در بغداد (رجب ۲۵۵ ه. ق.). یعقوب در زرنج چندی بیاسود و سپس به دفع پسر رتبیل لشکر کشید. این رتبیل را یعقوب در بست حبس کرده بود و او در غیبت وی فرصت بنست آورده گریخته بود، و پرولایت رخج و حوالی دست یافته. یعقوب به دفع او لشکر کشید (ذی الحجّه ۲۵۵ ه. ق.)، و پسر رتبیل از پیش او به سوی کابل و بامیان گریخت. هر چند یعقوب بر خود او دست نیافت اما در کابل و بامیان تاخت و تازی کرد. از جمله در بامیان بتخانه‌یی عظیم بود که یعقوب آنجا را غارت نمود.^{۷۳} این بتخانه ظاهراً زیارتگاه و معبدی مهم

بود و یعقوب از آنجا زر و جواهر بسیار بدست آورد با تعداد زیادی بتهای زرین و سیمین. در بازگشت ازین سفر یعقوب به کرمان رفت و از آنجا با زلشکر به فارس برد. از کرمان مالی فراوان با پنجاه بت سیمین و زرین که غنیمت جهاد کابل و بامیان بود نزد خلیفه فرستاد: المعتمد علی الله که تازه و بعد از مهتدی به خلافت نشسته بود (رجب ۲۵۶ ه. ق.). معتمد که در هنگام جلوس امارت سیستان را نیز مانند خراسان همچنان به طاهریان داده بود از وصول هدایای یعقوب خوشحال شد. فرستادگان او را بناخت و فرمان امارت سیستان و کابل و طخارستان بدو فرستاد (۲۵۷ ه. ق.). یعقوب از فارس به سیستان بازگشت و از آنجا جهت تعقیب و تنبیه پسر رتبیل و بعنوان ضبط ولایت کابل دیگر بار لشکر بدان سوی برد. این دفعه بر پسر رتبیل دست یافته او را بگرفت. بعد از راه بامیان به بلخ رفت و آنجا را از دست آل ابی داود بیرون آورد (۲۵۸ ه. ق.). از آنجا یعقوب بجانب هرات رفت برای دفع عبدالرحمن خارجی.^{۶۴} این عبدالرحمن از مدتها پیش در حدود کרוخ و اطراف هرات و اسفزار تنه‌یی پدید آورده بود. عده‌یی خوارج دور او را فرو گرفته بودند و در آن حدود از سالها قبل موجب زحمت عامه شده بودند. عبدالرحمن بامستی خوارج خویش داعیه خلافت داشت و خود را خلیفه «المتوکل علی الله» لقب داده بود. یعقوب او را در کوههای اطراف هرات به محاصره انداخت و او ناچار نسبت به وی از درطاعت درآمده امان خواست. یعقوب او را امان داده عمل اسفزار و امارت طوایف بدوی و چادر نشین اطراف هرات را نیز بدو سپرد. اما چندی بعد عبدالرحمن به دست یاران خویش کشته شد و یعقوب سرش را نزد خلیفه فرستاد. بدینگونه خوارج این حدود نیز به انقیاد درآمدند و یعقوب آنها را استمالت کرده مواجب و خلعت داد. حتی ازین خوارج لشکری جداگانه ترتیب داد نامش «جیش الشراة» و آنها را به دفاع از ثغور آن حدود نامزد نمود. پس از آن یعقوب به پوشنگ رفت و از آنجا به سیستان مراجعت نمود (جمادی الاولی ۲۵۹ ه. ق.). درینجا پسران صالح سجزی — عبدالله، فضل، و احمد — درباره او سوء قصدی کردند. عبدالله شمشیر بر روی یعقوب کشیده او را مجروح کرد. هر سه برادر بدین سبب از سیستان فرار کرده نزد محمد بن طاهر به زینهار رفتند. درین ایام امارت محمد بن طاهر در خراسان دچار ضعف و فترت تمام بود. طبرستان و ری از تصرف وی خارج شده بود و ماوراءالنهر نیز از وی طاعت نداشت. امیر طاهری نیز خود جز به زن

و شراب نمی‌اندیشید و برای او از امارت جز نامی نمانده بود. یعقوب موقع را برای دفع او مناسب دید و راه خراسان پیش گرفت - بهانه آنکه به طلب گریختگان خویش می‌آید. پیش از آن نامه و پیام فرستاده آنها را خواسته بود اما طاهری بدان نامه و پیام او اعتنایی نکرده بود. باز از راه فرستاده بی‌بیزد محمد بن طاهر فرستاد. چون این فرستاده به نساپور آمد اجازه ملاقات خواست. حاجب امیر خراسان گفت ممکن نیست زیرا امیر در خواب است. فرستاده جواب داد: کسی آمدگش از خواب بیدار کند. ۷۴ این بار فرستاده بی‌آنکه امیر طاهری را ملاقات کند بازگشت و یعقوب راه نساپور پیش گرفت. گریختگان سیستان که یعقوب را نزدیک دروازه نساپور دیدند از آنجا بیرون آمده به گرگان و طبرستان شدند. یعقوب که به سه منزلی نساپور آمد بزرگان و اعیان شهر و حتی بعضی از خویشان محمد نیز به وی تقرب کردند. پیغامها و نامه‌ها فرستادند و او را به آمدن به نساپور تشویق و راهنمایی کردند. گویند محمد وقتی آگاه شد که یعقوب نزدیک دروازه نساپور رسیده است بترسید و به قول گردیزی پیغام داد که «اگر به فرمان امیر المؤمنین آمدی عهد و پیمان عرضه کن تا ولایت به تو سپارم و اگر نه بازگرد.» ۷۶ وقتی فرستاده محمد این پیام را رساند «یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد و لوائی من این است!» ۷۷ این سخن را در جواب حاکم شیراز هم به یعقوب نسبت داده‌اند. ۷۸ و در واقع اشارتی است به آنکه امارت وی امارت استیلاء بوده است نه امارت استکفاء و حاجت هم به فرمان و لواء خلیفه نداشته. باری یعقوب به نساپور وارد شد و به شادیاخ رفت (شوال یا ذی القعدة ۲۵۹) محمد را گرفته ملاقات کرد و بند نهاد. اموال و خزاین او را نیز همه بگرفت و او را بانزدیک شصت تن ۷۹ از کسانش مقید کرده به سیستان فرستاد. ۸۰ بدینگونه بساط دولت آل طاهر که بفرمان خلیفه نزدیک نیم قرن در خراسان امارت می‌کردند بنست یعقوب برچیده شد. این ضربه البته موجب وحشت خلیفه می‌شد زیرا در واقع خراسان که مطلع دولت و پشتیبان خلافت عباسیان بود بدینگونه بکلی از دست او بیرون آمده بود. از نساپور یعقوب راه گرگان و طبرستان پیش گرفت (محرم ۲۶۰) باز به بهانه جست‌وجوی گریختگان خویش. اما در حقیقت می‌خواست این دو ولایت را نیز که استیلاء علویان آنها را از قلمرو طاهریان جدا کرده بود بر قلمرو خویش بیفزاید. یعقوب نامه نوشت به حسن بن زید علوی و گریختگان خویش عبدالله بن صالح و دو برادرش را از وی خواست. حسن

جوابی به نامه او نوشت اما گریختگانش را باز نفرستاد. یعقوب به دهستان و گرگان رفت و از آنجا به ساری مازندران. حسن بن زید از پیش او گریخته راه آمل مازندران پیش گرفت. یعقوب در پی او به آمل رفت. با وجود سختی راهها که گاه برای عبور از جنگلها و گردنهها ناچار می شد با شمعها و مشعلهها حرکت کند دشمن را دنبال کرد. اما علوی همچنان از پیش او به رویان و چالوس و نواحی کناره ستواری گشت. در چند زدو خورد مختصر که بین فریقین روی داد غنائیم و اسوال فراوان به دست یعقوب افتاد. برادر حسن بن زید - نامش محمد - نیز با عده بی از کسان او به دست یعقوب افتاد که همه را بند نهاده به سیستان فرستاد. اما عبدالله بن صالح و برادرانش از گرگان نیز فرار کردند و نزد حاکم ری پناه بردند. یعقوب در مازندران بسبب صعوبت راهها صدمه دید و در چند جا سواران دیلم رخت وینه او را غارت کردند. در بعضی شهرها عم که فتح کرد و از یاران خویش در آنجا حکمران نشانده عامه بر حکمرانان او شوریدند. ناچار مدت چند ماه یعقوب درین نواحی به زدو خورد مشغول بود. قسمتی از شهرهایش در این راههای کوهستانی تلف شد چنانکه لشکرش نیز از باران و صاعقه دائم آسیب دیدند و حتی عده بی از آنها نیز از آسیب زلزله هلاک شد. برای تدارک و جبران این تلفات سنگین یعقوب در مازندران خراج دوساله را بزور از مردم بستد و چون اقامت در آن حدود را دشوار یافت و از خراسان نیز اخبار نامطلوب می شنید تعقیب حسن بن زید را فرو گذاشت و حتی برادر او محمد بن زید را نیز که با عده بی دیگر فرو گرفته بود آزاد کرد.^{۱۱} هنگام مراجعت به حکمران ری نامه نوشت و گریختگان خود، عبدالله و برادرانش را از او مطالبه کرد (ذی الحجه ۲۶۰). حکمران ری برای آنکه گرفتار سرنوشت محمد بن طاهر و حسن بن زید نشود آن پناهندگان را گرفته نزد یعقوب فرستاد. یعقوب آنها را با خود به خراسان برد و در شادیاخ نشابور بقول گردیزی «ایشان را اندر دیوار بدوخت به میخهای آهنین» و بقولی عبدالله را گردن زد. غلبه یعقوب بر محمد بن طاهر و تاخت و تازی که در گرگان و مازندران کرد خلیفه معتد را سخت آزرده و خشمگین ساخت. علی الخصوص که استیلای او در گرگان و طبرستان با تعدی به رعایا مقرون شد و سبب نفرت و نارضایی عامه گشت. خلیفه برخلاف مدعای او امارت ماوراءالنهر را به سامانیان داد و یعقوب را نزد حاجیان و مسافران خراسان لعن کرد. اما در خراسان یعقوب قوت تمام داشت و با تسلط

و استیلایی که بدست آورده بود از مخالفت خلیفه نمی‌اندیشید. در بازگشت او به نسا بور صعلیک یا سالوکان خراسان نیز که در اواخر عهد طاهریان با وجود ارتباط با امیر خراسان موجب ناامنی راهها و هرج و مرج ولایات بودند به طاعت او سر نهادند. این سالوکان کارشان راهزنی بود و در هر ولایتی غالباً به هنگام ضعف حکومت سربر می‌آوردند. دسته‌های سالوکان در راهها غالباً کاروانها را می‌زدند و بازرگانان و مسافران را تخت می‌کردند. در بیشتر جاها راهداری می‌کردند و از رهگذران تاجیزی نمی‌گرفتند آنها را اجازه حرکت نمی‌دادند. گاه با این دزدی و راهزنی دعوی می‌کردند که حق خویش را از بیت‌المال می‌ستانند. بهر حال از بسیاری جهات احوال آنها به عیاران شبیه بود. جز آنکه عیاران غالباً در شهرها زندگی می‌کردند و آنها در راهها و بیابانها بسر می‌بردند. گذشته از آن عیاران بیشتر از سالوکان به رسوم جوانمردی علاقه می‌ورزیدند. در اواخر عهد طاهریان دسته‌هایی چند ازین سالوکان در اطراف خراسان راهزنی می‌کردند. ضعف طاهریان نیز آنها را درین کار هر روز گستاخر می‌کرد. اما قدرت و غلبه یعقوب آنها را درین ایام به عقل باز آورد. ازین رو رؤساء آنها به یعقوب پیوستند. مخصوصاً که می‌دیدند در خدمت او بی‌آنکه خود را به دزدی و راهزنی متهم دارند از غارت ولایات و تاراج خزاین امراء غنیمت بیشتر بدست می‌آورند. از جمله این سالوکان بعضی مانند احمد بن عبدالله خجستانی و عزیز بن سری و پسر الیاس بن اسد و پسران سرکب در خدمت یعقوب جلادتها نشان دادند. انقیاد این سالوکان نه فقط خراسان را امن کرد بلکه تقریباً تمام دسته‌های جنگجوی و سلاحدار خراسان را در واقع تحت لوای یعقوب درآورد و لشکر یعقوب که این سالوکان نیز در جزو آن درآمدند در حقیقت از عناصر و اجزاء مختلف پدید آمده بود. مطوعه بست و عیاران زرنج هسته اصلی آن بشمار می‌آمدند خوارج و سالوکان نیز به آنها ضمیمه شدند. در طی جنگها موالی و غلامان و مزدوران و جنگجویان دیگر نیز از هر ولایت به این لشکر پیوسته بودند و در واقع لشکری بود آمیخته از اجزاء مختلف. اما یعقوب با ذوق و تریحه‌یی که در فرماندهی و بااراده و مهارتی که در جلب دوستان و فداییان داشت نظم و انضباط بی‌مانندی درین آنها پدید آورد. این نظم و انضباط که در حقیقت مبتنی بر علاقه و محبت بی‌شائبه لشکریان در حق سردار خویش بود موجب عمده پیشرفت یعقوب گشت. در باب این علاقه

لشکریان به یعقوب و مخصوصاً دربارهٔ این نظم و انضباط عجیب، مسعودی روایاتی نقل کرده است که جالب توجه لیکن تا حدی مبالغه آمیزست. گویند وقتی به فارس لشکر برده بود لشکریان را در جایی رها کرده بود تا دواب خویش را بچرا سردهند؛ ناگاه امری پیش آمد و تصمیم گرفت لشکر را از آنجا که فرود آمده بود به دیگر جای نقل کند. منادیانش در لشکر بانگ در دادند که چارپایان را از چراگاه فراز آورید و آهنگ کوچ کنید. یکی از سربازان را در آن حال دیدند که روی به چارپای خویش آورد و باشتایی تمام آن پاره علف را که حیوان در دهان داشت از دهانش بیرون کشید و به زبان فارسی گفت: «امیر دواب را از تره بریدند»^{۸۲} و این شتاب سرباز بدان سبب بود که بعد از اعلان فرمان امیر چارپای وی دیگر یک لحظه به چرا مشغول نباشد. در همان وقت یکی از سرکردگان لشکر را دیدند که جوشن را برتن برهنه خویش پوشیده است بی آنکه بین آهن و پوست تن او چیزی در میان باشد. از او سبب پرسیدند گفت وقتی منادی امیر در لشکرگاه فریاد برآورد که لباس جنگ بپوشید من برهنه بودم و به غسل مشغول؛ چون فرصت جامه پوشیدن نبود، همچنان برهنه جوشن برتن کردم. در طبرستان که حسن بن زید علوی از یعقوب شکست خورده بود و فراری بود یعقوب او را دنبال می کرد. فرستاده معتمد خلیفه که در آن زمان نزد یعقوب آمده بود ازین ثبات یعقوب و دلاوری لشکریان وی شگفتی تمام فرانمود. یعقوب گفت هم اکنون چیزی خواهی دید که ازین نیز شگفت تر باشد. آنگاه یعقوب و لشکریانش به اردوگاه حسن بن زید فرا رسیدند. رخت و بنه دشمن با بدنه های سیم و سلاحهای بسیار برجای مانده دو و لشکریان یعقوب که پیشتر بدانجا رسیده بودند هیچ بدانها دست نیازیده بودند. بالشکری چنین مرتب و آراسته البته یعقوب از خلیفه پروایی نداشت. مع هذا خلیفه در دفع او بجد ایستاده بود. بعد از استیلاء یعقوب بر گران و مازندران خلیفه جمعی از غلامان او را که در بغداد بودند فرود گرفت و بازداشت. همچنین عبیدالله طاهری پسر عبدالله بن طاهر را و او داشت که حاجیان گران و مازندران را که از مکه به بغداد می آمدند با حاجیان خراسان و ری در خانه خویش گرد آورد و نامه بی را که خلیفه در باب خلع و لعن یعقوب به وی نوشته است بر آنها فرو خواند. عبیدالله این حاجیان را گرد کرده نامه بی را که خلیفه درین باب نوشته بود بر آنها فرو خواند و از آن نامه سی نسخه نوشت و به حاجیان هر یک از شهرهای این

ولایات نسخه‌یی داد. این اخبار به یعقوب رسید اما او اندیشه‌یی نکرد زیرا با لشکری که داشت می‌توانست معتمد را از خلافت بردارد و به جای او خلیفه‌یی دیگر بنشانند. ظاهراً با همین اندیشه از نیشابور به سیستان رفت. آنجا ازهر بن یحیی را نیابت خویش داد و خود از سیستان به قصد فارس حرکت کرد (شعبان ۲۶۱ ه. ق.). حرکت و عزیمت یعقوب از خراسان خجستانی و سالوکان او را به سرکشی واداشت و حتی آنها وقتی نیز بر نیشابور و بسطام غلبه یافتند. با اینهمه یعقوب آهنگ فارس کرد. حکمران فارس درین زمان محمد بن واصل نام داشت و در اهواز بود. این محمد بن واصل بعد از غلبه یعقوب بر علی بن حسین قریشی از جانب خلیفه به امارت فارس آمده بود. اما بعد از فرمان خلیفه سرفرو پیچید و به یعقوب گروید. با یعقوب نیز ساخت و در هنگام اشتغال او به زد و خورد های سیستان و خراسان فرصت یافت و اهواز را نیز ضمیمه قلمرو خویش کرد و لشکری را که خلیفه به دفع او فرستاده بود بشکست. بدینگونه، محمد بن واصل درین زمان نه از خلیفه طاعت می‌داشت و نه به یعقوب سرفرود می‌آورد. یعقوب در استخر برخزاین و اسوان اودست یافت و در حدود بیضا او را در جنگی مغلوب و منهزم کرد. محمد بن واصل به فسا گریخت و از آنجا به حدود سیراف رفت. یعقوب از رامهرمز به اهواز و به عسکر رفت و در آنجا فرستاده خلیفه را که برای استمالت و دوستی او آمده بود بارداد. خلیفه در واقع بعد از آنکه یعقوب را نزد حاجیان خراسان و مازندران خلع و لعن کرد از خبر استیلاء او به فارس نگران شد و چون بین طرفین برای جلب دوستی مذاکره در میان آمد یعقوب از خلیفه خواست که نه فقط تمام ولایت طاهر بن حسین را با عنوان صاحب شرطگی بغداد و سامراء و با امارت فارس و کرمان و سند بدو سپارد بلکه نیز تمام کسانی را هم که در خانه عبیدالله طاهری بوده‌اند و مضمون آن نامه خلیفه را آنجا شنیده‌اند جمع کند و رضانامه خلیفه را بر آنها فروخوانند. موفق برادر خلیفه درین زمان که یعقوب را بر فارس و خوزستان مستولی می‌دید کس نزد او فرستاده شروط و پیشنهادهایش را پذیرفت. وضع خلافت درین زمان مشکل بود زیرا قسمتی از خوزستان و عراق نیز در همین ایام و از سالها قبل به دست صاحب الزنج و زنگیانش افتاده بود. اگر یعقوب نیز درین زمان با صاحب الزنج هندست می‌شد خلافت بکلی در خطر می‌افتاد. اما تدبیر و خدعه موفق برادر خلیفه و وعده‌ها و قرارهای استمالت آمیزی که نهانی با

یعقوب نهاد او را از توجه به نوایندی که از این ارتباط و اتحاد با صاحب‌الزنج ممکن بود ببرد منصرف کرد. هر چند بعیدست که علاقه به خلافت عباسیان و به اصطلاح تعصب دینی و مذهبی - آنچه‌نانسکه نولدکه^{۸۳} پنداشته است - مانع این ارتباط و اتحاد شده باشد ممکن است نگرانی و وحشت یعقوب هم از این امر که خوارج لشکر او به حکم اشتراک در عقاید بجانب صاحب‌الزنج میل کنند و در طی این ارتباط و اتحاد امارت خود او به خطر و ضعف دچار آید تا حدی از موجبات عدم توجه او به اتحاد با صاحب‌الزنج بوده است. در هر حال این بی‌میلی یعقوب به اتحاد با زنگیان به نفع خلافت تمام شد و سببش ظاهراً آن بود که موفق سپهسالار و برادر و ولیعهد خلیفه یعقوب را مطمئن کرده بود که با او مخالفتی ندارد و حتی با اقدام خلیفه در خلع و لعن او نیز همدامستان نبوده است.^{۸۴} ازین رو یعقوب این اندیشه را در دل می‌پرورد که معتمد را از خلافت بردارد و موفق را خلیفه کند و بدینگونه امارت استیلاء خویش را نیز که به زور شمشیر بدست آورده بود و طبعاً مخالف میل و رضای باطنی عامه مسلمانان بود به دست خلیفه جدید به امارت استکفاء که دوام آن قزوترست و مردم را نیز میل و علاقه بدان بیشتر هست تبدیل کند. یعقوب‌نهنانی با موفق مکاتبه می‌کرد و این خیال خود را نیز ظاهراً با او در میان نهاده بود. موفق که گویند این نامه‌ها را به معتمد نشان می‌داد^{۸۵} یعقوب را به این وعده‌ها دلگرم می‌داشت. یعقوب که می‌پنداشت موفق با او هم‌عهدست بگمان آنکه در بغداد لشکری نیست که از معتمد دفاع کند و به این خیال که سپهسالار و ولیعهد خلیفه هم با او هم‌دست شده است نه با صاحب‌الزنج به مذاکره و دوستی می‌پرداخت و نه در کار جنگ با خلیفه احتیاطهای لازم را بجای می‌آورد. موفق نیز که برای او دام سختی تهیه دیده بود در دفع او چندان سعی و اهتمام از خود نشان نمی‌داد. موالی خلیفه و لشکر بغداد نیز به خلیفه و موفق بدگمان شدند و با خود گفتند مگر قراردادی در کار هست که یعقوب از اقصای بلاد سیستان برخیزد و لشکرها بردارد و با چنین گستاخی به بغداد روی آورد و خلیفه همه به سدارا گراید و به دفع او برونخیزد. در واقع یعقوب نیز درین لشکریان خویش که عده‌ی از آنها خاصه مطوعه هواخواه خلیفه بودند و او را امام و طاعتش را فرض می‌شمردند چنین شایع کرده بود که به قصد ملاقات با خلیفه به بغداد و سامراء می‌رود و ازین رو لشکریان او چندان آماده جنگ نبودند. با اینهمه، وقتی یعقوب

به حدود نهروان و واسط رسید خلیفه به تجهیز و تحریک لشکر پرداخت. بر د پیغمبر را از خزانه بیرون آورده پوشید و قضیب منسوب بدو را بردست گرفته در مجلس خویش و در پیش موالی و رؤساء لشکر خویش «صغار» را لعن کرد و لشکر را به جنگ با او تشویق نمود. حتی کمانی نیز برگرفت که تا خود اول کسی باشد که به لشکر یعقوب تیر اندازد. لشکرگاه یعقوب در محلی نزدیک دیرالعاقل واقع بود میل در میل. عده سپاه او از ده هزار افزون بود و چارپایان قوی و چالاک داشت. خلیفه نیز لشکر را عطا داده برابر لشکر صفار گسیل کرد. در سر راه نیز هر چه درخت ویشه بود فرمان داد تا ببریدند و راه او را سدود کردند. خود خلیفه با روساء و سرداران خویش در میدان جنگ حاضر آمد و دلاوران و تیراندازان در پیش او صف زدند (جمادی الاخره و قولی رجب ۲۶۲ ه.ق.). گویند درین جنگ موفق سر را برهنه کرده بر یاران صفار حمله آورد. بعضی از سرکردگان موالی نیز در پیش سپاه یعقوب آمده مردم را به مخالفت وی تشویق کردند و او را عاصی و یاغی خواندند. با وجود چندبار آویز و کشمکش سرنوشت جنگ معلوم نشد. یعقوب با دلاوری و گستاخی تمام بر لشکر خلیفه حمله کرد و از طریق عده زیادی مقتول شدند. عاقبت موفق آب نهری را که از دجله منشعب بود و سبت نام داشت در میان دسته‌یی از لشکر یعقوب سرداد. آن دسته منهزم شد و وحشت لشکر سیستان را فرو گرفت. در قسمت موخره العیش نیز که باروبنه و چهارپایان بود لشکریان خلیفه آتش در زدند. شتران و سایر چهارپایان بر میدند و شور و اضطرابی پدید آمد. لشکر یعقوب که از اول ظاهراً نه به قصد جنگ آمده بودند در میان آب و آتش راه دیگری جز فرار ندیدند. در این عقب‌نشینی باروبنه یعقوب به دست لشکر خلیفه افتاد؛ چندین هزار شتر و چهارپایان با رخت و اسباب فراوان. محمد بن طاهر آخرین امیر معروف طاهریان خراسان نیز که یعقوب در نساپور وی را فرو گرفته بود از بند رها شد. او را نزد خلیفه بردند و خلیفه بند را از او برداشته خلعتش داد و نتواختش. لشکر سیستان که راه را نمی‌شناخت چون تاریکی شب فرا رسیده بود در آن راههای ناشناس و سخت لطمه بسیار دید. با اینهمه لشکر خلیفه به گمان آنکه این هزیمت یعقوب حمله‌یی جنگی است و ممکن است خواسته باشد آنها را در دنبال خویش به صحراها بکشانند و هلاک کند دیگر لشکر یعقوب را تعقیب نکردند. یعقوب و یارانش بسمت واسط عقب‌نشینی کردند و

چون رخت و بنه خویش را از دست داده بودند در سر راه دست به تاراج گشوده اهل قرا را غارت نمودند. از واسط یعقوب به شوش رفت و در آنجا به اخذ و جمع خراج پرداخت. فکرش همه آن بود که این شکست را تلافی کند. پیش از آن، به قول گردیزی «هرگز از خصمان هزیمت نشده بود و مکر هیچکس بر او روان شده بود.» اگر هم در جنگهای گذشته شکست بر او راه یافته بود شهرت و آوازه دلاوری و بزرگی او در آن ایام به این اندازه نبود. اما مکر و فریب خلیفه پیش از شکست و هزیمت او را می آزرده زیرا به شهرت و سابقه عیاری او که لازمه اش هشیاری و زیرکی بود لطمه می زد. مخصوصاً که یعقوب در همه عمر به عقل و ذکاوت خود اعتمادی تمام داشت چنانکه گویند در کارهای خویش با هیچکس مشورت نمی کرد و راز خود را با احدی در میان نمی نهاد. در کارهایی که پیش می آمد خلوت می کرد و تنها به فکر می پرداخت.^{۷۸} ازین رو تدبیر خطایی که او را به دام مکر موفق و خلیفه انداخت زیاده مایه تشویر و اندوه او بود. شکست او بسبب زودباوری و خوش گمانی او بود که موفق او را بجهت ساده دلی که داشت گول زده بود. در واقع در میدان جنگ شکست نخورده بود، در میدان تدبیر شکست خورده بود. وقتی او را ملامت می کردند که در این جنگ خطاها کردی و در تعبیه لشکر و طرز و راه حرکت و در انتخاب زمان و مکان جنگ اشتباه کردی جواب می داد که من گمان نمی کردم جنگی روی دهد. اگر می خواستم جنگ کنم شک نبود که فاتح می شدم. لیکن به جنگ نیامده بودم و گمان می کردم کار به پیام و نامه تمام می شود.^{۷۹} این جواب در واقع درست بود زیرا موفق مردار ساده دل سیستانی را به وعده و پیام فریفته و به دام کشیده بود. ازین جهت بود که یعقوب نه تنها در میدان جنگ بلکه در عرصه تدبیر نیز خود را مغلوب می دید و این برای او که آنهمه به عقل و تدبیر خویش اعتقاد و اطمینان داشت بسیار دشوار می نمود. بعد از آن یعقوب بجانب شوشتر راند. آنجا را یکچند محاصره کرد و عاقبت فتح نمود. در آنجا نیایی گماشت و خود به فارس رفت. در همین سفر فارس بود که محمد بن واصل حکمران فارس را که پیش از جنگ دیرالعاقول از دست او ستواری شده به حدود بنادر رفته بود دستگیر کرد. در بازگشت از فارس به جندی شاپور اقامت کرد. درینجا برادرش عمرو لیث که قبل از جنگ دیرالعاقول ظاهراً بخشم و نگرانی از او جدا شده به خراسان رفته بود نزد او بازگشت. مراجعت عمرو وی را زیاده خوشحال

کرد.^{۸۹} تعبیه و تجهیز لشکر به قصد تلافی و جبران شکست دیرالعاقول بیش از هر چیز مایه دل‌نگرانی او بود. اندیشه غزای روم که گفته‌اند درین هنگام به خاطر وی راه یافته بود^{۹۰} ظاهراً برای آن بود که علمیه مطوعه را باز فراهم کند. زیرا مطوعه که هسته اصلی لشکر سابق وی بودند در واقع راضی به جنگ با خلیفه نبودند. اما جمع آوردن لشکر تازه در خوزستان و فارس برای او کار آسانی نبود خاصه که او در امر انتخاب و استخدام افراد لشکر و در ترتیب اداره و کار و مواجب آنها دقت و احتیاطی مخصوص می‌داشت. اگر کسی به میل و رغبت خود داوطلب می‌شد که در لشکر او خدمت کند نخست در منظر و مخبر او دقت می‌کرد و سپس خبرت او را در فنون سواری و تیراندازی و نیزه‌بازی می‌آزمود. آنگاه از سوابق حال او تحقیق می‌کرد و اگر بعد از این همه دقت او را از همه جهت می‌پسندید او را به خدمت خویش می‌پذیرفت. درین صورت نخست همه مایملک او را گرفته می‌فروخت و نقد می‌کرد و به نام او در دیوان ثبت می‌نمود. بعد از آن تمام لوازم و حوایج او را از بیت‌المال خویش می‌داد و لباس و جیره اسب و سلاح او همه تعلق به یعقوب می‌داشت. وقتی او را از خدمت خویش می‌راند همه آن را از وی باز می‌ستد و فقط مبلغی را که از فروش مایملک شخصی او حاصل شده بود بدو باز می‌داد. اگر یعقوب خود او را به خدمت خویش دعوت کرده بود غیر از مواجب و جیره‌یی که بدو می‌داد اضافه‌یی نیز بدو می‌پرداخت.^{۹۱} در هر حال در کار انتخاب افراد لشکر دقتی تمام بخرج می‌داد. ازین رو بعد از آنکه در دنبال شکست دیرالعاقول قسمت زیادی از لشکر او مقتول و متفرق گشت تهیه لشکری دیگر باین همه دقت و احتیاط که او در کار لشکر می‌داشت برایش دشوار بود. علی‌الخصوص که جبران شکست سابق لازمه‌اش تهیه قوایی بود بمراتب بیشتر از سابق و این نیز بالطبعی که بر خزانه او وارد آمده بود کار را مشکلتر می‌کرد. مع‌ذلک با قوایی که تهیه کرده بود آماده جنگ با خلیفه شده بود که رنجور شد. درین هنگام خلیفه معتمد که اقامت یعقوب را در چندشاپور و خوزستان برای بغداد موجب خطر و تهدید می‌دید به دلجویی او فرستاده‌یی گسیل کرد و او را به امارت فارس و عده داده تشویق به ترک چندشاپور نمود. هنگام ورود این فرستاده به چندشاپور یعقوب بیمار شده بود. گویند شدت تأثر از شکست دیرالعاقول او را رنجور کرده بود. با این همه چون از آمدن فرستاده خلیفه آگاه شد بنشست و او را بخواند. نزدیک

بسترش شمشیری باقدری نان خشک و پیاز نهاده بودند. چون فرستاده خلیفه درآمد و پیام خویش بگزارد یعقوب روی بدو کرده گفت: به خلیفه بگو که من اکنون بیمارم. اگر بعیرم هردو از دست یکدیگر راحت یابیم و اگر بمانم بین ما جز شمشیر نخواهد بود. در جنگ نیز اگر من شکست بخورم بدین نان و پیاز که هست قناعت خواهم کرد.^{۱۲} فرستاده بازگشت اما یعقوب ازین بیماری برنخواست. بیماریش قولنج و سسکه بود که گویند شانزده روز طول کشید.^{۱۳} درین بیماری برادرش عمرولیث بن خویش او را خدمت و پرستاری می کرد. اطباء برای معالجه او حقه تجویز کردند اما او از آن امتناع نمود. عاقبت یعقوب بعد از شانزده روز بیماری در چندیشاپور وفات یافت (شوال ۲۶۵ ه. ق.). او را هم در آنجا دفن کردند. قولی هم هست که در اهواز سرد و جنازه او را به چندیشاپور آوردند. اگر این قول درست باشد محتمل است که به قصد جنگ با خلیفه از چندیشاپور خارج شده بود. در باب تاریخ وفات او نیز قولی هست که چندی بعد از شکست دیرالعاقول و در واقع در همان سال اتفاق افتاد. چون گفته اند که بیماریش بسبب تأثر از همان شکست بود این قول را بعضی ترجیح داده اند.^{۱۴} با اینهمه مورخین مشهور، مانند طبری و مسعودی و ابن اثیر و همچنین گردیزی و مؤلف تاریخ مستان، سال ۲۶۵ ه. ق. را ذکر کرده اند. و اگر درست باشد که خلیفه در صدد استمالت او برآمده و کسی را به دلجویی و وعده امارت فارس نزد او فرستاده باشد نیز باید مدتی بعد از شکست و در واقع بعد از اطلاع از تصمیم و اقدام او به تجهیز لشکر تازه می باشد. درینصورت، و بهر حال، ظاهراً روایت مشهور که عامه مورخین آورده اند درین باب صحیح است. وفات او خلیفه و خلافت را از خطری که آنها را تهدید می کرد رها نید. مخصوصاً که بعد از واقعه دیرالعاقول یعقوب دیگر به خلیفه اعتمادی نداشت و صلح و قرار با عباسیان را بیهوده می دانست. مکرر می گفت «دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند. نبینی که به ابوسلمه و ابوسلم و آل براسکه و فضل سهل با چندان نیکویی که ایشان را اندر آن دولت بود چه کردند؟ کسی مباد که برایشان اعتماد کند.»^{۱۵} با چنین عبرتی که از نتیجه مکاتبه و مذاکره یا موفق در قضیه دیرالعاقول برای او حاصل شد اگر زنده می ماند البته وجود او برای خلافت عباسیان خطری بود.

یعقوب مردی بود سپاهی‌منش اما خردمند و باوقار. در امور و حوادث نه از شرایط حزم و احتیاط دور می‌شد و نه در شک و تردد می‌ماند. در پیشبرد مقصود پایداری و ثباتی کم نظیر داشت. بسبب همین استقامت و ثبات بود که حسن بن زید علوی به روایت این خلکان او را «سندان» می‌خواند. به تجمل علاقه‌ی نداشت و با سادگی و بی‌تکلفی زندگی می‌کرد. در سفرهای جنگی غالباً سبکبار می‌رفت و از لوازم تجمل که بین امراء و جباران عهد متداول بود چیزی همراه نمی‌برد. می‌گفت که اگر من درین باب تکلف کنم لشکریان و سرکردگان نیز اقتداء به من خواهند کرد و آنوقت با این بارگران راههای دراز بیابان را که چهارپایان گرانبار را خسته و فرسوده می‌کند نمی‌توان طی کرد. غالباً برپاره‌ی نمده که طول و عرضش از چند وجب نمی‌گذشت می‌نشست و سپرش را در پهلوئی خویش می‌نهاد و تکیه بدان می‌کرد. اگر می‌خواست بخوابد پارچه‌ی رایتی را به زیر خویش می‌افکند و سر را بر سپر نهاده می‌خفت. البته غلامان و خاصانش گرد خیمه‌ی او پاسبانی می‌کردند لیکن سادگی و بی‌تکلفی او خود پاسبانش بود. غذای او نیز ساده و بی‌تکلف بود. قدری برنج و گوشت بود که گاه نوعی خامه و یا پالوده نیز با آن می‌خورد. بهر حال غذایی بی‌تکلف و غالباً نامطبوع و درشت بود. برای مطبخ خاص او هر روز بیست گوسفند سر می‌بریدند. پنج دیگ بزرگ مسین و چندین دیگ سنگی برپا بود. ازین مایه‌ی طعام خودش قدری می‌خورد و باقی را بین غلامان خاص و سرکردگان و یارانش بخش می‌کردند. لباس او غالباً خفتانی ساده بود رنگ کرده و از آن نوع که آن را فاخته‌ی می‌خواندند. یعقوب کمتر می‌خندید و هزل و شوخی را دوست نمی‌داشت.^{۶۶} اما گاه لطیفه‌های ازهر بن یحیی که به شوخی و بذله‌گویی مشهور بود او را می‌خنداندید.^{۶۷} تفریح عمدتاًش آن بود که غلامان و کودکان را در خانه می‌پرورد و در اوقات فراغت آنها را وامی‌داشت که بایکدیگر بازی و زد و خورد کنند و به یکدیگر سنگ فلاخن بیندازند و یعقوب از تماشای آنها و بازی و شوخی آنها لذت می‌برد. تنها تجمل عمده‌ی دربار او نیز مہنتی بود بر فکر ذخیره و احتیاط در امر جنگ و سپاه. این تجمل عبارت بود از اینکه دسته‌ی از لشکریان خویش را که تعداد آنها در بعضی مواقع حتی به هزار می‌رسیدگروه‌های بدست می‌داد که هرگز هزار مثقال طلا داشت. دسته‌ی دیگر را که همچنین تعدادشان باندازه آن دسته بود گروه‌های سپه‌ی می‌داد، نیز وزن هرگز هزار مثقال

نقره. این دو دسته از لشکریان را بالباسهای فاخر و جالب می‌آراست و در مواقع سلام و در مواردی که فرستادهٔ خلیفه یا نمایندهٔ حکمران یا امیری در درگاه او می‌آمد این حشمت و تجمل را یعقوب به رخ آنها می‌کشید. با اینهمه، این مقدار طلا و نقره را یعقوب در واقع از روی احتیاط بدین ترتیب برای روز حاجت ذخیره کرده بود و در موقع حاجت از فروش و خرج آنها ابا نداشت. در کار لشکر یعقوب دقت و احتیاطی بنهایت می‌ورزید. تختی بلند از چوب داشت که در لشکرگاه نیز از فراز آن می‌توانست بر احوال سپاهیان نظارت کند. ازین رو غالباً بر روی آن می‌نشست و در کار لشکر دقت می‌کرد و اگر در کار افراد یا دواب گه‌گاه بی‌نظمی یا نقصی یا خلی می‌شاهده می‌کرد بی‌درنگ به رفع یا اصلاح آن می‌پرداخت. در جنگها غالباً خود برای کسب اطلاعاتی از وضع اردوی دشمن به جاسوسی می‌رفت.^{۱۸} همین مراقبت در کار لشکر سبب شده بود که لشکر او از حیث نظم و انضباط همیشه بر لشکر دشمن برتری داشته باشد. گویند بعد از وفات او، در بیت‌المالش پنجاه میلیون درهم و هشتصد میلیون دینار وجود داشت^{۱۹} و این در وقتی بود که شکست دیرالعاقول آنهمه به خزانه او لطمه زده بود.

بعد از یعقوب، بعضی از لشکریان برادرش عمرو لیث را به امارت برداشتند. برخی نیز برادر دیگرش علی بن لیث را نامزد کردند. با آنکه علی در نزد لشکریان محبوبتر و شناخته‌تر بود کار بر عمرو قرار گرفت. سرکردگان با عمرو به امارت بیعت کردند و علی بن لیث نیز با نارضایی امارت او را گردن نهاد. عمرو به خلیفه نامه نوشت و نسبت به او اظهار انقیاد و طاعت کرد. خلیفه هم برای آنکه از جهت او آسوده خاطر شود و بی‌دغدغه‌یی بتواند فتنهٔ صاحب‌الزنج را فرونشاند ولایات فارس و مشرق و سند را که یعقوب باستیلا گرفته بود در برابر سالی بیست میلیون درهم بدو وا گذاشت. امارت شرطهٔ بغداد و سامرا را نیز که سابق در رسم طاهریان بود و یعقوب بعنوان جانشین واقعی آل طاهر آن را مطالبه می‌کرد خلیفه بدو داد (صفر ۲۶۶). عمرو هم از جانب خود تولی این مقام را به عبیدالله طاهری وا گذاشت که عم محمد بن طاهر بود و در بغداد به درگاه خلیفه اقامت داشت. بعد از آن برادر خود علی بن لیث را که در بین لشکریان برخلاف او معنهایی می‌گفت بند کرد. آنگاه از

جندیثاپور بیرون آمده راه سیستان پیش گرفت. در سیستان برادرش علی بن لیث را از بند آزاد کرده مال بسیار داد و دل خوش نمود. بعد به ماتم یعقوب نشست و مردم به تعزیتش آمدند. امارت سیستان را به داماد خود محمد درهمی داد که نواده درهم بن نصر سردار مطوعه بود و سپس خود با پسرش محمد بن عمرو و برادرش علی بن لیث راه خراسان پیش گرفت (رمضان ۲۶۶). در خراسان باطغیان احمد بن عبدالله خجستانی مواجه شد که از اواخر عهد یعقوب همچنان در اطراف نشابور کزوفری داشت. چون عمرو به خراسان آمد خجستانی تاحدی بتحریک علی بن لیث به مخالفت با او برخاست. در نشابور حصار می شد و عمرو را بدرون شهر راه نداد. با آنکه عامه و فقهاء و مطوعه شهر به امارت عمرو لیث مایل بودند و از حکومت خجستانی نفرت داشتند، عمرو کاری از پیش نبرد. حتی از پیش لشکر خجستانی هزیمت شد و خجستانی با سالوکان خویش رخت و بنه عمرو لیث را غارت کرد. عمرو به هرات رفت و خجستانی نیز در دنبال او. در هرات عمرو حصار می شد و برادرش علی بن لیث را بند نهاد. بسبب همدستی با خجستانی و با خود باین تهمت. خجستانی یکچند به محاصره هرات پرداخت و چون مایوس شد به سیستان تاخت و در فراه و حوالی به غارت و کشتار دست زد. اما در نزدیک زرنج با مقاومت شدید امیر سیستان مواجه گشت و راه خراسان پیش گرفت. عمرو لیث نیز بوظلحه پسر سرکب را که در هرات بدو پیوست و خود از سالوکان قدیم و از گردنکشان معروف خراسان بود از جانب خویش امارت خراسان داد. بعد از آن خود از هرات به سیستان رفت (ذی القعدة ۲۶۷). بوظلحه که خجستانی برادرش را کشته بود در دفع او اهتمام ورزید و در نشابور مادر خجستانی را اسیر گرفت و با خجستانی جنگها کرد. اما عمرو لیث که مقارن قتنه خجستانی وضع فارس را هم آشفته دید و احتمال داد که نایب او در فارس نیز با خجستانی همدست شده است کار سیستان را بسامان کرد و خود به فارس لشکر کشید (محرم ۲۶۸). عامل فارس محمد بن لیث مقهور و منهزم شد و عمرو لیث استخر را گرفته غارت کرد. محمد بن لیث را نیز اسیر کرد و از آنجا به شیراز رفت و در آنجا اقامت نمود. در فارس عمرو لیث به بسط قدرت پرداخت و سرکشان را مغلوب نمود. خراسان بعد از قتل خجستانی (شوال ۲۶۸) دچار قتنه رفیق و جانشین او واقع بن هرثمه شد که این هردو را در واقع تاحدی طاهریان بغداد تحریک می کردند. ۱۰۰ رافع نیز مانند خجستانی در اول از یاران

محمد بن طاهر بود و بعد از غلبه یعقوب برنشابور بدو پیوست. اما یعقوب اعتنائی بدو نکرد و او بخشم و آزار از امیر صفار جدا شد و هنگام عصیان خجستانی بدو پیوست. بعد از گشته شدن خجستانی یاران وی این رافع را به امارت برداشتند و رافع برنیشابور استیلا یافت و بر بلادی که خجستانی گشوده بود نیز غلبه جست. اما به تعدی و تطاول پرداخت و چون از بعضی شهرها خراج چندین ساله مطالبه کرد، مردم را فقیر و شهرها را خراب کرد (۲۶۹ ه. ق.)^{۱۰۱}

عمرو لیث چون کار فارس را قراری داد، جهت دفع فتنه رافع عزیمت سیستان کرد و بدانجا درآمد (جمادی الاخره ۲۷۰ ه. ق.). هدیه‌ی نیز که گویند معادل چهار میلیون درهم بود از فارس برای خلیفه یا برادرش موفق فرستاد. ۱۰۲ از سیستان هم به خراسان رفت و با رافع و همدستان او جنگ کرده هرات و نیشابور و سرو را دیگر بار مستخلص نمود. درین میان خلیفه که از فتنه عظیم صاحب‌الزنج فراغت یافته بود در صدد برآمد که ماجرای صفار سیستانی را هم خاتمه دهد و خاطر خویش را ازین رهگذر نیز آسوده دارد. ازین رو حاجیان خراسان را جمع آورده در پیش آنها عمرو را لعن کرد و نیز به آنها اعلام کرد که عمرو لیث از خراسان معزول است و محمد بن طاهر امارت خراسان دارد. فارس و کرمان را هم به اشارت وزیر خویش صاعد بن مخلد به احمد بن عبدالعزیز داد که از اولاد ابی دلف بود و خود از جانب عمرو یکچند ولایت اصفهان می‌داشت. بعد از آن خلیفه بفرمود تا عمرو لیث را در معایر لعن کردند و مسلمانان را به دفع او تشویق نمودند. عمرو جهت دفع لشکر خلیفه به فارس بازگشت. با این لشکر خلیفه هم احمد بن عبدالعزیز بود و هم صاعد بن مخلد. در جنگی که روی داد (ربیع الاول ۲۷۱) لشکر عمرو لیث شکست خورد و منهزم شد. عده‌ی از لشکر او زندهار خواستند و عده‌ی بیشتر به اسارت افتادند. غنیمت بسیار که از آنجمله گویند سی هزار رأس ستور بود نیز لشکر خلیفه را حاصل آمد و عمرو از فارس منهزم شده به کرمان رفت. محمد بن طاهر که از جانب خلیفه امارت خراسان یافت رافع بن هرثمه را نایب خویش کرد. رافع در خراسان دنباله زد و خورد های خویش را گرفت و حتی یکبار به ماوراءالنهر رفته از نصر بن احمد سامانی نیز یاری خواست. در واقع محمد بن طاهر

که خراسان را به رافع بن هرثمه واگذاشته بود ماوراءالنهر را برحسب میل و اشارت خلیفه همچنان در دست امیر سامانی نهاده بود. رافع در خراسان کزوفری کرد و عمال و حکام عمرولیث غالباً او را دفع کردند. عمرولیث باز قصد فارس کرد و دوباره بر آنجا استیلا یافت. موفق جهت دفع او لشکر به فارس کشید و چون قسمتی از لشکر عمرو به موفق پیوست عمرو ناچار راه کرمان و سیستان پیش گرفت. پسرش محمد بن عمرو درین راه بیمار شد و در بیابان بین کرمان و سیستان وفات یافت (جمادی الاولی ۲۷۴). موفق در دنبال او تاخت لیکن بر کرمان و سیستان دست نیافت و هم از راه بازگشت. آنگاه موفق بسبب گرفتاریهای دیگر که برایش پیش آمده بود در صدد دلجویی از عمرولیث برآمد. رسولی نزد وی به سیستان فرستاد و برای ترتیب صلح قراری نهاد. باز صحبت از ارسال هدایا به میان آمد و بموجب روایتی که در فاریخ سیستان آمده است عمرولیث از سیستان سبکری غلام و سردار محبوب برادرش یعقوب را با هدایا نزد موفق فرستاد. احتمال دارد که مبلغی ازین مالها عنوان غرامت جنگی داشته است. ۱۰۲ در هر صورت عمر و پذیرفته بود که سالی ده میلیون درهم به بیت المال خلیفه بفرستد و خلیفه هم گذشته از امارت سیستان که برادرش آن را باشمشیر بدست آورده بود امارت خراسان و فارس و کرمان را در عوض به او واگذاشت. بعلاوه عنوان شرطه بغداد را نیز به عمرولیث دادند و نام او را بر علمها و سپرها نوشتند. عمرو نیز باز عبیدالله ظاهری را از جانب خویش متولی کار شرطه نمود (شوال ۲۷۶) و خود از سیستان قصد فارس کرد. رافع هم از چندی قبل در خراسان قرار نیافته به امر خلیفه و جهت دفع علویان طبرستان به گرگان ساخته بود. در آنجا محمد بن زید علوی از پیش رافع گریخت و در استراباد قحطی پدید آمد. چنانکه خوردنی نماند و گویند بهای یک درم نمک به دو درم سیم رسید. علوی از استراباد به ساری رفت و از آنجا به چالوس و بلاد دیلم. رافع هم در دنبال او به طبرستان رفته یکچند در آن بلاد کزوفری کرد. در طبرستان بود که علی بن لیث برادر عمرولیث که در کرمان محبوس بود از حبس گریخته با پسران خود معدل ولیث به نزد وی پناه آورد. رافع پس از آنکه در مازندران و دیلمان تاخت و تازی کرد از راه تزوین بهری رفت و آنجا اقامت جست. درین مدت خراسان از تاخت و تازی رافع ایمن بود اما مذاکرات دوستانه و هدایای عمرولیث خلیفه را راضی نکرد. ازین رو چند هفته بعد از آنکه امارت خراسان و

عنوان شرطه بغداد را به نام او کردند دوباره خلیفه به عزل او پرداخت و در همان ماه شوال ۲۷۶ فرمان داد نام عمرولیث را از علمها و سپهرها محو کردند. عمرولیث هم پس از آنکه کار سیستان را نظمی داد راه فارس پیش گرفت و لشکری را که خلیفه بدانجا فرستاده بود در نزدیک استخر شکست داده منهزم کرد (ذی الحججه ۲۷۶). و خود به شیراز درآمد و در آنجا به بسط نفوذ خود پرداخته به اهواز و شوشتر نیز تاخت برد. موفق در صدد بود به دفع عمرو بشتابد که وفات یافت و معتمد نیز چندی بعد از او درگذشت. چون معتضد به خلافت نشست عمرولیث چنانکه درین مواقع رسم است تهنیت و هدیه های فراوان فرستاد و از خلیفه جدید دلجویی کرد. خلیفه نیز برای او عهد و لواء فرستاد و عمرو آن لواء را سه روز در خانه خویش نصب کرد (شوال ۲۷۹). درین میان خلیفه جدید نامه بی نوشت به رافع بن هرثمه که در ری بود و فرمان داد که قرای سلطانی ری را تخلیه کند. رافع از اجراء آن فرمان سرفرو پیچید و معتضد او را عزل کرد. بعد تولیت خراسان را به عمرولیث وا گذاشت. رافع بن هرثمه هم عصیان خویش ظاهر نموده علم سفید کرد. خلیفه فرمان داد که عمرو از خراسان به دفع او آهنگ کند. احمد بن عبدالعزیز را نیز فرمود تا از اصفهان و جبال به جنگ او برخیزد. درین میان احمد بن عبدالعزیز بعد از غلبه بر رافع وفات یافت (۲۸۰). رافع چون کار خویش مشکل دید با جانشین او عمرو بن عبدالعزیز در ساخت. با محمد بن زید علوی نیز از در سازش درآمد. بعد از آن به جنگ با عمرولیث پرداخت (ربیع الاول ۲۸۲). در اولین جنگ که نزدیک نیشابور بین فریقین روی داد رافع شکست خورد و منهزم شد. پسران علی بن لیث نیز - لیث و معدل که بسا پدر به پناه رافع رفته بودند - به اسارت افتادند و عمرو آنها را بخشود و بنا ساخت. رافع خود منهزم شد و به سوی نسا و ایبورد رفت. بعد از آن در اطراف خراسان بنای تاخت و تاز نهاد و عمرو در دنبال او از شهری به شهری می رفت. سرخس و طوس و نیشابور و سبزوار در سرباز تاختند و تازها لطمه بسیار دیدند. عاقبت رافع به بیابان خوارزم گریخت و در آنجا کشته شد (شوال ۲۸۳). سرش را نزد عمرولیث فرستادند و عمرو آن را برای خلیفه به بغداد فرستاد. با قتل او خراسان آرام یافت و عمرو از مدعی بزرگی نجات یافت. رافع در طی این تاخت و تازها علی بن لیث را هم که به او پناه برده بود کشت و عمرو بدینگونه از دغدغه عصیان برادر نیز آسوده شد. سر رافع را به بغداد بردند و

معتضد فرمود آن را بردروازه‌ها نصب کنند. چند ماه پیش از آن عمرولیث از نشابور هدایایی برای خلیفه فرستاده بود که در بغداد با سروصدای بسیار و اعجاب تمام تلقی شد (ربیع الاخر ۲۸۳). این هدیه‌ها عبارت بود از صد شتر خراسانی و جمازه‌ها و صندوقهای بسیار با چهار میلیون درهم. در بین این هدایا بتی بود مسین بصورت زنی با وشاح و حلیه‌های سرخ و در پیش روی این بت بتان کوچکتر بودند نیز آراسته به جواهر و اینهمه در گردونه‌یی جای داشت که برای آنها ساخته بودند و آن را ستوران می کشیدند. این گردونه را با بتهایش عمرو از بلاد مند یغنیمت آورده بود و معتضد فرمود تا آن را برای تماشای عامه به مجلس شرطه ببرند و در ظرف سه روز که این «اعجوبه» در آنجا بود اهل بغداد از هر جا به تماشایش آمدند و بقول مسعودی چنان مایه اشتغال عامه شد که آن را «شغل» خواندند.^{۱۰۴} چند ماه بعد ازین واقعه که رسول عمرولیث از خراسان با سر رافع بن هرثمه آمد باز نام عمرولیث در بغداد بر سر زبانها افتاد.

این دفعه عمرولیث از خلیفه درخواست که امارت ماوراءالنهر را نیز چنانکه در زمان طاهریان رسم بود جزو قلمرو امارت خراسان کند. در صورتیکه مدتها بود که امارت ماوراءالنهر مستقل بود و تعلق به اولاد سامان خدایه می داشت. معتضد نیز در آغاز خلافت خویش آن ولایت را به اسماعیل بن احمد سامانی داده بود که بعد از وفات برادرش نصر در آنجا امارت داشت. ازین رو خلیفه با پیشنهاد عمرولیث نخست روی موافق نشان نداد. به جای هدایای او و در مقابل سر رافع این هرثمه، خلیفه برای او خلعتها و هدایایی از بغداد فرستاد. در نشابور این خلعتها و هدایا را پیش عمرولیث بردند. او نپذیرفت و به اصرار تمام ولایت ماوراءالنهر را مطالبه کرد. فرستاده خلیفه درین باب نامه نوشت به پسر خلیفه علی بن معتضد که در ری بود و عمرو نیز با این نامه هدایایی برای پسر خلیفه و یارانش فرستاد. عاقبت فرمان ولایت ماوراءالنهر از جانب ری در رسید با هدایای خلیفه. مع هذا این خلعت و فرمان خلیفه را عمرو با وضعی که از استهزاء و تعقیر خالی نبود تلقی کرد. خلیفه هفت دست خلعت برای وی فرستاده بود و عمرو هر یک را که پوشید جداگانه دو رکعت نماز خواند و از خلیفه شکر کرد. آنگاه فرستاده خلیفه فرمان

ولایت ماوراءالنهر را پیش او نهاد. عمرو پرسید این چیست؟ گفت فرمان ماوراءالنهر که خود خواستی. عمرو، به روایت گردیزی، گفت «این را چه خواهیم کرد که این ولایت از دست اسماعیل بن احمد بیرون نتوان کرد مگر به صد هزار شمشیر کشیده» فرستاده گفت این را تو خواستی و اکنون خود دانی. عمرو «آن عهد بگیرت و بوسه داد و بر سر نهاد و پیش خویش بنهاد.» بعد از آن عمرو لیث فرستاده خلیفه را خلعت و هدیه داد و او را بازگردانید. آنگاه در صدد لشکر کشی به ماوراءالنهر برآمد. خلیفه هم که در باطن از مزید شوکت عمرو لیث و از استیلاء او بر ماوراءالنهر راضی نبود نامه‌یی نیز به اسماعیل بن احمد فرستاد و او را به جنگ با عمرو لیث تشویق نمود.^{۱۰۰} در اول کار که امیر سامانی از دست یافتن عمرو بر امارت ماوراءالنهر اطلاع یافت مطابق روایات نزد وی پیغام فرستاد و از او درخواست که از ولایت ماوراءالنهر درگذرد و آن را بدو واگذارد که تا آن نغر را با غازیان خویش نگهدارد. عمرو نپذیرفت و در باب آسوی که اسماعیل دشواریهای عبور از آن را برای وی یادآوری کرده بود گفت که اگر بخواهم بر آن پلی از بدنه‌های سیم و زر می‌بندم و از آن می‌گذرم. این جواب عمرو برای اسماعیل موجب یأس شد و از امکان مذاکره صلح او را منصرف کرد. خاصه که بموجب روایت تاریخ بخارا عمرو بالحنی تحقیرآمیز او را به طاعت خویش خواننده بود و مخصوصاً نام او را در ردیف نام اسیر بلخ و امیر جوزجانان آورده بود. اسماعیل از اینکه عمرو نام او را در شمار نام آنها آورده بود سخت از وی رنجیده بود و خود را زیاد عرضه تحقیر می‌دید. در حال عمرو لشکری به جنگ اسماعیل گسیل کرد و اسماعیل به کمک غازیان خویش که گویند از هردستی مردم در آن میان بودند و غالباً نیز اسب و سلاح درست نداشتند لشکر عمرو را شکست داد. سردار عمرو نامش محمد بن بشر مغلوب و مقتول شد (شوال ۲۸۶) وعده‌یی از لشکر او اسیر شدند که اسماعیل بزرگواری نشان داده آنها را بی‌فدیه آزاد کرد. عمرو خود لشکر کشیده با سپاه فراوان راه جیحون پیش گرفت. در راه از شکست و قتل محمد بن بشر آگاه شد. شکست و هزیمت این لشکر عمرو را ظاهراً در کار جنگ با اسماعیل مردد کرد.^{۱۰۱} اما اسماعیل به تشویق خلیفه و به استظهار غازیان ماوراءالنهر به صلح راضی نشد. خاصه که عمرو با آن سپاه انبوه در وضعی واقع شده بود که به محاصره می‌مانست و راه بازگشت نداشت. عاقبت در جنوب جیحون و نزدیک بلخ بین قوای طرفین تلافی روی داد. درین

تلاقی عده‌یی از لشکریان عمرو به امیر سامانی پیوستند و در لشکر عمرو تفرقه و تردید روی نمود. عده‌یی از یاران او جنگ با امیر اسماعیل را که یارانش غازیان و مطوعه ماوراءالنهر بودند خوش نداشتند. با اینهمه جنگ روی داد و لشکر عمرو منهزم شد. خود عمرو نیز گریخت و اسب او دریشه‌یی پایش به گل فرورفت. عمرو را گرفته نزد امیر سامانی بردند (ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی ۲۸۷). در باب این گرفتاری مرید او بعدها قصه‌هایی دیگر نیز روایت شد. بعضی گفته‌اند اصلاً جنگی روی نداد و بعد از تسویه صفها اسب عمرو سرکشی کرد و او را به لشکرگاه اسماعیل برد. بعضی گفته‌اند که غلامان عمرو او را دریشه گرفتند و از خود عمرو نیز درین باب روایتهای نقل کرده‌اند. بدینگونه عمرو لیث گرفتار شد و لشکرش پراکنده گشت. نوادگان او طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرو هم به سیستان رفتند و بقایای لشکر عمرو با طاهر بن محمد به امارت بیعت کردند. عمرو لیث را اسماعیل بحرمت یکچند نزد خویش نگاهداشت و بعد از آن به فرمان خلیفه به بغداد فرستاد. گویند عمرو در دوره اسارت از بلخ یا ماوراءالنهر نامه و پیغام به سیستان فرستاد و از طاهر و امراء خویش درخواست تا بیست میلیون درهم برای آزادی او به خلیفه یا به امیر اسماعیل فرستند. اما در سیستان کسی به این درخواست او توجه نکرد و حتی طاهر و نزدیکانش هرگونه اقدام را برای رهایی عمرو جهت خویش خطرناک دیدند. عمرو را زنجیر کرده به بغداد بردند بی آنکه در طی راه کسی جهت نجات او اقدام کند. در بغداد او را برشته‌ری که دو کوهان داشت نشانده و بخواری تمام گردشگر گردانیدند و سپس به امر معتضد او را به حبس بردند. در حبس آنقدر ماند تا بمرد؛ بروایتی مقارن وفات معتضد بدستور او ویا بی دستوری خلیفه او را کشتند (۲۸۹). بعضی گفته‌اند وقتی مکنفی به خلافت رسید در صدد برآمد او را از زندان برهاند ازین رو وزیر خلیفه که با عمرو عداوت داشت پیش از وقت کس فرستاد تا او را در زندان هلاک کردند. بعضی هم نقل کرده‌اند که معتضد خود در آخر عمر وقتی از سخن گفتن نیز بازمانده بود خادم خویش را بخواست و در آن حال نزع یکدست بر چشم خود نهاده دست دیگر برگلو کشید و بدین اشارت خادم چنین فهمید که خلیفه را فرمان آن است که تا مرد یکچشم را سر ببرند و این فرمان را اجراء کرد. در واقع عمرو لیث یکچشم بود و ازین حیث طاهر ذوالیمین را به خاطر می‌آورد. از هربن یحیی پسر عسم و سپهسالار معروف عمرو درین باب نیز

با او شوخی مشهوری کرده است که در قاپوسنامه نقل شده است.^{۱۰۷}

عمرو از حیث دلاوری به پای برادرش یعقوب نمی‌رسید. برخلاف او مکرر در جنگها مغلوب شد. نه مثل او سابقه عیاری و بیباکی داشت و نه بقدر او گستاخی و سرسختی از خود نشان می‌داد. در آغاز حال برخلاف برادر غالباً یا خرابنده بود و یا بتائی می‌کرد. از آن عیاری پیشگیها و شبرویها و راهزنیها که یعقوب را در کار جنگ ورزیده کرده بود از او هیچ نقل نکرده‌اند. ازین رو تا کار به مصالحه و مذاکره و یا ارسال رشوه و هدیه درست می‌شد دست به جنگ نمی‌زد. با اینهمه با زیرکی و مهارتی تمام بر اعمال و احوال لشکریان و سرکردگان خویش مراقبت می‌کرد. نزد این لشکریان خویش نیز مانند یعقوب محبوب بود. مانند برادر خزینه‌یی غنی داشت که قسمتی از ثروت آن را از غارت معابد و بلاد سند بنست آورده بود و قسمتی را از تاراج خزاین امراء مغلوب و یا از مصادره اموال سرکردگان خویش حاصل کرده بود. با آنکه از اخذ مال اقویاء در موقع ضرورت ابایی نداشت ضعفاء را نمی‌آزرد و درین باب چنانکه مؤلف تاریخ سیستان نقل کرده است از باب تمثیل می‌گفت «پیه اندر شکم پنجشگک نباشد اندر شکم گاوگرد آید.»^{۱۰۸} در احوال سرکردگان و عمال و حکام خویش مراقبت تمام می‌ورزید و به قول گردبیزی، «همیشه منهیان داشتی بر هر سالاری و سرهنگی و مهتری تا از احوال او همه واقف بودی.»^{۱۰۹} در حسن سیاست و تدبیر و اداره قریحه‌یی خاص داشت و ازین حیث او را در بین پادشاهان کم نظیر می‌شمرده‌اند.^{۱۱۰} به کار لشکر عنایتی خاص داشت و هر سه‌ماه یکبار مانند سایر افراد لشکر با آداب و تشریفات خاص مواجب و بیستگانی خاص خود را ازین بابت می‌گرفت. گردبیزی و ابن خلکان که ظاهراً هر دو از سلامی اخذ روایت کرده‌اند آداب و تشریفات این مراسم را نقل نموده‌اند. اعطاء این مواجب به افراد لشکر بوسیله سهل بن حمدان صورت می‌گرفت که عارض لشکر بود. در روزی که موعد پرداخت این مواجب بود طبل می‌زدند و عارض درجایی معین می‌نشست. افراد لشکر هم می‌آمدند با اسب و سلاح، و مواجب خود را می‌گرفتند و می‌رفتند. اول عمرو پیش می‌آمد و عارض اسب و جامه و سلاح او را درست نگاه می‌کرد. البته آن را می‌پسندید و سیصد درهم در کیسه‌یی به او می‌داد. عمرو

می‌گرفت و در ساق موزه خویش می‌نهاد و خدای را شکر می‌کرد که او را طاعت خلیفه ارزانی داشت و مستوجب انعام او کرد. آنگاه می‌رفت و در جای بلندی نشسته و در کار عارض مراقبت می‌نمود. همه لشکر یک یک می‌آمدند و عارض سلاح و جامه و ساز و برگ همه را می‌دید و هر یک را مواجب معین می‌داد. این خلکان این رسم عمرو را با روایتی مشابه که در باب خسرو انوشیروان نقل کرده‌اند مقایسه می‌کنند و چنانکه بعضی محققان گفته‌اند بعید می‌نماید که این مشابهت یکلی اتفاقی باشد.^{۱۱۱} با آنکه عمرو نسبت به خلیفه اظهار طاعت و انقیاد می‌کرد از آنچه به نام خراج و ضرایب در قلمرو خویش جمع می‌کرد چیزی برای بیت‌المال نمی‌فرستاد الا همان هدایایی که در بعضی مواقع و آن هم با تشریفات و سروصدای بسیار برای خلیفه ارسال می‌کرد. مطابق بعضی روایات وی اولین کسی بود از امراء اسلام که فرمان داد نام او و پدرش را در خطبه بعد از نام خلیفه ذکر کنند. این روایت هر چند کاملاً محقق نیست و گفته‌اند که یعقوب و نصر بن احمد نیز این کار را کرده‌اند اما بهر حال نشان می‌دهد که عمرو پیش از امراء سلف خود در امارت خراسان استقلال داشته است. داستان یعقوب که امارت او از نوع استیلاء بوده چیز دیگرست و یا امارت عمرو لیث و هم امارت طاهریان تفاوت داشته است. با اینهمه، قدرت و استیلاء عمرو لیث هم مانند قدرت برادرش یعقوب بر امر لشکر متکی بود. بهمین سبب او نیز در کار لشکر مراقبت و اهتمام تمام ورزید. در باب وضع خزانه و اداره بیت‌المال عمرو لیث شیوهی خاص داشت که گردیزی آن را نقل کرده است و ظاهراً از کتاب سلامی گرفته است. مطابق این روایت عمرو چهار خزینه داشت: یکی خزینه سلاح و سه‌تای دیگر خزینه مال. ازین سه خزینه که مخصوص مال بود یکی عبارت بود از خزینه خراج و زکوة که آن را در وجه بیستگانی و سواجب لشکر خرج می‌کرد؛ دیگر خزینه خاصه بود که از عواید خاص و ضیاع و املاک شخصی وی جمع می‌شد و مخارج جاری دربار و مطبخ خاص از محل آن بود؛ سوم خزینه مداخل که از عواید اتفاقی و از مصادره‌های مختلف بنست می‌آمد و خرج خلعت‌ها و صله‌هایی که به رسولان و منهبیان داده می‌شد از محل آن بود.^{۱۱۲} با وجود خزانه‌هایی چنین غنی که در سیستان داشت نواده‌ها و سرکردگانش حاضر نشدند برای استخلاص او چیزی از آن خزاین به خلیفه پردازند. رویگرزاده بینوا در زندان خلیفه تا پایان حیات خویش باقی ماند و گفته

شد که از گرسنگی در آن زندان مرد.

شکست و اسارت عمرولیث آرام و سکونی را که در چندسال آخر عهد او در خراسان پدید آمده بود از میان برد. خلیفه خراسان و سیستان را نیز ضمیمه قلمرو سامانیان کرد. اما مدعیان، آرام و سکون ولایت را بهم زدند. از طبرستان محمد بن زید علوی به خراسان تاخت و میان او و لشکریان اسماعیل سامانی جنگی سخت در گرفت. یاران علوی منهزم شدند و خود او مجروح گشته وفات یافت. پسرش زید بن محمد هم اسیر شد اما امیر سامانی او را بنواخت و آزاد کرد. در سیستان طاهر بن محمد نواده عمرولیث به امارت نشست و برادرش یعقوب بن محمد که کودکی بود سیزده ساله ولیعهد وی شد. نام خلیفه را هم در خطبه ذکر کردند و برای او پیام و نامه فرستادند به اظهار طاعت. اما طاهر و برادرش جوان بودند و بی تجربه و اسراء و سرکردگان لشکر نیز قدرت می خواستند با ثروت و آسایش، طاهر خزینه های عمرو را به عطا و صلح میان لشکریان و سرکردگان بخش کرد. اقطاعهای فراوان نیز از ضیاع خاصه عمرولیث به آنها داد. خودش هم غالباً به صید و شراب مشغول بود. قاطر و کبوتر را دوست می داشت و از آنها انواع مختلف جمع می کرد. به تماشای کبوتر و قاطر و به شکار و بازی و شراب علاقه بی تمام می ورزید. طاهر و برادرش یعقوب دست به خرج و اسراف زدند و تمام آن خزینه ها را که عمرولیث و برادرش یعقوب از طریق غارت و جنگ بدست آورده بودند بیاد دادند. از خراج ولایت چیزی نتوانستند جمع کنند اما در بذل عطایا و صلوات از هیچگونه اسراف خودداری نکردند. بناهای بزرگ و باغها و بیستانهای زیاد پدید آوردند مخصوصاً در بست و نزدیک هیرمند، و مال بسیار در آن راه صرف نمودند. خرج مطبخ خاصه آنها چندین برابر عهد عمرو شد و درین کار از تجمل و سخاوت گذشته به تئذیر گراییدند. امارت طاهر با این حال هر روز و هنی تازه تر به دولت صفاریان وارد می آورد. در تاریخ سیستان شرح جالبی راجع به این امارت دیوانه واروی آمده است که درینجا می توان نقل کرد. می نویسد طاهر «از هیچ کس چیزی نستی و از رعیت مال نخواستی. گفتم و جور چرا کنم. آنچه هست بکار برم تا خود چه باشد که جهان برگذرت. اما تئذیر کردی اندر نفقات و اندر عطیات اسراف کردی. بسیار بره و مرغ برخوان نهادی و حلاوی و زیادات بسیار شدی چندانکه کس

از حشم نتوانستی خورد. تا شاگردان مطبخ به بازار بردندی به طرح بفروختندی. چنانکه هرچه به دیناری خریده بودی به درمی به بازار بفروختندی. واستران بسیار داشتی و همه را یخ آبادادی. ۱۱۳ با این مایه بی تدبیری و جنون وی کارمملکت روی به ضعف آورد و امراء و سرکردگان در حق وی بی اعتنا شدند. چند مفرم به فارس و کرمان کرد. فارس در دست سبکری بود که درین زمان امیری معتمم بشمار می آمد و بعد از شکست و اسارت عمرو بامقتدر خلیفه در ساخته بود و خراج فارس را به آنجا می فرستاد. اما طاهر هنوز در وی به چشم سابق می دید و او را غلام پدران خویش می شمرد. در کرمان لیث بن علی پسر عم پدرش کروفری داشت و در طاهر به چشم بی اعتنائی می دید. سبکری نیز او را بر طاهر می آغایید و به دشمنی با او وامی داشت. طاهر غالباً در بست می بود و کار زرنج با برادرش یعقوب بود. با اینهمه هیچ یک را چندان به کار ملک توجه نبود و ضعف و قوت بر همه کارها غلبه داشت. عاقبت لیث بن علی به قصد فتح سیستان روی به زرنج نهاد. مردم زرنج سوکب او را با علاقه تلقی کردند. طاهر در مقابل او به دفاع و مقاومت برخاست اما کاری از پیش نبرد. از خزانه عمرو لیث چیزی نمانده بود و برای مخارج لشکر دیگر مداخلی وجود نداشت. ظروف سیمین و زرین را می بردند و ذوب می کردند و سکه می زدند. اما لیث بن علی خزینه معمور داشت و لشکر به او تمایل یافت. آخر از لشکر با طاهر و یعقوب کسی نماند و شهر به دست لیث افتاد. دو برادر از شهر برآمدند و راه فارس پیش گرفتند (جمادی الاخر ۲۹۶). اما در فارس هم برخلاف آنچه آنها پنداشته بودند سبکری چندان روی خوش به این خداوند زادگان خویش نشان نداد، سهلست آن هر دو برادر را گرفته بند بر نهاد و به بغداد فرستاد. لیث بن علی بر سیستان استیلا یافت و او را مردم شیر لباده خواندند بسبب لباده بی سرخ که هنگام ورود به شهر پوشیده بود. لیث نخست در بعضی ولایات با مخالفت سرکشان مواجه شد. خاصه در زابل و غزنین اما به بدل مال و به کمک سپاه آن مخالفتها را فرونشاند. بعد قصد تنبیه سبکری کرد و عازم تسخیر فارس شد (جمادی الاخر ۲۹۷). در کرمان سبکری به مقابله او شتافت اما مغلوب و منهزم گشت. لیث به استخر فارس رفت و پسر خود را که سبکری در آنجا حبس کرده بود آزاد کرد. شیراز و بعضی شهرهای دیگر را نیز گرفت و بر مملکت خویش افزود و حتی از آن بلاد خراج نیز بستاند. سپس آهنگ ارجان کرد و سبکری برای دفع

او از خلیفه یاری خواست. مقتدر خلیفه مونس خادم را به دفع لیث فرستاد. شیر لپاده اسیر شد و او را باپسرش اسماعیل به بغداد بردند. گویند در بغداد وی را برفیل نشانند و بخواری گرد شهرگردانیدند (محرم ۲۹۸). در سیستان مردم بابرادرش محمد بن علی بیعت کردند. اما مقتدر ولایت سیستان را ضمیمه قلمرو خراسان کرد و فرمان امارت آن را نزد احمد بن اسماعیل امیر سامانی فرستاد. در واقع خلیفه آن لشکرکشی را که لیث بن علی در فارس کرده بود عصیان شمرد و امارت سیستان را از دست خاندان صفاریان بیرون آورد. امیر سامانی احمد بن اسماعیل لشکری جهت تسخیر سیستان فرستاد. محمد چند روزی با این لشکر مقاومت کرد. عاقبت بگریخت و به بست رفت و لشکر احمد بن اسماعیل در دنبال او محمد در بست و درین راه هر جا دستش رسید غارت کرد و بزور و تعدی از مردم مال و خراج گرفت. مردم از تعدی او بجان آمدند و وصول لشکر خراسان را بدانجا مژده بی شمردند. محمد قصد فرار داشت، لشکر سامانی او را گرفته بند کردند و به بست آوردند. در زرنج نیز معذل بن لیث بعد از چندی مقاومت تسلیم شد و بدینگونه سیستان بدست امیر احمد بن اسماعیل ضمیمه قلمرو سامانیان گشت و دولت صفاریان در میان ستیزه های خانگی بسبب افراط در تن آسایی و تجمل پرستی و مخصوصاً در دنباله تعدی و تجاوز بسیار برافتاد (ذی الحجه ۲۹۸). محمد را امیر سامانی به بغداد فرستاد و سیستان جزء قلمرو سامانیان شد. با اینهمه، سیستان و عیارانش که در این ایام دوباره سربر آورده بودند بی ماجرابی تسلیم نشدند. فتنه مولی صندلی پدید آمد و در دنبال آن مدت کوتاهی امارت صفاریان تجدید شد. قضیه این بود که بعد از فتح سیستان لشکری که از ماوراءالنهر جهت تسخیر این ولایت آمده بود همانجا ماند. حکمران تازه سیستان منصور بن اسحاق شد پسرم امیر سامانی. وقتی این منصور به سیستان آمد به مردم وعده های خوب داد و سعی کرد خشم و تآثر آنها را فرو بنشانند. اما به این وعده ها عمل نکرد و خشم مردم افزود. لشکر خراسان را هم به جای آنکه در خارج شهر و در اردوگاه جای دهد به داخل شهر برد و در خانه های مردم منزل داد. مالیات و خراجی را نیز که سالها صفاریان سنت نهاده بودند مختصر دینه بر آن افزود و از مردم زیادت مطالبه کرد. مردم به خشم و شور آمدند. ماجراجویی از موالی محمد بن عمرو لیث بود نامش محمد بن هرمز و مشهور به مولی صندلی که درین واقعه شوری بیشتر

داشت. این مولی نزد منصورین اسحاق رفته شور و غوغا برآورد و گفت در سیستان رسم نیست که مالیات زیاده مطالبت کنند و کسی حاضر نیست چنین زیادتی را بپردازد. بعلاوه، لشکر باید در اردوگاه خارج شهر اقامت کند. در داخل شهر و درون خانه‌های مردم زنان و دختران از تعرض آنها ایمن نخواهند بود. برادرزاده منصور در آن مجلس حاضر بود؛ جوانی تند و عصبی. باغرور امارت و بانخوت فاتحان که داشت نتوانست این اعتراض را تحمل کند. از جا در رفت و باخشم و ستیزگفت ما از خراسان نه‌خانه برای خود آورده‌ایم و نه زن. مالیات و خراج هم از آنچه مواجب و بیستگانی لشکر را کفایت کند کمتر نمی‌توانیم گرفت. مولی صندلی بخشم بیرون رفت و گفت این را به شما نشان خواهم داد. این تهدید او منصورین اسحاق را نگران کرد. فرستاد او را باز آوردند؛ بچستندش و نیاقتند. مولی صندلی بیرون رفته عیاران سیستان را گردآورد. به روستاهای دور و نزدیک کس فرستاد و از هر جا ده‌مرد و بیست مرد جمع کرد. باعده‌یی نزدیک پانصد کس خروج کرد و دست‌هایی از لشکر منصور را شکست داده منهزم کرد. شهر بهم خورد. هر کس در خانه و کوچه از لشکریان خراسان کسی را یافت بکشت. عیاران و جنگجویان شهر بجانب زندان رفتند. در زندان را شکستند و زندانیان را بیرون آوردند. منصورین اسحاق از شهرگریخت. برادر زاده‌اش را که با مولی صندلی سخن درشت دشنام‌آمیز گفته بود گرفتند. مردم خشم‌آلود او را حنا بسته به ستوربانان دادند تا او را فضااحت کردند. خود منصور هم که به شهر بازآمد اسیر شد. رخت و بنه و مال و ستور او را همه غارت کردند. مولی صندلی شهر را بدست گرفت و به کوشک یعقوبی فرودآمد. خواست به نام خویش خطبه کند. عیاران شهر که هنوز خاطره یعقوب‌لیث را گرامی می‌شمردند رضا ندادند. پیشنهاد کردند یکی از اعقاب صفاریان را به امارت بدارند. مولی صندلی تسلیم نشد و بین یاران او و دیگر عیاران اختلاف افتاد. جنگ درگرفت و مولی صندلی بهزیمت رفت. عیاران عمروین یعقوب را که نواده محمدبن عمرولیث بود آورده به امارت نشاندهند (رمضان ۲۹۹). اما مولی صندلی بازعده‌یی عیارگرد آورده به شهر تاخت. در درون شهر بین دو دسته جنگ روی داد و مولی صندلی کشته شد. ۱۱۴ زنی از بالای بام هاوونی سنگین به سرش کوفته بود (شوال ۲۹۰). اما امارت عمروین یعقوب هم سرنگرفت. سرکرده عیاران بروی مستولی بود و همه کارها را بدست

داشت. امیر سامانی هم از خراسان لشکری به سرداری حسین بن علی مروودی به دفع آنها فرستاد. عیاران مردانه از شهر دفاع کردند و جنگ بین آنها و لشکر سامانیان مدتی دوام یافت. عاقبت چون بعضی از اهل شهر برای رهایی از جنگ و خونریزی به سامانیان اظهار تمایل کردند مقاومت بیفایده شد. مذاکره صلح آغاز گشت و حسین مروودی عیاران و اهل شهر را زنهار داد (شوال . . ۳). منصور بن اسحاق هم آزاد شد و به خراسان رفت. عمرو بن یعقوب را نیز به بخارا فرستادند و ولایت سیستان به سیمجور دواتی داده شد که از موالی اسماعیل بن احمد سامانی بشمار می آمد. بدینگونه حکومت مستقل صفاریان پایان آمد اما سیستان با آنکه در ظاهر بدست سامانیان افتاد در باطن همچنان در دست عیاران شهر ماند. خاطره صفاریان نیز در آن شهر چنان گرامی بود که شاخه‌یی از آنها چند سال بعد باز در سیستان نوعی امارت بهم رسانید و حتی بعدها نیز ملوک آن ولایت تا اواخر عهد صفویه خود را به صفاریان منسوب می کردند. دولت صفاریان در واقع اولین حکومت مستقل ایرانی بود که از راه امارت استیلاء دیگر باره قسمتهایی از ایران را از دست فاتحان عرب بیرون آورد.

۸

یادداشت‌ها

در باب ماخذ

۱. از آنجمله نام کسانی مثل طبری، دینوری، حمزة اصفهانی را می‌توان بر وجه مثال در اینجا ذکر کرد. از تاریخها و خداینامه‌های ساسانی هم جز بعضی ترجمه‌ها و تلخیصها باقی نمانده است لیکن بهر حال تأثیر طرز و شیوه تاریخنویسی قدیم ایرانی در تألیفات تاریخی عربی و اسلامی قدیم نیز محقق است. درین باب رجوع شود به:

Sauvaget (Cahen), *Introduction à l'histoire de l'orient musulman*, Paris 1961/p. 32.

۲. مندرجات خداینامه‌های پهلوی در آثار مورخین معروف عربی مثل طبری و یعقوبی و مسعودی و دیگران نقل شده است و غالباً سبک و شیوه آنها مورد توجه و سرمشق این مورخین قدیم بوده است. درین باب مراجعه شود به:

محمد قزوینی، «مقدمه شاهنامه»، مندرج در بیست مقاله قزوینی، چاپ دوم/ ۱۵-۷
محمد تقی بهار، سبک شناسی (چاپ دوم) جلد اول/ ۱۶۲- و مخصوصاً به:

Nicholson, *Literary History of Arabs* | p. 348.

۳. در باب فوایدی که مورخ از احادیث می‌برد رجوع شود به:

Goldziher, *Muhammedanische Studien* | p. 5, 88 - 130.

Juynboll, Th. W. «Hadith» in *Enc. of Islam*, Vol II, p. 190.

بدینگونه، در حقیقت حتی احادیث موضوعه نیز از لحاظ مورخ حایز اهمیت تواند بود.

۴. روایت بیرونی که می‌گوید قتیبه بن مسلم هر کسی را که خط خوارزمی می‌خواند و از گذشته خوارزم مطلع بود هلاک کرد و سبب از بین رفتن اطلاعات راجع به خوارزم گشت در *الانصار الباقیه عن القرون الخالیه* (طبع زاخانو) ص ۳۶ و ۴۸ ذکر شده است. اما این روایت در اخبار قدیمتر مذکور نیست و اصل خبر هم که ظاهراً بیرونی در نقل آن به قصه اسکندر و فتح استخر نظر داشته است نیز خود ضعیف و مشکوک می‌نماید و آنرا

بآسانی نمی‌توان قبول کرد. رجوع شود به:

Sachau, *Zur Geschichte und Chronologie von Khwarizm*, I |p. 29.

Barthold, *Turkestan Down to the Mongol Invasion* |p. ۱.

۵. *Barthold, Turkestan* |p. ۱ ایضاً

۶. رجوع شود به: Wellhausen, *Skizzen und Vorarbeiten*, VI |p. 76.

۷. Wellhausen, *ibid* |pp. 101-103

۸. ابن‌الندیم، الفهرست، طبع مصر (۱۳۴۸) / ص ۱۵۰

۹. ایضاً، ص ۱۴۴

۱۰. ایضاً، ص ۱۴۶

۱۱. نام بلاذری را ابن‌الندیم در جزو مترجمین از پهلوی به عربی ذکر کرده است / ۳۴۲

۱۲. کتاب اخبار الطوال دینوری شامل روایاتی است که درمآخذ دیگر نیست. صیغه ایرانی

بعضی روایات این کتاب قابل توجه است. رجوع شود به:

Spuler, B. *Iran in Früh-Islamischer Zeit* |p. 233.

۱۳. المفاز ابن‌قتیبه در باب احوال پیغمبر و خلفاء حاوی بعضی معلومات سودمندست

چنانکه از احوال صحابه و تابعین و قراء و فقهاء و اهل حدیث نیز مطالب مفید بدست

می‌دهد. برای مزید اطلاع راجع به مطالب و مندرجات آن رجوع شود به:

Browne, *A Lit. hist. of Pers.* Vol 1, pp. 387-88.

۱۴. کتاب الامامة والسیاسة در تاریخ خلفاء و اوایل عهد اسلام مرجع مفیدیست. کتاب

مزبور بنا بر مشهور از ابن‌قتیبه دینوری است، لیکن دخویه در صحت انتساب آن به

ابن‌قتیبه تردید دارد و گمان می‌کند که آن را يك مؤلف مصری یا مغربی که در همان

عصر ابن‌قتیبه می‌زیسته است تألیف کرده است. نگاه کنید به:

Riv. Stud. or., 1, pp. 415-21.

Brockelmann, in *Enc. Isl.* II. pp. 399-400.

۱۵. عیون الاخبار کتابی است در ادب و محاضره مشتمل برده کتاب و متضمن اخبار و اشعار

و وعظ و حکم و سیر که مؤلف آن امام ابی محمد عبدالله بن مسلم معروف به ابن‌قتیبه

مورخ و ادیب و نحوی بوده است و در ۲۷۶ وفات یافته است. نگاه کنید به شماره ۱۳ و ۱۴.

۱۶. مسعودی در مقدمه مروج الذهب (چاپ باربیه دومنارد، ج ۱/۱۰ و بعد) نام عده‌ی

مورخ را ذکر می‌کند. همچنین نام عده‌ی از قدماء مورخین در الفهرست ابن‌الندیم

آمده است. نیز رجوع شود به:

Barthold, *Turkestan* |4

۱۷. رجوع شود به: Browne, *A Lit. hist. of Pers.* Vol IV, pp. 442-43

۱۸. Carra de Vaux, *Les Penseurs de l'Islam*, Vol 1, pp. 84-87.

مقایسه شود با جرجی زیدان، تاریخ‌المدن الاسلامی، ۱۱۱/۳-۱۰۹

۱۹. Sauvaget (Cahen) |35-37

۲۰. بروکامان که رساله‌ی در باب مقایسه طبری و ابن‌اثیر تألیف کرده است، از مقایسه

آنها به این نتیجه رسیده است که ابن‌اثیر حتی در مورد تاریخ قدیم اسلام نیز مأخذ

موثق معتبر دست اول محسوب است و در واقع حتی در باب تاریخ این ادوار نیز مراجعه به طبری مورخ را از رجوع به این اثر بی‌نیاز نمی‌کند. نگاه کنید به:

Brockelmann, *Das Verhältnis von Iben el-Atirs Kamil zu Tabaris Abbar*, Strassburg 1890.

۲۱. از تاریخ طبری قسمت راجع به تاریخ ساسانی را نولدکه به آلمانی ترجمه کرده و تعلیقات و تحقیقات بسیار بر آن افزوده است. این ترجمه و مخصوصاً تحقیقات نولدکه هنوز اهمیت و اعتبار تمام دارد و تا حدی اساس عمده تحقیقات کریس‌تسن در تاریخ ساسانیان نیز همانست. نگاه کنید به:

Noeldeke, Th, *Geschichte der Perser und Araber*, Leiden, 1879.

Christensen, A., *L'Iran sous les Sassanides*, 2eme ed., 1945.

۲۲. الکامل ابن اثیر که باهتمام تورنبرگ (Tornberg) طبع شده (۱۸۷۶-۱۸۵۱)؛ با آنکه از اشتباهات و مسامحات خالی نیست طبع نسبتاً منجی است.

۲۳. رلد؛ Barthold, *Turkestan*/3

۲۴. سیرة السلطان جلال‌الدین منکبونی، طبع هوداس، پاریس ۱۸۹۱/ص ۲

۲۵. Chavannes, *Documents sur les Toukiou occidentaux*, 142 sq, 297 sq.

۲۶. Marquart, *Oesteuropaeische und Oestasiatische streifzuge*, Leipzig

1903, p.XXXV.

۲۷. Spuler, *Iran in Früh-Isl.*/ XXI-XXII, 233.

۲۸. Brockelmann, C., *G. A. L. S.* 1/222.

۲۹. مؤلف غرد اخبار ملوک‌الفرس را نویسنده حبیب‌السیر (طهران، سنگی ۱۴۰/۲)

عبدالملک ثعالی و حاجی خلیفه ابومنصور حسین بن محمد ثعالی خوانده است. بهر حال این ثعالی که مؤلف غرد اخبار است هم‌عصر مؤلف بتیسف‌الدهر بوده است. رجوع شود به مقدمه مجتبی مینوی بر چاپ عکسی جدید غرد اخبار ملوک‌الفرس که در طهران منتشر شده است. نیز در باب مؤلف کتاب نگاه کنید به:

Barthold, *Turkestan* 1/19.

Brockelmann, *G. A. L. S.* 1/581.

Spuler, *Iran in Früh-Isl.* 1/541.

۳۰. بدیع الزمان بشرویه (فروزانفر)، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات مؤسسه و عظم و خطابه/۲۶-۱۲۵، مقایسه شود با:

Khwoja Abdul Hamid: *Ibn Miskawaib*, Lahore, 1943.

۳۱. المنتظم فی تاریخ الامم کتابی است در تاریخ اسلام از هجرت پیغمبر تا خلافت المستضی -

بأنه عباسی که ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی تألیف کرده است و شیخ علاء -

الدین علی مشهور به مصنفک آن را در یک مجلد تلخیص کرده است و موسوم کرده به

مختصر المنتظم. رجوع شود به کشف الظنون ۵۱/۲-۱۸۵۰

۳۲. مقدمه ابن خلدون از جهت تحقیق در مقدمات و مبادی جامعه‌شناسی اهمیت دارد و

مطالعات راجع به ابن خلدون امروز توسعه بسیار یافته است. برای نمونه رجوع شود به:

«ابوخلدون ساطع الحصری» در اساتذت عن مقدمة ابن خلدون، مصر، ۱۹۵۳،
پروین گنابادی، مقدمة ابن خلدون، ج ۱/۳۷-۲۸

Rosenthal, E., *Ibn Khaldun's Gedanken über den Staat*. München, 1932.

Rosenthal, F., *The Muqaddama*, 3 Vols., New York, 1957.

Heinrich Simon, *Ibn Khaldun's Wissenschaft von Der Menschen Kultur*, Leipzig, 1959.

۳۳. هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر شفق/۲۷۹

Browne, *A Lit. Hist. of Pers.* Vol 4/5-7. ۳۴. رک:

Barthold, *Turkestan*/21. ۳۵.

Quatremere. *Hist. des Mongols*, LXXIV-LXXVIII. ۳۶.

۳۷. ابن خلکان، وفیات الاعیان، طبع محمد محیی الدین عبدالحمید، ج ۱/۳۵

Mueller, *Der Islam im Morgen und Abendland*, II. 62. ۳۸.

Rieu, *Catalogue*, p. 157. ۳۹. رجوع شود به:

Barthold, *Turkestan*/20.

۴۰. رجوع شود به: سعید نفیسی، «آثار گمشده ابو الفضل بیهقی»، مجله مهر سال سوم و چهارم، و مقایسه شود با:

Barthold, *Turkestan*/22.

Sachau, *Zur Geschichte und Chronologie von Khwarizm*, II, 5. ۴۱.

Barthold, *Turkestan*/23. ۴۲.

۴۳. رجوع شود به: اسماعیل افشار، «سلجوقنامه ظهیری نیشابوری و راحة الصدور»، مجله مهر سال اول/۳۵-۶۱، ۲۶-۶۱، ۱۵۷-۲۵، ۲۴۱-۲۵

۴۴. یاقوت، معجم البلدان، ۲/۲۴۳، معجم الادب، ۵/۴۱۲

۴۵. کشف الظنون، ۲/۱۲۹

۴۶. داوری دسون و اهل رموزا معروف است. رجوع شود به:

D'Hosson, *Hist. des Mongols*, I/XX-XXVI.

Abel-Rémusat, *Nouveaux Melanges Asiatiques*, 1/437.

۴۷. در باب ارزش تاریخ و صاف رجوع شود به: ازسعدی قاجامی، ۷۸-۷۷

Rieu, *Catalogue*, /162.

۴۸. رجوع شود به: ازسعدی قاجامی، ۲۰۲-۲۰۱

۴۹. ایضاً، همانجا. کتاب ابن عربشاه را محمد علی نجاشی به فارسی ترجمه کرده است.

Teufel, *ZDMG*, 36/92. ۵۰.

Tauer, F. «Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de ۵۱

Stamboul», in *Archiv Orientalni*, vol III, No. 3, 1931.

Hinz, W., *Westasiatische Studien*, p. 20, in *Mitteilungen des Seminars für orientalische Sprachen*, Berlin, 1933.

۵۲. عبدالرزاق بیک مفتون تألیفات تاریخی دیگر نیز دارد؛ از آنجمله است تاریخ دودمان دنبلی به نام *دیاخ الجنه*، دانش ۱۱/۶۷-۱۹۶۶
۵۳. باستانی هاریزی، *تاریخ کرمان (سالاریه)*، عجم - قمب.
۵۴. قسمی از بدایع الازمان را دکتر مهدی بیانی از روی جامع التواریخ ابن شهاب حسنی و تواریخ آل سلجوق محمد بن ابراهیم و مواضع دیگر جمع کرده است. رکن: *تاریخ افضل با بدایع الازمان فی وقایع کرمان*، فراهم آورده مهدی بیانی، طهران ۱۳۲۶
۵۵. Lambton, «An Account of the Tarikhi Qumm», in *BSOAS*, 1948.
۵۶. جامع مفیدی که جلد سوم و اول آن در طهران چاپ شده است (۱۳۴۵ و ۱۳۴۲)، غیر از اشتمال بر تاریخ یزد و مضافات و گذشته از احتواء بر تراجم علماء و رجال آن ولایت برای اطلاع بر احوال اجتماعی و اداری ایران در عهد صفویه نیز مفید است.
۵۷. *تاریخ علماء مدینه* نشا بود تألیف حاکم نشابوری کتابی مفصل بوده است. عبدالغافر ابن اسماعیل الفارسی بر آن ذیل نوشته است و ذهبی آن را مختصر کرده است. مراجعه شود به: *کشف الظنون* ۱/۳۵۸ و مقایسه شود با: *Barthold, Turkestan/16* که در فهم عبارت *کشف الظنون اندک مایه لغزشی یافته است.*
۵۸. *Barthold, Turkestan/16-17*
۵۹. رکن به: *Schefer, Chrestomathie Persane, Vol.1*؛ در این کتاب شفر، در فصل نخستین، فضائل بلخ نقل شده است. این کتاب را صفی الدین ابوبکر بن عبدالله در ۶۱۵ به عربی تألیف کرده است و در سال ۶۷۷ آن را به فارسی ترجمه کرده اند؛
- Storey, Pers. Lit. Vol I/1297.*
۶۰. *Wustefeld, Uber die Quellen des Werkes ibn-Challikan, Gottingen, 1837.*
۶۱. از جمله تواریخ قدیم ترکی که در باب تاریخ ایران هم ممکن است مفید باشد کتابهایی از قبیل *صعائف الانبیا* منجم باشی (استانبول ۱۲۸۵)؛ *تواریخ آل عثمان* درویش احمد عاشق باشا زاده (استانبول ۱۳۳۲)؛ *نسخة التواریخ* محمد بن محمد الدرتوی (استانبول ۱۲۷۶)؛ *تاج التواریخ* سعدالدین خواجه افندی (استانبول ۱۲۷۹)؛ *تاریخ محمد همدی* (استانبول ۱۲۹۷) را در اینجا می توان نام برد که راجع به تاریخ اوایل صفویه مخصوصاً می توان از آنها استفاده برد.
۶۲. *Rieu, Catalogue, p./50-51*
۶۳. در باب تاریخ سری مغول مطالعات متعدد شده است از جمله رجوع شود به: *Haensich, E., Die Geheime Geschichte der Mongolen, Leipzig 1948.*
Pelliot, P., Yuan - Ch'ao Pi-Shih Hist. Secrète des Mongols, Paris 1949.
در باب نسب نامه چنگیزخان نیز مراجعه شود به: *Poucha, P. in F. Weller's Festschrift, Leipzig 1954/pp.442-52.*
و مقاله کارل یان، در جشن نامه *دپکا* ۲۸-۱۲۵
۶۴. *Barthold, Turkestan/44-45.*

۶۵. Franke, H., in *Oriens* Vol 3/1.
مقایسه شود با مقاله زکی ولیدی طوغان (Zeki Velidi Togan) در
Central Asiatic Journal, Vol VII, 1962.
۶۶. Bretschneider, *Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources*,
London 1910.
۶۷. Barthold, *Turkestan*/38.
۶۸. برای بعضی از مآخذ سریانی رجوع شود به ذیل مقاله راجع به نستوریان در
دائرةالمعارف هشتنگس.
۶۹. EI(2) Vol 1/657.
۷۰. *ibid.*
۷۱. Barthold, *La Decouverte de l'Asie*/99
۷۲. Nève in *J.A.* 1855
- Minorsky, in *Armaghani-Ilmi*, Lahore 1956
۷۳. Brosset, *Collect. hist. arm.* Vol II, /11, 20, 27.
۷۴. همان مجموعه، مخصوصاً مراجعه شود به صفحات ذیل: ۱۹۴-۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۵
۷۵. ایضاً همان مجموعه، کتاب *Essai*, Ch. VI
۷۶. *ibid.*
۷۷. همان مجموعه/۲۵۹-۱۳۰
۷۸. Lang, in *BSOAS*, 1954.
۷۹. مثلاً وقایعنامه Michel Panarète که یونانی است و از آن نوایدی در باب ترکمانان
آق قویونلو بدست می آید. رجوع شود به:
- Minorsky, *La Perse au XVe siècle*, /8.
۸۰. Sauvaget (Cahen), *Introd.* / 169-70.
۸۱. Barthold, *La Decouverte de l'Asie*/89.
۸۲. Fischel, in *Oriens*, Vol 9/1956
۸۳. متن فرانسوی این یادداشت در ضمن مجلد ۵ مجموعه ذیل:
Bibl. de l'école des chartes, Paris 1894 چاپ شده است. همچنین
رجوع شود به:
۸۴. de Sacy, *Memoires de l'academie des inscriptions*, Paris 1882, Vol VI
مراجعه شود به مواضع ذیل از فهرست ویلسون:
- Wilson, *Bibl. of Pers.* / 144, 169-70, 186, 194.
۸۵. مثلاً رجوع شود به کلمه «خرم آباد» در یادداشتهای فردینی ج ۳/۷۵-۷۳
۸۶. Sauvaget (Cahen), *Introd.* /64.
۸۷. برای اطلاع اجمالی از حاصل از قسمتی از تحقیقات باستانشناسی و تاریخی تولستوف
و دانشمندان شوروی، مراجعه شود به ترجمه آلمانی کتاب خودزم کهنه او:

Tolstov, *Auf den Spuren den Altchorezmischen kultur*, 1953.

از همه قراین، پیداست که خوارزم در زمان آبادی خویش و ارث تمدنی قدیم بوده است.
 .۸۸. *Corpus inscriptionum Arabicorum*؛ مقایسه شود با:

Sauvaget (Cahen), *Introd.*, /59.

۸۹. از این قبیل است کتابهای ذیل:

Diez, E., *Churasanische Baudenkmaeler*, Berlin 1918.

Diez, E., *Die Iranische Kunst*, 1944.

Sarre, *Denkmaeler Persischen Baukunst*, 7 Bde. Berlin 1901-10

Sauvaget (Cahen), *Introd.* /21-23

۹۰. رجوع شود به:

۹۱. در باب اینگونه اسناد مغولی رجوع شود به مقاله Pelliot در *آثار ایران* / ۱۹۳۶، مقاله

Erich Haenslich در مجله *Oriens*، ج ۲، شماره ۲، مقاله Minorsky در *BSOAS*

ج ۱۶ (۱۹۵۲) و همچنین رجوع شود به:

Cleaves, F. W. in *Harvard Journal of Asiatic Studies*, Vol 16

بهر حال از اسناد مغولی آنچه در سوزة تهران است عبارتست از چند نامه و پروانه عبور
 و چند قطعه کوتاه دیگر.

۹۲. مثلاً رجوع شود به مقاله حسین نخجوانی در مجله *بفنا*، سال چهارم/ شماره ۸

Barthold, *Turkestan* /33.

۹۳. رجوع شود به:

۹۴. Levy, *JRAS*, 1946/ 74-78 حکایات (شیدی) را محمد شفیع طبع کرده است

(لاهور، ۱۹۴۵).

۹۵. رجوع شود به: از سندی تا جامی. چاپ اول ۴۰-۲۳۹، ۲۳۷-۲۳۷، و

همچنین تاریخ ادبیات ایران براون، ج ۴، ترجمه یاسمی ۵۵-۵۳ و ۶۰-۵۹

Sauvaget (Cahen), *Introd.* /18, 188-89

۹۶. رجوع شود به:

۹۷. مثلاً رجوع شود به تحقیقات مایلز در تاریخ مسکوکات (۵)، راجع به دپالمة ری و

استمال لقب شاهنشاه در بین آنها:

Miles, G.C., *The Numismatic History of Rayy*, New York 1938/154-86

۹۸. دارالضربهایی که درین روزگاران در بلاد مختلف بود و پولهای رایج مورد نیاز را هم

تبدیل می کرد در واقع تاحدی بمنزل بانک و صندوق خزانة نیز بود. در ایران بعد از

اسلام از عهد اموی دارالضربهایی تازه غیر از آنچه در عهد ساسانیان وجود داشت نیز

تدریجاً بوجود آمد و بر حسب اهمیت اداری و نظامی و تجاری بلاد این دارالضربهایش

و کم و سعت و اهمیت داشت. برای مزید اطلاع درباره دارالضربهای معالک اسلامی

رجوع شود به:

EI(2) Vol 2/120-21.

۹۹. ذیلاً بعضی از کتابهای مهم و مشهور را درین باب می توان ذکر کرد:

Mayer, *Bibliography of Moslem Numismatics*, London 1954.

Walker, J., *Cat. of the Arab-Sassanian Coins*, London 1941.

Stuart Poole, R., *The Coins of The Shabs of Persia*, London 1887.

Markov, A., *Inventarnyi katalog musul'manskikh monet imper. Ermitazha.*

St. Pet. 1896.

Lane-Poole., *Cat. of Oriental Coins in B. M.*, London 1875 - 1890.Thomas, Ed. *Coins of The Kings of Ghazni*. London 1859.

۱۰۰. شدالازاد که به المزادات یا مزادات شیواذ نیز معروف است شامل ۳۱۵ ترجمه حال است از مدفونین شیراز و با آنکه در بعضی موارد مندرجاتش از مسامحات و اغلاط خالی نیست فواید تاریخی بسیار دارد. متن عربی کتاب باهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال در طهران منتشر شده است (طهران ۱۳۲۸ ش) و ترجمه فارسی آن نیز که بوسیله پسر مؤلف فراهم آمده است به نام هزاد هزاد در شیراز بطبع رسیده است.

Blachère, *Extraits des geographes arabes*, Paris 1958. ۱۰۱Gabriel, A., *Die Erforschung Persiens* / 20. ۱۰۲Gabriel, *Die Erforsch.* / 21. ۱۰۳

۱۰۴. ترجمه فارسی نسخه کهنه‌یی متعلق به حدود قرن پنجم و ششم هجری ازین کتاب اصطخری در دست است که به اتمام ایرج افشار در طهران منتشر شده است (۱۳۴۰).

Barthold, *Turkestan* / 20. ۱۰۵Gabriel, A., *Die Erforsch.* / 22. ۱۰۶

۱۰۷. راجع به مؤلف این کتاب و تحقیق هویت او پروفیسور مینورسکی در مجموعه: *A Locust's Leg* / 189-96 (= دان‌ملخ) مقاله‌یی دارد.

Barthold, *Turkestan* / 12 ۱۰۸de Goje, *Bibl. geogr. arabe*, I, pp.VII-VIII ۱۰۹

۱۱۰. هفت‌کشور کتابی است فارسی در جغرافیای هفت اقلیم که در حدود سنه ۷۴۸ جهت امیر مبارزالدین محمد تألیف شده است و نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی تبریز هست.

۱۱۱. الرسالة الثانية تحت عنوان سفرنامه بودلف در ایران بوسیله سید ابوالفضل طباطبایی ترجمه شده است (تهران ۱۳۴۲).

۱۱۲. تطیله که اروپاییها آن را Tudela می‌خوانند امروز يك بخش از ولایت ناوار (Navarre) در شمال اسپانیاست. در قدیم مخصوصاً ناحیه‌یی آباد و حاصلخیز بوده است. تطیلی اعمی شاعر عربی بدین ولایت منسوب بوده است. امروز تطیله در ۷۸ کیلومتری شمال غربی سرقسطه (Saragosse) واقع است. رجوع شود به: هفت جزیره‌الاندلس، قاهره ۱۹۳۷/۶۴

Et (1), French. Vol 4/ 862. ۱۱۳

Gabriel, *Die Erforsch.* / 43. ۱۱۴Barthold, *La Découverte de l'Asie* / 105 - 107. رجوع شود به: ۱۱۴Gabriel, *Die Erforsch.* / 55 ۱۱۵

۱۱۶. مراد از دریا‌های سه گانه که نیکیتین گفته است، دریای خزر، اقیانوس هند و بحر اسود است. مسافرت نیکیتین اگرچه از لحاظ تجارت برای روسیه چندان اهمیت نداشته است از جهت جمع‌آوری بعضی اطلاعات بسیار مفید بوده است. رجوع

شود به:

Barthold, *La Découverte de l'Asie* |201-202.

۱۱۷. گزارش سیاحت اولتاریوس بسبب دقت نظر مؤلف و هم بسبب تفاوت بالنسبه ببطرفانه او در اغلب قضایا - چیزی که در آن روزگاران بسیار نادر بوده است اهمیت تمام دارد. رجوع شود به:

Barthold, *La Decouverte de l'Asie* |136.Gabriel, *Die Erforsch.* | 88-93.

۱۱۸. رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «سعدی در اروپا»، مجله سخن، سال سوم ۷۶-۵۷۲ و کتاب هانری ماسه راجع به سعدی:

Massé, H., *Essai sur le poète Saadi*, Paris 1919.Cabriel, *Die Erforsch.* | 106

۱۲۰. کتاب پادری کروینسکی را میرزا عبدالرزاق بیک دُنبلی، بدستور شاهزاده عباس میرزاناایب السلطنه، از روی ترجمه ترکی آن که قادیخ میباج خوانده می شود به فارسی درآورده است. و این ترجمه موسوم است به بصیرت نامه در گزارش استیلائی افغان. رجوع شود به فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ۱۵/۱۶۱۶ و به:

Rieu, *Suppl. No. 63.*

۱۲۱. نامه های طبیب نادرشاه، بوسیله دکتر علی اصغر حریری به فارسی ترجمه شده است و در ضمن مجله یلما سال سوم و هم جداگانه جزء نشریات انجمن آثار ملی در تهران طبع شده است.

Bazin, Frère., *Memoires sur les dernières années du regne du Tahmas-Kouli-Kan*, Paris 1780.

۱۲۲. درباب مؤلف حاجی بابا بحث است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: مجتبی مینوی، پانزده گفتار ۹۶-۲۶۹، سعید نفیسی، مجله جهان نو، سال ۳، عباس اقبال، مجله یادگار، سال اول.

۱۲۳. راجع به مسافرت Melgonov و دورن (Dorn) رجوع شود به:

Barthold, *La Découverte de l'Asie* |320.

۱۲۴. رجوع شود به مقاله Teufel در ZDMG/37 و همچنین مقاله Hinz در همان مجله سال ۱۹۳۴.

۱۲۵. قادیخ بی ددوغ، یا قادیخ صحیح بی ددوغ، در تهران بوسیله انجمن اخوت چاپ شده است.

۱۲۶. مثلاً حکایت حسن مؤدب درباب مجلس گفتن شیخ/۷۱، و حکایت عشق بازی درویشان و مجلس قوالان/۹۵، و سماع قوالان طوس در بازار نساپور/۱۰۳، و چهارسوی کرمانیان در نساپور/۲۱۱.

۱۲۷. مقامات دُندپیل، طبع حشمت مؤید، طهران ۱۳۴۰- راجع به جواز عبور/۱۴۴ (حکایت ۱۲۵)، راجع به باج و خمس که ملحدان از ولایت رستاق می گرفته اند/۱۰۳ (حکایت ۷۳).

۱۲۸. مثلاً رجوع شود به: فردوسی المرشدیه / ۲۵-۱۲۴ (آمدن قصه گویان در مسجد)، ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۷۹ (احوال زرتشتیان کازرون)، سیرت الشیخ الکبیر ص/ ۱۵ (حکایت عمرو لیث و درویش)، شرح تعرف ۹۹/۱ (حکایت یعقوب لیث و سهل بن عبدالله).
۱۲۹. صحت انتساب میاست نامه به خواجه از اشارات و تازیجهایی که در تضاعیف کتاب آمده است معرّضت. در قادیخ طبرستان این اسفندیار / ۱۴۱ و ۱۴۷ نیز که از مآخذ نسبتاً نزدیک به عهد خواجه نظام الملک بشمارست کتاب به خواجه منسوب شده است.
۱۳۰. از نوادر ملا صالح قزوینی نسخه‌یی به شماره ۴۵۰۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست. رجوع شود به فهرست کتب دانشگاه ج ۱۳/ ۳۴۵۲، بعضی مطالب مثل وضع اصفهان در زمان مؤلف، اسلام آوردن مرزبان زرتشتی، انواع دزدان و حکایت مختشان و نایب شدن عیاران فواید تاریخی و اجتماعی دارد.
۱۳۱. سعید نفیسی، راهنمای کتاب، سال سوم، شماره ۵.
۱۳۲. شاهنامه یا چنگیزنامه احمد تبریزی شامل هجده هزار بیت است و بنام سلطان ابوسعید موشح گشته است. رجوع شود به: از سعیدی قاجاری، چاپ دوم / ۱۴۷
۱۳۳. رجوع شود به Storey, Pers. Lit. / 333؛ جالب است که رضاعلی خان هدایت این شاهنامه را بر شاهنامه فردوسی ترجیح می‌دهد.
۱۳۴. بحر الجواهر شهشانی یا بحر الجواهر فی علم الدفاتر، در طهران و اصفهان چاپ شده است. مؤلف عبدالوهاب بن محمد امین نام داشته است و کتابش بر حسب تقسیم و تبویب او شامل دو بحر و یک ساحل است و مخصوصاً بحر دوم بسبب اشتغال بر آداب صنایع و مکاسب و مشاغل اهمیت مخصوص دارد.
- اما فردغستان کتابی است در علم سیاق، بیان ولایات معروفه، بیان خالصجات و موقوفات و تشخیص تکایا و مدارس و مساجد و معابر و بتاع و معادن و قنوات و طرق و پلها. مؤلف کتاب محمد مهدی اصفهانی است متخلص به فروغ، و آن را در زمان محمدشاه قاجار و بنام او در سنه ۱۲۵۸ تألیف کرده است. میرزا مهدی فروغ از منشیان و دیوانیان معروف عهد قاجار بوده است و برای شرح حالش می‌توان رجوع کرد به مجمع الفصحا / ج ۲، دیبانه الادب، (تحت عنوان بهجت) / ج ۱؛ EI(I).
۱۳۵. حسین مؤنس، قادیخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، ۲/ ۵۶ ح
۱۳۶. رجوع شود به: لستون، مالک و زادع دایوان، ترجمه منوچهر امیری ۶-۵، ۱۵ و ۱۵۷
۱۳۷. از این گونه کتابها در محالب فهرستهای نسخ خطی کتابخانه‌ها می‌توان یافت؛ مجموعه‌الصنایع، و رساله نخلبندیه در فهرست ریو ج ۲ / ص ۴۸۹، مجموعه - الصنایع در فهرست دانشگاه ج ۱۲ / ۲۸۵۹ و رساله قلع آثار، در همان فهرست ج ۱۳/ ۳۲۸۶.
۱۳۸. در رساله اعجاز هراتی راجع به جشن نوروز و بهار اصفهان و تفریحات اهالی دوباره

- و دردشت واحوال تهوهخانهها و تفرجگاههای اصنهان اطلاعاتی آمده است. رجوع شود به فهرست دانشگاه ج ۱۳۹۷/۹ و در باب رساله اخلاق و سیاست ابراهیم سلطان رجوع شود به: همان فهرست ج ۲۹۷۶/۱۲
۱۳۹. برای «مادة الحیوة» رجوع شود به: فرهنگ ایران زمین ۱/۲۷۰ - ۲۰۵. و خطابه اینجانب در بیست و ششمین کنگره بین المللی شرق شناسان در دهلی نو.
۱۴۰. فادیح طبرستان، ج ۲/۲۳-۱۲۲
۱۴۱. رجوع شود به ZDMG, Vol. 65/ 349
۱۴۲. برای ملاحظه آراء دانشمندان در باب این کتاب رجوع شود به مقاله مینورسکی در: *Göttingische Gelehrte Anzeigen*, 1953, Nr. 3/4 که تحلیل دقیق عالمانه‌یی در باب این کتاب و بیان ارزش آن کرده است.
۱۴۳. لئون کاهون از صفات سلحشوری و تعصب قومی و جرأت و شجاعت مغول ستایش بسیار کرده است و جنبش پتی توران یا توران جوان بی شک تا حد زیادی به آن مدیون است. رجوع شود به:
- Browne, *A Lit. His. of Pers.*, Vol. 3
- Barthold, *Turkestan*/59
- ۱۴۴.
۱۴۵. جالب آنست که براون از «تضایوت دقیق وی» که متضمن بیان تواید هجوم مغول برای تمدن عالم است عباراتی نقل می کند. رجوع شود به: ازسندی تاجامی چاپ دوم/۱۷-۱۶ بهر صورت تألیف آن کتاب در چهار جلد ضخیم، بدون آشنایی به السنه شرقی نوعی گستاخی است. نیز رجوع شود به:
- Barthold, *Turkestan*/59
۱۴۶. دو مقاله مینورسکی درین باب مخصوصاً درخور توجه است:
- Minorsky, B., «Soyurghal of Qasim b. Jahangir» (903/1498), *BSOAS*, 1939. Minorsky, «The Aq-qoyunlu and Land Reforms», *BSOAS*, 1942.
۱۴۷. این مقاله مینورسکی در: *Journal of the Royal Central Asian Society*, 1940 چاپ شده است و عنوانش چنین است:
- Minorsky, «The Middle East in Western Politics in The 13th, 15th, and 17th Centuries».
۱۴۸. کتاب اسمیرنوف موسوم است به:
- Smirnov, *oчерki istorii izucheniya islama*, USSR, Moscow 1954.
- که تحلیلی از آن بقلم Nikita Elisséeff در مجموعه مقالات اهدایی به ماسینیون ج ۲، موسوم به: *Mélanges de Louis Massignon*, Vol 2/23-76 و تحلیل و تلخیصی نیز تحت عنوان: *Islam and Russia*, London 1956 با مقدمه‌یی به قلم خانم لعتون منتشر شده است. از این دو تحلیل بخوبی می توان دریافت که طرز تحقیق علماء امروز شوروی در باب مسائل تاریخی با آنچه در نزد دیگران متداول است چه تفاوت دارد.

فرجام روزگار ساسانیان

۱. افسانه راجع به عصای موریانه خورده سلیمان در کتب قصص و تفاسیر آمده است. مثلاً رجوع شود به: قصص الانبیاء ابواسحق نیشابوری/۳۰۹ و ترجمه و قصص قرآن، چاپ دکتر یحیی مهدوی و مهدی بیانی ج ۲/۹۰۱
۲. راجع به فروریختن کنگره ابوان و نشانه‌های دیگر که در تواریخ مسلمین علائم پیدایش و ظهور پیغمبر شمرده شده است رجوع شود به: طبری، مصر ۱۹۳۹ ج ۱/۵۸۰؛ ابن اثیر، ج ۱/۲۸۳؛ براون، تاریخ ادبی ایران، جلد اول، ترجمه علی پاشا صالح/۷۴-۲۶۸ و
- Noeldeke, *Geschichte der Perser und Araber (Tabari)*/303-45
۳. ادای ویرانخانه عنوان يك رساله پهلویست در شرح يك سفر روحانی از نوع معراج که اردای ویراف - یا اردای ویراژ - نام سویدی از روحانیان عهد ساسانی دعوی کرده است و در طی آن احوال گنهکاران و نیکوکاران را در دوزخ و بهشت تصویر و توصیف نموده است. متن پهلوی آن در ۱۸۷۲ چاپ شده است و ترجمه فارسی آن به اتمام رشید یاسمی انتشار یافته است. در باب این کتاب بلوشه (Blochet) در یادنامه پادری (Pavry) ۴۹-۵۲ مقاله‌بی منع دارد.
۴. کلیله و دمنه بهرامشاهی، طبع مجتبی مینوی / ۵۵-۵۶؛ مقایسه شود با طبع عبدالعظیم قریب، چاپ چهارم / ۵۰-۴۹.
۵. مقاومت یزدگرد اول و قباد پدرا نئوشیروان در برابر قدرت و داعیه نفوذ موبدان مشهورست؛ راجع به شاپور سوم و سیاست او در برابر موبدان رجوع شود به مقاله Sapor III - Seek Fluss - Wissorv تحت عنوان Sapor III و مقایسه شود با: Noeldeke, *Tabari*/4, 70
۶. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان ترجمه یاسمی / ۳۱۷، مقایسه شود با: Marquart, *Iranische*/60-63.
۷. یعقوبی، تاریخ ج ۱/۱۴۲ مقایسه شود با: Noeldeke, *Tabari* /396.
۸. نامه تنسر، چاپ مینوی/ ۱۹
۹. همان کتاب/ ۲۳
۱۰. شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۸/۲۸ - ۲۵۲۵
۱۱. کریس تنسن، شاهنشاهی ایران، ترجمه مجتبی مینوی / ۳۷-۳۲؛ ایضاً، ایران در زمان ساسانیان / ۱۱۸ و مقایسه شود با: نامه تنسر/ ۱۲

۱۲. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۲۶-۱۲۳
۱۳. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۲۹۷
- Noeldeke, *Tabari*/77.
۱۴. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۲۹۹.
۱۵. ابن حوقل/۲۵۷؛ مقایسه شود با: کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۱۳۰.
- Noeldeke, *Tabari*/282.
۱۶. کریس تنسن، همان/۳۲۲
- Messina, *Der Ursprung der Magier und die Zaratbustrische Religion*. ۱۷
Roma, 1930.
- و مقایسه شود با: Duchesa-Guillemine, *Zoroastre*, Paris 1948 که اقوال
دیگران را نیز درین باب مورد بحث قرار داده است.
۱۸. مینوک خرد ۲۳/۷-۱۴ و مقایسه شود با: کریس تنسن، هزداپرستی در ایران قدیم، ترجمه
دکتر صفا/۱۴۰
۱۹. اندرز اوشنوز/۱۴۶ و مقایسه شود با: کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۲۵۷
۲۰. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۱۶۲.
۲۱. دو قرن سکوت، چاپ دوم، ۹۸-۲۹۷
۲۲. Sprengling, *AJSL* 57 (1940), 197-228
- de Menasce, *SKV*. p/243.
- مقایسه شود با: دکتر زرین کوب، «یگانه یادو گانه» در: «نشرقی نه غربی، انسانی»
۲۳. Herzfeld, *Kushano-Sassanian Coins*, Calcutta, 1930؛ مقایسه شود با:
de Menasce, *SKV*./243
۲۴. A. Godard, Y. Goodard, J. Hackin, *les Antiquités
Bouddhiques de Bamiyan*, Paris et Bruxelles, 1928/47
۲۵. هورد اود/پشتها، ج ۲/۳۵
۲۶. در باب این روایت هوان تسانگ رجوع شود به لوسین بووا، برمکیان ترجمه
فارسی/۳۵
۲۷. داستان خنکبت و سرخبت ویا به ضبط یا قوت (معجم البلدان ج ۱/۳۳۵) خنکبت و
سرخبت را ابوریحان تحت عنوان حدیث حنمی البامیان به عربی نقل کرده (فهرست
کتاب محمد بن زکریا/۳۹) و عنصری نیز بنا بر مشهور و به نقل عوفی آن را به نظم فارسی
در آورد (لباب الالباب ج ۲/۳۲).
۲۸. در باب بوداسف و بلوهر و شهرت آن در ادب فارسی و عربی غیر از مقاله Lang در
EI(2) و مقاله مندرج در *Hastings* رجوع شود به مقاله نگارنده این سطور در ایندو ایرانیکا
در مجموعه «نشرقی نه غربی، انسانی» و مقاله «محققانه هینگ» در مجموعه «ان ملخ».
۲۹. Barthold, «Der Iranische Buddhismus und sein Verhaeltnis Zum Islam»
in *Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry*, Oxford Univ.
Press 1933, pp.28-31.

۳۰. برای اطلاع بیشتر درین باب رجوع شود به رساله دکتر قمر آریان تحت عنوان آیین مسیح و تأثیر آن در ادب فارسی. و مقایسه شود با کریس تنسن/۳۰۵؛ و همچنین به: *Labour, Christ. dans l'emp. Perse* / 119-25. از اسباب مزید اطمینان شاهان ساسانی به وفاداری عیسویان ایرانی شده است. نیز رجوع شود به: *Spuler, Religion* / 122-23.
۳۱. *Brandt, Hastings, Vol 8* / 388.
۳۲. *de Menasce, SKV* / 177-96.
۳۳. رجوع شود به: *SKV/ch XVI*
۳۴. *Dinkart, S, 200* (M216-18)
۳۵. *Jackson, Researches in Manichaeism* / 6. مقایسه شود با الاثار الباقیه / ۲۰۸
۳۶. تقی زاده، مانی و دین / ۳۰۳-۳۷۶.
۳۷. *Alfred Adam, Manichaeism in Religion (H.Or.)* / 108-109.
۳۸. تقی زاده، بیست مقاله / ۳۰۸-۱۴؛ مقایسه شود با: مانی و دین / تکمله.
۳۹. *Jackson, Zoroastrian Studies* / 192. مقایسه با مقاله یزدی به در *Sb-El*
۴۰. تقی زاده، مانی و دین / ۲۳-۲۴، و تکمله بچ.
۴۱. *Jackson, Manichaeism* / 15.
۴۲. بر حسب روایت ابن الندیم، مطابق تعلیم مانی، کسی که می خواهد به این دین درآید باید نخست نفس خویش را بیازماید؛ اگر آن را برقع شهوت و آز و ترک لحم و خمر و نکاح و بر خویشنداری از آسیب رسانیدن به آب و آتش و بر ترک جادو و ریا قادر می بیند به این دین درآید و گرنه بدان در نیاید. چنانکه بیرونی نیز در الاثار الباقیه می گوید مانی قائل به قدم نور و ظلمت و ازلیت آنها بود و کشتن و آزار رسانیدن به جانوران و آسیب رسانیدن به آب و آتش و گیاه را حرام کرد و قانونی سخت نهاد که صدیقان یعنی گزیدگان و نیکان مانویه و زهادان طایفه از آن پیروی می کرده اند چون ایثار فقر و تمع حرص و شهوت و رفق دنیا و زهد در آن و روزه پیوسته و تصدق بدانچه دست دهد و تحریم ذخیره کردن چیزی جز بقدر قوت یک روز و لباس یک سال، و ترک جماع و التزام سیاحت جهت نشر دعوت و ارشاد؛ و همه این امور نشان می دهد که فنای مطلق جسم منظور واقعی او نبوده است بلکه غرض او مبالغه در تعزیر جسم و ماده بوده است. رجوع شود به مقاله «مانی» در:
- Enc. Brit. Vol 14* / 801-804
۴۳. برای تبیین بیشتر این دعوی رجوع شود به یادداشت شماره ۴۲.
۴۴. *M. Molé, «Le problème des sectes zoroastriennes», Oriens* 1961 Vol. 13-14.
۴۵. بعضی موارد شباهت که بین تعالیم مزدک با رسوم و عقاید استیهای یهود، و همچنین با تعالیم حکماء قدیم یونان مخصوصاً افلاطون هست، قابل ملاحظه است. اصرار آگاتیاس در دفع توهم امکان وجود رابطه بین عقاید مزدک با تعالیم افلاطون بیشتر موجب تقویت گمان وجود نوعی ارتباط بین آنها تواند بود. البته اشتراک در مال

وزن نزد افلاطون هم سابقه دارد. اسنیهای یهود در توجه به امر طهارت و در اشتراك برادرانه در اموال یا مزدکیان شباهت دارند. امکان تأثیر و نفوذ غیر مستقیم ایقوریه هم درین تعالیم داده شده است. در هر صورت، نفوذ نوعی هلنیسم (Hellenism) که رنگی از یهودیت داشته باشد بعید نیست.

۴۶. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۳۶۱-۶۲

۴۷. کریس تنسن، ساسانیان/۳۶۹؛ مقایسه شود با:

Noeldeke, *Tabari*/142-43, 461

۴۸. کریس تنسن، همان/۳۶۲

۴۹. کریس تنسن، ساسانیان/۶۷-۳۶۶؛ مقایسه شود با:

Noeldeke, *Tabari*. /459.

Nicholson, in *Hastings*, Vol 8/599.

Duchesa - Guilemin / 188.

در هر حال به نظر می آید که صبغه شدید اباحه و Hedonism را مخالفان عمداً به نهضت مزدك زده اند.

۵۰. بهر حال، در اوایل عهد ساسانیان هنوز بقایایی از آداب و رسوم و عقاید خاص مغان باقی بوده است. رسم قربانی ظاهرآ در زمان یزدگرد هنوز وجود داشته است چنانکه الیزبوس (Elesacus) می گوید یزدگرد دوم بمناسبت يك فتح و ادایت تعداد زیادی گاو سفید و قوچ قربانی کنند. لئونس (Leonce) هم راجع به همین دوره می نویسد: «خورشید را باین ترتیب ستایش کردند که چند قربانی با اجرای مراسم مجوس تقدیم نمودند.» مراد از مراسم مجوس ظاهرآ مناسك مغان بوده است که در پرستش مهر پکار می برده اند. پرستش آفتاب هم، در ماخذ و روایات قدیم عیسویان به ساسانیان منسوب شده است. گذشته ازین، پرستش اناهیتا هم برای ساسانیان نوعی آیین موروثی بوده است. در آغاز عهد ساسانیان معبد اناهیتا در استخر مثل عهد اشکانیان اهمیت خود را حفظ کرده بود. اردشیر اول سرهای دشمنانش را بر دیوار این معبد آویخت. معبد شاپور اول در بیشاپور نیز از جهت وسایلی که در آنجا برای جریان آب در اطراف تالار مرکزی تهیه شده بود شگفت آور می نمود و حکایت از توجه خاص به ایزد اناهیتا (پروردگار آب) داشت. اجازه تبلیغ و ترویجی که شاپور بهمانی داد، و علاقه بی که کوشانشاه به ادعای هر تسقلب به آیین بودا اظهار کرد نشان می دهد نخستین پادشاهان ساسانی برخلاف آنچه درست آمده است ظاهرآ زرتشتی خالص نبوده اند و یا لاقلاً در آن آیین هیچ تعصب نداشته اند و بهر حال روایات زرتشتی که اردشیر بابکان را مروج دین زرتشت شمرده اند خالی از مسامحه نیست، خاصه که تا حدی نظیر همین کار اردشیر را به بلاش اشکانی هم نسبت داده اند. نیز رجوع شود به:

Ghirshman, *Iran*, p. B. London 1954 pp. 314-15.

Herzfeld, *Kushano-Sassanian Coins*, Calcutta 1930, de Menasce, ۵۱
SKV/243.

۵۲. رجوع شود به یادداشت شماره ۵۰.

۵۳. Herzfeld, *Archeological Hist. of Iran*/101-102.
۵۴. انسان روسوهمان است که آن نویسنده در آغاز کتاب امیل معرفی می کند.
۵۵. Jackson, *Zoroast. Studies*/226-28.
۵۶. *Ibid*/131-42; de Menasce, *Dinkart* / 55.
۵۷. رجوع شود به:
۵۸. de Menasce, *Dinkart*/55; Zaehner, *Zurvan*/4.
رجوع شود به: نامه تنسن، چاپ مینوی/۱۲۵، مقایسه شود با:
۵۹. یسنا ۳۰/۳؛ مقایسه شود با:
۶۰. Junker, *Über Iranische Quellen* 1923/144.
۶۱. در باب منابع اطلاعات راجع به زروان رجوع شود به: کریس تنسن، مزدآپرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر صفا/۴۱-۱۲۳؛ و مخصوصاً به تحقیقات و تتبعات زهر در کتاب زروان (Zaehner, *Zurvan*, Part II).
۶۲. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۷۷-۱۷۰ و مقایسه شود مخصوصاً با:
- Zaehner, *Zurvan*/35-53.
۶۳. مینوگ نورد ۲۳/۷-۴؛ و رجوع شود به: کریس تنسن، مزدآپرستی در ایران قدیم/۱۳۷.
۶۴. در باب این نامه رستم که در شاهنامه بنظم آمده است نیز رجوع شود به یعقوبی ج ۲/۱۲۲ و ابن اثیر ج ۲/۳۱۷.
۶۵. Zaehner, *Zurvan*/258-60.
۶۶. شهرستانی، المللی والنحل/۱۸۲ مقایسه شود با:
- Jackson, *Zoroast. Stud.*/174-75.
- Schaeder, *Studien*/238.
- Molé, *M. Oriens*, Vol 13-14.
۶۷. ملك الشعراء بهار، «دومین ملکه ایرانی»، مجله مهر، سال هفتم ۲۶-۱۸ و ۸۱ و ۷۳.
۶۸. Agathias. 2/30. کتاب آگاتیاس دنباله تاریخ پروکوپوس است و شامل سرگذشت یوستینیانوس. مؤلف مزبور از سالنامه های رسمی موجود در مخازن تیسفون استفاده کرده است. مقایسه شود با: کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۹۵.
۶۹. بهار، «دومین ملکه ایرانی»، مهر، سال ۴۷ مقایسه شود با: کریس تنسن/۲۲-۵۲۱.
۷۰. خوشنویس بنده ظاهراً بمعنی بنده خوشنودیت و آنرا خوشنویس بنده هم خوانده اند و بعضی بنده داشته اند بمعنی بنده (دهنده به) خوشنودیت یعنی کسی که مردم را بنده می دهد به اینکه خوشنود باشد. رجوع شود به:
- Spiegel, *Iranische Alt.* Vol 3/531
۷۱. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان ۲۸۶.
۷۲. این احتمالی است که اشتقاق نسبت سوری - در نام ماهوی سوری - القا کرده است. مقایسه شود با:
- Noeldeke, *Tabari*/439.
۷۳. یعقوبی/۲/۱۶۰ مقایسه شود با: بیست مقاله فردینی، ج ۱/۱۰۷.
- Noeldeke, *Aufsätze*/134.

اسلام در عهد

۱. در باب جاهلیت و نظر اسلام راجع به آن رجوع شود به:

Weir, T. H., «Djahiliya», *EI* (1), Vol 1/1027-28.

Goldziher, *Muhammedanische Studien*, 1/219 Sqq.

بعث در باب جاهلیت عرب درین کتاب البته مورد نظر نیست؛ مع ذلك برای فهم مقدمات تاریخ اسلام اطلاع اجمالی در باب آن لازم است. از مآخذ مهم درین باره کتاب الاصلام ابن کلیبی است که با مندرجات سیره ابن هشام و تفاسیر و کتب ادب و شعر مثل کتاب المقدم الفرید و کامل و المستطرف و تواریخ مشهور مانند قادیخ یعقوبی، قادیخ طبری، و کتب مسعودی باید منطبق و تکمیل بشود. برای مفهوم مروت و شرف در نظر اعراب جاهلی رجوع شود به:

Goldziher, *Muham. Stud.*, Halle 1888-89 Vol 1.

Farès, *L'honneur chez les Arabes avant l'Islam*, Paris 1932

و در باب بت پرستی اعراب جاهلی غیر از تحقیقات Wellhausen که درین باب کتاب مستقلی دارد (برلین ۱۸۹۷) تتبعات Noeldeke در دائرة المعارف هیننگس / ج ۱ ص ۶۵۹-۷۳ و ملاحظات Weir در مقاله مذکور در فوق فوق العاده مفیدست. همچنین رجوع شود به:

Pigulevskaya: *Araby Viv. Po Sirijskim istocnikam Leningrad* 1941.

راجع به اعراب قرن ششم بر حسب مآخذ سریانی، که مخصوصاً از جهت توجه به احوال اجتماعی آنها قابل ملاحظه است؛ و نیز به:

C. Ryckmans, *les Religions arabes préislamiques*, Paris 1947.

و خواننده‌یی که در زبان فارسی جوئیای اطلاعات اجمالی باشد مراجعه کند به: دکتر علی اکبر فیاض، قادیخ اسلام، چاپ اول/ ۳۹-۳۴

Goldziher, *Mub. Stud.* 1/177-89

۲.

۳. اخبار رواة شعر در باب ایام عرب بر است از خلط و مبالغه. رجوع شود به:

Ahlwardt, *Bemerkungen über die Aechtheit der Alten Arabischen Gedichte*, Greifswald 1872.

Nicholson *Lit. Hist. of Arabs*/133-34

مقایسه شود با: نقد ادبی چاپ اول/ ۲۲-۳۱۶

۴. با آنکه بعضی محدثین در روایات هشام طعن کرده‌اند (تاریخ بغداد ۴۶/۱۴) و در اغانی (۱۹/۹) نیز به اکاذیب او اشارت رفته است، غالب منقولات وی با تحقیقات

جدید موافق است. رجوع شود به: Gibb, «Tarikh» in *EI* (1), supp. 5 p. 234

۵. کتاب *Arabica* تألیف اورانیوس (Uranus) یونانی نمانده است اما بعضی قطعات آن در

کتاب اصطفانوس بوزنطی (Stephanus Byzantinus) نقل شده است. در باب تحقیقات جدید و کشفیات راجع به قوم عرب در سالهای اخیر رجوع شود به مقاله A. Grohmann در *EI* (2)/1؛ همچنین در باب اعراب مراجعه شود به ماخذ ذیل:
W. Lesch, *Arabien*, München 1931.

R. Sanger, *The Arabian Peninsula*, New York, 1954.

مقایسه شود با: فؤاد حمزه، قلب جزیره العرب، قاهره ۱۳۵۲

عمر رضا کحاله، جغرافیه شبه جزیره العرب، دمشق ۱۳۶۲

۶. Sprenger, *Alte Geographie Arabien*, Berlin 1875/9؛ مقایسه شود با:

Wellhausen, *Skiz.*, VI/26.

بهر حال در ماخذ قدیم سبائی نام یمن بصورت یمنات و یمنت ذکر شده است. رجوع شود به: جواد علی، العرب قبل الاسلام، ج ۳/۳۷-۱۳۶، مقایسه شود با:

Grohmann, *EI* (I) Vol IV, p.1155

Lammens, *l'Islam*/6-7 :

۷. رجوع شود به

ibid

۸.

Hittie, *History of Arabs*/17

۹.

A. Kennett, *Bedouin Justice*, Cambridge 1925, pp. 27,45.

۱۰.

M. Watt, *Muhammad at Mecca*/17

۱۱. حدیث نبوی: اكرموا عمتکم النخله فانها خلقت من الطین الذی خلق منه آدم. السیوطی، حسن المحاضرہ ۲/۲۵۵. وجود نقش نخل در الواح قدیم حمیری نیز حکایت از قدمت تکریم نخل نزد قوم دارد.

Hitti, *History of the Arabs*, 6th ed./19

۱۲.

۱۳. برای نمونه کثرت اسماهای شتر و آنچه متعلق بدان است رجوع شود به کتب لغت مثلاً: *المسامی فی الاسامی*، الباب الرابع عشر، طبع طهران/۶۷-۶۲ و اصمعی نیز در کتاب *الایلی* اینگونه لغات را جمع آورده است.

۱۴. آیا شیر نزد بعضی قبایل عرب «توتیم» بشمار می آمده است؟ بی شک مجرد وجود نام هایی مثل عبدالاسد این معنی را نمی رساند. مقایسه شود با:

Noeldeke, «Arabs», in *Hastings*, Vol 1/662

۱۵. در باب ضرب و خوردن آن، که اعراب بسبب آن بعدها مورد طعن شعوبیه هم واقع شده اند رجوع شود به: دمیری، *حیوة الحیوان*، ج ۲/۸۱-۷۷

۱۶. استعمال لفظ عرب به معنی بدوی و اهل بادیه در السنه قدیم سامی سابقه دارد.

Hitti, *History of the Arabs* 6th ed./41.

۱۷. Herodotus, *His-t* Book III, ch. 8؛ مقایسه شود با :

Hitti, *History of the Arabs*/27.

۱۸. جرجی زیدان، *تاریخ آداب اللغه* (الطبعة الثانية) ۱/۶۸-۱۶۷؛ مقایسه شود با:

تاریخ تمدن الاسلامی، ۳/۳۹-۳۱ و ۲/۱۷-۲۵؛ احمد امین، *ضحی الاسلام*، ج ۲/

۲۹-۳۲۵.

۱۹. خنیر القوم مجیرهم الذی یكونون فی ضمانه، ماداموا فی بلادہ. لسان العرب ج ۵/۲۳۳۷ مقایسه شود با: Lammens, *la Mecque* /27.
۲۰. مهان نوازی و جوانمردی را از کثرت خاکستر مطبخ قیاس می کرده اند. فی المثل گفته شده است فلان کثیر رماد القدر، هو عظیم الرماد، هو کثیر الرماد و فی حدیث ام زرع بنت اکیمل بن ساعده زوجی عظیم الرماد ای کثیر الاضیاف لان الرماد یكثر بالطبخ. لسان العرب ۲/۱۶۷
۲۱. Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs* /79.
۲۲. قرآن، سورة النحل (۱۶) / ۵۸-۵۹، رجوع شود به تفاسیر، مثلاً ابوالفتوح، ج ۶/۴ مقایسه شود با: Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs* /91
۲۳. در باب ادب جاهلی و انعکاس روح دیانت در آن رجوع شود به: Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs* /79-83, 139.
۲۴. حیاتم موت ثم نشر حدیث خرافة یام عمرو. شهرستانی، علی و نحل، کورتن/۳۳۳
۲۵. قرآن یس (۳۶) / ۷۸؛ مقایسه شود با ابوالفتوح ج ۴/ ۱۹-۴۱۸ این عرب را بعضی ابی بن کعب و بعضی نضر بن حارثه گفته اند. بلاذری، انساب الاشراف / ۱۳۷، ۱۳۳/۱
- در باب وجه استدلال بر حشر در قرآن و مقایسه آن با اقوال دیگر اعل کتاب رجوع شود به: Tor Andrae, *Les origines de l'Islam* /168-80.
۲۶. یخیر نا الرسول بان سنحیی و کیف حیاة اصداء و هام. انساب الاشراف/۳۰۷ ابن هشام ۳۱-۵۳۰؛ بیان الادیان/۱۱۱ در باب هام و اصداء در مسعودی و لسان العرب تفصیلاتی هست. نیز رجوع شود به: جواد علی، قادیخ العرب قبل الاسلام، جزء ۵/۳۹-۳۷.
۲۷. المستطرف ج ۲/۹۶ مقایسه شود با: Dozy, *l'Hist. de l'Islamisme* /10-15.
۲۸. ابن الکلبی، الاصلام/۳۲؛ مقایسه شود با: المستطرف ۲/۹۶
۲۹. Noeldeke, «Arabs», in *Hastings* /665
۳۰. منات که در واقع خداوند قضا و حاکم بر مرگ و سرنوشت پنداشته می شده است بت اوس و خزرج بوده است و معبدش هم در خاک فلدک قرار داشته است. بهر حال وجود اسمهای متعدد که بانام این بت ترکیب شده است نشان می دهد که پرستش این بت در بین سایر قبایل نیز انتشاری داشته است. رجوع شود به قرآن ۵۳/۱۵ اصنام کلبی/۱۳؛ و مقایسه شود با:
- Noeldeke, «Arabs», in *Hastings* /661-62.
۳۱. پطره یا پتره لفظ یونانی است بمعنی سنگ و آن ترجمه لفظ سلح یا سالع عبری است که در توراة آمده (اشعیا ۱/۱۶، ۱۱/۴۲، ۱۱/۴۲، ۱۶/۲۹ و غیر از اینها) و گفته اند در عربی مرادف است با الرقیم، و امروز محل آن سرزمین را که بین اریحا و جبل سینا واقع بوده است وادی موسی خوانند. نیز رجوع شود به: قاموس الکتاب المقدس، ج ۱/ (سالع)؛ تقی زاده، عربستان، قسمت هفتم/۴-۳. همچنین نگاه کنید به:
- Hitti, *Hist. of the Arabs*, chap VI.
۳۲. Porphyry, *de Abstin.* II, 56

۳۳. این روایات را اسحق انطاکی (Issac of Antioch)، پروکوپوس (Procopius) و نیلوس (Nilus) آورده‌اند و جزئیات روایات آنها البته قابل اعتماد نیست. آیا رسم زنده‌یگور کردن دختران هم که در جاهلیت وجود داشته است بقایایی از یک نوع رسم قربانی بوده است؟ ظاهراً بعید نیست، رجوع شود به:
- Noeldeke, «Arabs», in *Hastings*/669.
۳۴. در ادوار نزدیک به عهد اسلام قربانیهایی که اعراب تقدیم می‌کرده‌اند عبارت از شتر، گوسفند، و بز بوده است. اما وجود رسم قربانی کردن انسان درین ادوار نزدیک به عهد ظهور اسلام بعیدست، مقایسه شود با:
- Noeldeke, *Sketches from Eastern History*/8-9.
۳۵. قول ربرتمون سمیت راجع به وجود توتسمیم نزد عرب در کتاب ذیل بیان شده است: R. Smith, *Kinship and Marriage in Early Arabia*, 1885 در «انساب العرب القدماء»، ضمن تاریخ التمدن الاسلامی، طبع جدید جزء ۳/۲۷۷-۲۴۰ این قول را به دلایل مختلف رد کرده است.
- F. Challege, *Pet. hist. de grandes religions* /249. ۳۶.
۳۷. در باب جن و عناید عامه مسلمین راجع به آن، رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله سخن دوره ۱۱/۵۰-۱۹۲۲ همچنین مقایسه شود با:
- Van Vloten, «Daemonen, Geister und Zauber bei den Alten Arabern» in *WZKM* VII, VIII.
- Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs* /71-141 ۳۸.
۳۹. جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی ۳/۳۳-۲۸.
۴۰. جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة (الطبعة الثانية ۱۹۲۲) ج ۱/۱۶۵.
۴۱. دکتر فیاض، تاریخ اسلام (چاپ دوم) ۱۶-۱۳؛ مقایسه شود با جرجی زیدان، العرب قبل الاسلام، چاپ سوم/۱۱۵-۴۹.
۴۲. جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی ۱/۲۳ و ۲/۱۱۸؛ مقایسه شود با تقی زاده، عربستان، قسمت دوم/۱۹.
۴۳. مع هذا بموجب بعضی اقوال، اهل بطره و تدمر نبطی واقعی نبوده‌اند. رجوع شود به: تقی زاده، عربستان، قسمت هفتم/۲-۳ و مخصوصاً ۱۱-۸.
۴۴. رجوع شود به تقی زاده، عربستان، قسمت چهارم/۲۸-۲۶؛ مقایسه شود با:
- Mordtmann, «Himyan», *EI* (I) (English) Vol 2/311
۴۵. Beeston, «Abraha», *EI* (2)؛ مقایسه شود به: تقی زاده، عربستان، قسمت چهارم/۳۳-۳۲، قسمت پنجم/۱۱-۴.
- Beeston, «Abraha» *EI* (2) ۴۶.
۴۷. تقی زاده، عربستان، قسمت پنجم/۱۲-۱۱.
- Noeldeke, *Die Ghassanischen Fürsten aus dem Hause Gafna's*, Berlin 1887. ۴۸.
۴۹. در باب یوم حلیمه رجوع شود به: مجمع الامثال میدانی، طبع طهران ۱۲۹۰/ص ۲۸-۶۲۷.

۵۰. وصف جالبی که حسان از دربار ملوک حسان کرده است در کتاب الاغانی (۱۵/۱۶) آمده است و خالی از تعریف و مبالغه نیست. نیز رجوع شود:
- Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs*/53.
۵۱. داستان جبلة بن الایهم در غالب کتب تاریخ آمده است. مثلاً رجوع شود به: بلاذری، فتوح/۱۲۵ و ۱۱۳۶ اغانی ۱۲/۸-۲؛ طبری ۱/۶-۵۶۵ و ۱۲۳۴۷ مقایسه شود با:
- Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs*/51.
۵۲. حیره بمعنی اردو و خرگاه از ریشه آرامی *herta* بمعنی حرم و حریم و صومعه است. سرانیها حیره را «مدینه عرب» و «حیره نعمان» می خوانده اند. رجوع شود به:
- Rothstein, *Die Dynastie der Lakhmiden*/9.
- Buhl, *EI* (Eng.) Vol 2/314.
- Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs*/38.
- جرجی زیدان، العرب قبل الاسلام/۲۲۳.
۵۳. تقی زاده، عربستان، قسمت هشتم/۱۹-۱۸.
۵۴. برای عنوان کتاب رتشتین رجوع شود به: یادداشت شماره ۴۵۲ و از کتاب نولدکه سکر درین یادداشتها یاد شده است.
۵۵. رجوع شود به: یادداشت شماره ۶۴.
۵۶. تقی زاده، عربستان، قسمت هشتم/۲۱.
۵۷. تقی زاده، عربستان، ۳/.
۵۸. در باب زندگی در بین قریش، که ظاهرآ از حیره گرفته اند رجوع شود به این قتیبه، المعارف/۲۷۳-۲۲۴.
- ابن رسته، الاعلاق النقیسه، /۱۲۱۷ Tor Andrae, *Mohammad*/105
۵۹. تواریخ ایام ۴/۴۳-۳۸. دوزی تاریخ مهاجرت بطون شمعون را حدود سال هزار ق. م. می داند و مار گولیوت آن را مربوط می داند به حدود هفتصد سال ق. م.:
- Dozy, *Die Israeliten Zu Mekka*/98,40.
- Margoliouth, *The Relation Between Arabs and Israelites Prior to the Rise of Islam*/51.
- بعضی اصلاً در وجود بطون شمعون و در امکان وقوع مهاجرت دسته جمعی آنها تردید کرده اند اما رأی غالب آنست که این هجرت وقوع یافته است. بهر حال از مواضع مختلف قلمرو مستفاد می شود که مقارن اوایل تاریخ میلادی، یهود در عربستان و مخصوصاً در شمال آن وجود داشته اند.
۶۰. دکتر اسرائیل ولفسون، تاریخ اليهود فی بلاد العرب، طبع مصر ۱۳۲۵ ق/۵؛ مقایسه شود با:
- Margoliouth op. cit. /51؛ Dozy/op. cit. 66-68.
۶۱. در باب روابط یهود و اعراب غیر از تحقیقات مار گولیوت، دوزی، و دکتر اسرائیل

و لفسون که ذکر آنها در فوق گذشت رجوع شود به:

Lammens, «Les Juifs à la Mecque» RSR, VIII

Bubl, *Das Leben Muhammads* /19 .۶۲

۶۳. این که یهود در مکه کنیسه و مدرسه نداشته‌اند از اینجا برمی‌آید که مشرکین قریش، بنا بر مشهور، نضر بن حارث و عقبه بن معیط را نزد احبار مدینه فرستادند تا برای احتجاج با محمد از آنها یاری بجویند (ابن هشام/۱/۲۷۲) و سوال راجع به ذی‌القرنین و اصحاب کهف و حقیقت روح را آنها به این فرستادگان آموختند. البته اگر یهود در مکه کنیسه و معبد و مدرسه داشته بوده‌اند دیگر چه لزوم داشت قریش به احبار مدینه متوسل شوند؟ حقیقت آنست که برخلاف دعوی لامنس، تعداد یهود مکه در آن زمان قابل ملاحظه نبوده است. رجوع شود به: اسرائیل و لفسون، *تاریخ اليهود/۹۲*؛ مقایسه شود با: Watt, *Muhammad at Mecca/27*.

۶۴. اگر چه مشکل است مطلق نصرانیت ملوک حیره سبب خشم خسرو شده باشد، بعید نیست که تمایل نعمان به مذهب نسطوری سبب خشم دربار خسرو - که محبوبه اش شیرین و طبیب مخصوصش جبرئیل هردو مذهب یعقوبی داشته‌اند - نسبت به نعمان شده باشد. رجوع شود به: تقی زاده، عربستان، قسمت هشتم/۲۲.

۶۵. لوئیس شیخو، شعراء النصرانیة، بیروت ۱۸۹۵/۱۴۵۱ مقایسه شود با:

Tor Andrae, *Mohammad*/25.

۶۶. در باب این نضر بن حارث که دو قرآن (۸/۳۱) نیز بدو اشارت رفته است، رجوع شود به ابن هشام/۱۹۱، ۲۳۵ و انساب الاشراف /۲۵-۴۴، ۱۳۹-۱۴۲ نیز مقایسه شود با: Buhl, *Muhammad*/71, 163.

۶۷. نام جمعی از حنفاء قلدیم عرب در کتب آمده است؛ مثلاً رجوع شود به: ابن هشام/۲۹-۱۴۳، معارف ابن قتیبه/۳۵-۲۸. در قرآن نیز دین ابراهیم، حنیف خوانده شده است. مع ذلك در این که مراد از حنیف مذکور در قرآن چیست جای بحث است. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: Tor Andrae, *Mohammad*/III.

M. Watt, *Muhammad at Mecca*/162-64.

۶۸. در باب آیات قرآنی که متضمن تخویف و انذار و ذکر جهنم و عذاب و توبت است رجوع شود به:

تفصیل آیات القرآن الحکیم، طهران ۱۳۳۲/۱۵، ۲۵۸-۳۹۵.

۶۹. در باب سوگندهای قرآن و معانی آنها رجوع شود به: سیوطی، الاتقان، چاپ قاهره ۱۳۶۸ ج ۲/۳۵-۱۳۳.

۷۰. قرآن، سورة بقره (۲)/۱۷۶.

۷۱. قرآن، شوری (۲۲)/۳۷.

Buhl, *Muhammad*/367 .۷۲

Margoliouth, «Mohammed», in *Hastings*, Vol 8/872 .۷۳

۷۴. روایات عروه که هشام بن عروه و ابن شهاب الزهري از وی نقل کرده‌اند در کتب مغازی و سیر بسیارست. عروه بموجب اخبار نخست از مخالفان بتی امید بوده و در مسجد مدینه غالباً با علی بن حسین می‌نشسته است، اما بعدها مورد اکرام و توجه خاص خلیفه عبدالملک شده و عبدالملک او را بر تخت خویش نشاند. احتمال دارد ارتباط با عبدالملک که در واقع رساله مورد بحث را عروه به‌خواهش او تألیف کرده است در روایت او خالی از تأثیر نباشد. بهر حال هر چند صحت انتساب رساله به عروه بن زبیر مقبول است در آن رنگ جانبداری از سیاست اموی مشهودست. رجوع شود به: طبقات/۵/۱۳۵؛ اغانی/۱۶/۱۴۵ و مقایسه شود با:

M. Watt, *Muhammad at Mecca*/180-82.

M. Watt, *Muhammad at Medina*/336-38.

۷۵. در باب ارزش روایات و اخبار مذکور در کتب سیره و مغازی راجع به دوره قبل از هجرت بین اهل تحقیق خلاف است. نظر لامنس که تقریباً تمام این روایات را مردود می‌شمارد نزد نولدکه و غالب محققان مبالغه‌آمیز است. قول گلدتسیهر هم در باب تداول جعل و وضع اگر تا حدی در آنچه مربوط به اهل ذمه است درست باشد بهر حال تصور آنکه بعد در جعل و وضع اخبار تاریخی کوشیده باشند بعیدست. با اینهمه در استفاده از این روایات حداکثر دقت و احتیاط لازم است.

Buhl, *Muhammad*, / 374.

M. Watt, *Muhammad at Mecca*/XI-XIII.

۷۶. لشکر کشی ابرهه به مکه که سال وقوع آن نزد عرب به عام الفیل معروف بوده است بموجب روایت پروکوپوس ظاهراً به تحریک و فرمان امپراطور بیزانس و در واقع بقصد تهدید خسروانوشروان اتفاق افتاده است. بنا بر این باید بین سالهای ۵۲۵ تا ۵۶۲ میلادی روی داده باشد. اما اگر درست است که آغاز دعوت محمد مقارن چهل سالگی او و بهر حال سیزده سال قبل از هجرت به یثرب بوده است ولادتش باید در حدود سال ۵۶۹ یا ۵۷۰ واقع شده باشد که دست کم هفت و هشت سالی بعد از عام الفیل می‌شود. بهر حال، این که ولادت محمد در عام الفیل روی داده باشد با این روایات تاریخی دیگر سازگار نیست. رجوع شود به:

Tor Andrae, *Mohammad* /31-32.

۷۷. روایتی هم هست که در وفات عبدالله بیست و هشت ماه داشت.

Buhl, *Muhammad*/116.

۷۸. بطلموس نام مکه را Makoraba ضبط کرده است و آن را محققان از ریشه Koraba دانسته‌اند که در لهجه‌های جنوبی عربی چنانکه در زبان حبشی نیز بمعنی قنسی و مقدس است و از اینجا احتمال داده‌اند که جنبه مذهبی شهر بسیار قدیم است. رجوع شود به:

Buhl, *Muhammad*/103.

M. Watt, *Muhammad at Mecca*/3

۷۹

ibid./8

۸۰

۸۱. بلاذری، انساب الاشراف/ ۶۱-۶۰، ابن هشام/ ۱۳۳/۱.
۸۲. یا ایها الذین آمنوا لاتاكلوا الربوا اضعافاً مضاعفه... قرآن/ ۳/ ۱۳۱؛ مقایسه شود با: کنز العمال ج ۲/ ۲۱۶-۲۱۵ و ۲۳۱.
۸۳. Lammens, *La Mecque à la veille de l' Hégire*/146.
۸۴. Strabo, *Geogr.* XVI, C. IV, 23
- Lammens, *Islam*/20.
- Lammens, *La Mecque*/27.
۸۵. جرجی زیدان، آداب اللغة/ ۱/ ۲۵۰ تاریخ التمدن الاسلامی ۵۹/۳.
۸۶. در هر حال از جهات عمده مخالفت قریش با اسلام- غیر از میل به الحاد و بی اعتقادی و محافظه کاری آنها- می توان این نکته را ذکر کرد که شاید بگمان آنها اعتقاد به خدای واحد قدرت و اعتبار مکه را محدود می کرده و بد تجارت آنها لطمه می زده است. رجوع شود به:
- Buhl, *Muhammad*/153.
- Gibb, *Mohammedanism*/26.
۸۷. Sprenger, *Muhammed I*/170f; Buhl, *Muhammad*/114.
۸۸. نظیر واقعه شرح صدر را درباره امیتین ابی الصلت هم نقل کرده اند:
- Goldziber, *Abh. Zur Arab. Phil.* I/ 2-3.
- در باب احتمال آنکه واقعه شرح صدر را از روی سوره الم نشرح ساخته اند رجوع شود به:
- Buhl, «Muh», in *Sb. El*/390-403
- Guillaume, *Islam*, Ch. II/25
- Nicholson, *Lit. Hist. of Arabs*/147.
۸۹. بر حسب نقل ابن بکیر از او در کتاب المغازی که نسخه ی خطی در جامع القرویین قاس از آن موجود است. رجوع شود به:
- Guillaume, *New Light on the Life of Mohammed*.
۹۰. زیدین حارثه معروف به زید الحب را خدیجه به محمد بخشید و محمد در آن هنگام ظاهراً بهیچوجه غلام شاب نبوده است. رجوع شود به: اسدالغابه ۲۷/۲-۲۲۴؛ بلاذری، انساب الاشراف/ ۴۶۷؛ در باب اصل روایت هم که تحذیر محمد از پرستش او ثاب باشد رجوع شود به: یعقوبی، تاریخ، طبع نجف ج ۲/ ۱۶.
۹۱. عبدمناف در نام پدر عبدالمطلب نیز بنا بر مشهور از جهت تبرک به اسم مناف بوده است؛ انساب الاشراف/ ۱۵۲ نیز مقایسه شود با: قرآن/ ۳/ ۹۳.
۹۲. Buhl, *Muhammad*./117
۹۳. ابن هشام/ ۱۱۴؛ طبری/ ۱۱۲۳ و ۱۱۲۷.
- Buhl, *Muhammad*/118.
۹۴. Buhl, *Muhammad*, /118; Tor Andrae, *Mohammed*/35.
۹۵. قرآن، سوره العلق (۹۶).
۹۶. یعقوبی، تاریخ، ج ۲/ ۱۶.

۹۷. قرآن، ۲/۳۷-۱.

۹۸. قرآن، سورة الضحیٰ ۳/۹۲.

Dozy, *Hist. de l'Islamisme*/22-25 ۹۹.

Sprenger, *Leben und Lehre des Muhammeds*, Berlin 1861 1/207-39

مقایسه شود با: M. Watt, *Muhammad at Mecca*/52 که مثل گوم،

(*Islam*/۲۵) وجود نسبت بیماریهایی از قبیل Epilepsie و Hysteria muscularis

را رد کرده است. بسیاری از محققان اروپا، چنانکه Watt بدرستی گفته است، هر جا

در بیان احوال محمد به تاویل یا تفسیری دست یافته اند که متضمن ایراد و اعتراضی

بر او باشد بر همان تاویل و تفسیر تکیه کرده اند. حقیقت آنست که امروز اینگونه تفسیرها

دیگر از لحاظ علمی برای تبیین حالت وحی کافی نیست.

۱۰۰. جهت مزید اطلاع درین باب رجوع شود به:

Tor Andrae, *Mohammad*/47-53

M. Watt, *Muhammad at Mecca*/52-58.

Guillaume, *Islam*/25-26.; M. Watt, *Muh. at Mecca*/52. ۱۰۱.

۱۰۲. قرآن، سورة هود ۲۹/۱۱.

۱۰۳. در باب اول کسی که اسلام آورد و نیز در باب تعداد سابقین اختلاف است، مثلاً رجوع

شود به: بلاذری، انساب الاشراف/۱۱۲-۱۱۴؛ نیز مقایسه شود با:

Buhl, *Muh.*/149-52.

۱۰۴. اعمال رسولان ۲۹/۱۹-۲۴ مقایسه شود با: Guillaume, *Islam*/31

۱۰۵. رجوع شود به: Buhl, *Muh.*/154-55

۱۰۶. رجوع شود به یادداشت شماره ۶۶.

۱۰۷. داستان غرائبی را ابن سعد نقل کرده است اما این داستان نه از لحاظ تاریخ درست

می نماید نه از جهت دقایق نفسانی. کائثانی آن را به این صورت که هست قابل قبول

نمی شمارد. رجوع شود به: Buhl, *Muh.*/178.

Watt, *Muh. at Mecca*/101-109.

Tor Andrae, *Moh.*/19-21.

۱۰۸. اگر درست باشد که شکستن سد مأرب از اسباب عمده مهاجرت این دو قبیله یمنی

بوده است تاریخ مهاجرت آنها به یثرب قدری جدیدتر خواهد بود. رجوع شود به:

تقی زاده، عربستان، قسمت پنجم/۲۲؛ Hitti, *Hist. of Arabs*/64-65؛ مقایسه

شود با عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب/۱-۵۱-۵۰-۴۳-۴۲.

Buhl, *Muh.*/295-296 M. Watt, *Muh. Mecca*/345-47. ۱۰۹.

۱۱۰. قرآن ۱/۱-۲.

۱۱۱. بعضی احتمال داده اند که مسیله حتی قبل از بعثت پیغمبر دعوت خویش آغاز کرد

اما قبول این دعوی مشکلات دارد. در باب فعالیت مدعیان نبوت از قبیل مسیله

و اسود پمنی و دیگران مواد مختلف در تواریخ هست. رجوع شود به:
Margoliouth, *JRAS*/485.

Buhl, *Muh.*/99.

Barthold, «Museyliman», in *Izvestiya Akademii Nauk*, 1924.

۱۱۲. بر خلاف دعوی Klimovich و Morozov دانشمندان معاصر روس که محمد را شخصی موهوم پنداشته‌اند (رجوع شود به: 48-49 *Islam and Russia*) محمد چنانکه ارنست رنان بدرستی گفته است تنها پیغمبری است که شریعت او در بحبوحه روشنایی تاریخ بوجود آمده است و احتمال آنکه وجودی موهوم باشد چنانکه درباره بعضی دیگر از بزرگان احتمال رفته است - درباره وی بکلی منتفی است.

۱۱۳. رجوع شود به: Buhl, *Muh.*/356-58.

M. Watt, *Muh. at Mecca*/332. ۱۱۴

Guillaume, *Islam*/79. ۱۱۵

۱۱۶. طه حسین، الشیخان/۴۶-۴۲.

۱۱۷. در باب ابو عبید جراح رجوع شود به: طبقات ابن سعد ج ۳، ابن اثیر ج ۲؛ اسدالغابه ج ۵۳؛ ابوبشر دولابی، کتاب المکنی و الاسماء ج ۱؛ ابو عبیده در تعین ابوبکر به خلافت با او کمک کرد و در وفات عمر گفته شد که اگر ابو عبیده زنده بود خلافت می یافت. دوستی و همکاری بین ابو عبیده را با ابوبکر و عمر به اتحاد ثلاثه تعبیر کرده‌اند. رجوع شود به:

Lammens, *Le Triumvirat Abou Bakr, Omar et Abou Obaida*.

Lammens, *La Mecque à la veille de l'Hegire*/226-28. ۱۱۸

۱۱۹. قبول اطاعت قریش برای این اعراب که بعنوان رده برخاسته بودند مشکل بوده است و اینها در واقع پرداخت زکوة را بمنزله ادای باج به قریش می شمردند. حطینه یا برادرش (طبری ۱/۱۸۷۵) درین باب گفته است:

اطعنا رسول الله اذ كان صادقاً فیا عجیباً ما بال دین ابی بکر
ایور لنا بکراً اذ امانت بعده فتلك و یت الله قاصحة الظهر

(دیوان ۱۳۷۸/۳۲۹)

در باب اهل رده برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به قطع من کتاب الرده، لابی زید و ثیمه بن موسی، طبع و ترجمه آلمانی بقلم و بلهلم هونرباخ، چاپ ماینتس ۱۹۵۱؛
Weilhausen, *Skizz. und Vorarb.* VI/7-37.

۱۲۰. رجوع کنید به: Caetani, *Annale.*/II 549-831.

M. Watt, «Abu Bakr», *EI* (2).

۱۲۱. رجوع شود به: «Level della Vida», in *Sb. Enc. of Islam*/600-601.

۱۲۲. طه حسین، الشیخان/۱۰۵ و ۱۱۰.

۱۲۳. خلیفه در واقع خلاصه عنوان خلیفه رسول الله بوده است که اول دفعه برای ابوبکر بکار رفته است و عمر خود را خلیفه خلیفه رسول الله می شمرده است. عنوان خلیفه الله که در حق هتمان (دریک مرتبه منسوب به حسان) و بعضی خلفای دیگر بکار رفته است در اصل عنوان آدم ابوالبشر بوده است (قرآن ۳۰/۲). در باب احکام و شروط خلافت رجوع شود به: ماوردی، الاحکام السلطانیة، قاهره ۱۲۹۸؛ ابن-خلدون، مقدمه، بیروت ۱۹۵۶؛ ابن حزم، الفصل ج ۲، قاهره ۱۳۲۷؛ محمد رشیدرضا، الخلافه، قاهره ۱۹۲۳.

Von Kremer, *Geschichte der Herrschenden Ideen Des Islam*, 2 te Ausgabe 1961/392-455.

Barthold: *Khalif i Sultan*, 1912.

Rosenthal, *Political Thought in Islam*.

و بحث و انتقاد راجع به نظر بارتولد در باب خلیفه و سلطان در:

Der Islam, VI, 1916/350.

۱۲۴. طه حسین، الشیخان/۱۱۶.

۱۲۵. ابن اثیر، الکامل، طبع مصر ج ۳/۳۲-۳۱.

Goldziher. *Dogme et loi*/112-13 ۱۲۶

ibid./254 ۱۲۷

۱۲۸. البته احتیاج مادی که از لوازم وضع اقتصادی عربستان بوده است از عوامل عمده هجوم اعراب بشمارست. از بلاذری (فتوح/۱۵۷) برمی آید که ابوبکر در فرستادن لشکر به شام آنها را مخصوصاً بوسیله امید دادن به غنائم تشویق کرد و از جواب رستم به مغیره بن شعبه نیز (فتوح/۵۷ - ۲۵۶) چنین استفاد می شود که محرك تاخت و تاز اعراب گرسنگی آنها پنداشته می شده است. و همین معنی است که در یک شعر از حماسه ابوتمام (۷۹۲) آمده است:

فما جنة الفردوس هاجرت تبغی ولكن دعالك الخبز احسب والتمر

نیز رجوع شود به: Caetani, *Annal* II/399-405, 543.

Goldziher, *Dogme*/113.

۱۲۹. مجال زندگی تعبیر است از آنچه جنگ بارگان عصر ما آن را Lebensraum خواندند و بهانه می شد برای خونریزیهای شرم انگیز موسوم به جنگ جهانی دوم.

Goldziher, *Dogme*/114 ۱۳۰

۱۳۱. برای بحث و تدقیق بیشتر در باب علل سقوط ساسانیان رجوع شود به: عبدالحسین- زرین کوب، دلقون سکوت، چاپ دوم، طهران ۱۳۳۶؛ سعید نفیسی، «علل انقراض تمدن ساسانی»، مجله پیام نوین، طهران ۱۳۳۷.

Caetani, «La Cause della decadenza dell'impero Sassanido alla Vigilia dell'Invasione araba» in *Rivista Stor - Crit. delle Sc. teol.*, 1907.

۴

هرب در ایران

۱. در باب نقد روایات سیف بن عمر رجوع شود به:
Wellhausen, *Skizz. und Vorarb.* VI/3-7, 76-78, 81-83, 101-103.
اهل حدیث نیز غالباً او را چندان ثقة نمی دانسته اند چنانکه ابن حجر در تهذیب نقل می کند که او را تضعیف کرده اند. نیز مقایسه شود با: احمد امین، *ضعی الاسلام* ۲/۴۳-۴۴۲.
مرتضی العسکری، *عبدالله بن سبأ*، نجف/۱۹۵۶ مخصوصاً ص ۲۵-۱۷.
۲. *تجاذب الامم* ج ۷/ ص ۲۱-۳۲۵ همچنین این واقعه را در مورد مثنی بن حارثه در دوره بعد از عزیمت خالد به شام هم آورده اند. مقایسه شود با: ابن اثیر، *الکامل*، ج ۲/۲۸۵.
۳. اینگونه مفاخرات در شعر کسانی مثل اعشی بن ربیعہ، حنظلة بن ثعلبه، و سويد بن ابی کاهل بلکه حتی در کلام ابوتمام طائی نیز آمده است. مثلاً رجوع شود به طبری ۱/۱۳۰۷-۱۰۱۶.
۴. در دیوان منوچهری (دبیرسیاقی، چاپ دوم/۱۱۹) آمده است:
شنیدم که اعشی به شهر بمن شد
سوی هوزد بن علی الیمانی
۵. رجوع شود بالاتر، فصل سابق، یادداشت شماره ۱۱۱
۶. *EI (2), tome I/969-73*: چون احساء قصبه بحرین بوده است بحرین را گاه به همین نام احساء هم می خوانده اند. در دوره قبل از اسلام بحرین مخصوصاً شامل عربستان شرقی و قطیف بوده است. تسمیه امروز بحرین تازه است: *EI (i), 1/212*, *EI (2) vol. 1/970*
۷. *Justi, Iranisches Namenbuch/293*
۸. *Kramers, «al-Obolla», EI (I) Vol III/1036*
۹. رجوع شود به *فادلسنامه* ابن بلخی/۱۱۶ مقایسه شود با: *دو قرن سکوت* /۴۳۳
Wellhausen, Skizz. und Vorarb. VI/40.
۱۰. تاریخ گزیده، طبع دکتر عبدالعسین نوائی، ۱۷۱.
۱۱. ابن اثیر، کامل، طبع مصر، ج ۲/۲۶۵.
۱۲. بلاذری، فتوح، ۲۴۴.
۱۳. *Wellhausen, Skizz. und Vorarb.* VI/41
۱۴. در باب شهر انبار و اهمیت آن رجوع شود به:
Herzfeld, Samarra/12

Maricq et Honigmann, *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*,
Bruxelle 1953, p. 116-17.

Pauly-Wissova, I/1780-95.

۱۵. باقوت، معجم البلدان، بیروت ج ۴/۷۷-۱۱۷۶ مقایسه شود با: .

Le strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*/65.

۱۶. دومة الجندل جایی بوده است در سر راه مدینه به شام که در واقع صحاری عربستان مرکزی را به جبال حوران و سوریه می پیوسته است. رجوع شود به: حافظ وهبه، جزیره العرب فی القرن العشرين، قاهره ۱۹۵۶/۳۵ و ۶۷.

۱۷. خبر حج رفتن خالد از بیراهه مشهور است، ابن اثیر هم (ج ۲/۲۸۲) نقل کرده است؛ مع ذلك صحت آن محل تأمل است مخصوصاً این که ابوبکر با وجود مراقبتی که در این قبیل کارها داشته است ازین حج او تا هنگام بازگشت خبر نیافته باشد بسیار بعیدست.

۱۸. در باب اختلاف روایات راجع به جانشینان پرویز و شیرویه رجوع شود به:

Spiegel, *Eranische Alterthumskunde* Vol 3/528-32.

دخت زنان یا شاه زنان همان است که بوراندخت خوانده می شود. نیز رجوع شود به: فولدکه، ۱۳۹۹/یوستی/۸۷. (آلمانی)

۱۹. باقسیانا ناحیه یی بوده است در سرزمین سواد. باروسما هم دو ناحیه بوده است: سفلی و علیا که هر دو ناحیه در حوالی سواد بغداد واقع بوده است. رجوع شود به: معجم البلدان ۱/۳۲۵ لسترنج، مرذمینه ای خلافت (انگلیسی)/۷۵.

۲۰. واقعه جسر به موجب خبر سیف در ماه شعبان سال ۱۳ هجری روی داده است. به روایت دیگر در آخر رمضان آن سال. اما ابن اسحق آن واقعه را به سال ۱۴ نسبت داده است.

۲۱. در باب قاتل مهران روایت مشهور آن است که يك غلام نصرانی بوده است. رك ابن اثیر ۲/۳۵۴. به موجب روایت دینوری، اخبار الطوال/۱۱۰/۱ مثنی خود مهران را کشت. یعقوبی نقل می کند که منذر بن حسان او را زخم زد و از اسب بزیز افکند و جریر این عبدالله در رسید و سرش را برید. یعقوبی، ج ۲/۱۲۱.

۲۲. نام این عرب در بعضی روایات قطیبة بن قتادة السدوسی آمده است. رجوع شود به کامل ۲/۳۳۸.

Wellhausen, *Skizzen*. VI, 94-113; Veccia Vaglieri, *EI* (2), I/716-17. ۲۳

۲۴. تاریخ گزیده، طبع طهران/۱۷۱.

۲۵. ابن اثیر ۲/۳۱۷.

۲۶. طبری ۲/۲۳.

۲۷. مقایسه شود با: دو قرن سکوت، چاپ دوم/۵۱-۴۷.

۲۸. برای نمونه این مذاکرات رجوع شود به: اخبار الطوال/۱۱۶-۱۱۵/۱ ابن اثیر ج ۲/۳۱۵.

۲۹. بلاذری، فتوح/۲۶۰.

۳۵. در اخبار فتوح نام قعقاع بن عمرو بسیار ذکر شده و حتی بعدها نیز در جنگ صفین نام او آمده است. در باب او بی تردید مسامحه و مبالغه بسیار شده است مع ذلك در این که وی وجود داشته است تردید نیست.
۳۱. کامل ابن اثیر ۲/۳۳۶.
۳۲. بلاذری، فتوح/۲۶۲.
۳۳. در باب کوئی و محل آن رجوع شود به: معجم البلدان، طبع بیروت ۴/۸۸ - ۴۸۷؛ لسترنج (انگلیسی)/۶۸-۶۹.
۳۴. ابن خردادبه، الممالک والممالک، لیدن ۱۸۸۹/۱۶۲.
۳۵. ثعالبی، غرر الاخبار/۷۲۲ حمزه، منی ملوک/۳۶.
۳۶. اخبار الطوال/۲۱-۱۲۵؛ طبری/۲/۱۲۴.
۳۷. طبری ۲/۱۲۵؛ ابن اثیر ۲/۳۵۸.
۳۸. ابن اثیر ۲/۳۶۱؛ ایران در زمان ساسانیان /۴۹۶.
۳۹. دو قرن سکوت، چاپ دوم/۵۸-۶۵.
۴۰. در باب این اندیشه عزیمت عراق که برای عمر پیش آمد و جهات انصراف او - رجوع شود به ابن اثیر، ج ۲/۲۱۰-۲۰۹.
۴۱. در باب این گنج نغارگان بعضی از مورخین شرحهایی نوشته اند که افسانه آمیز است. رجوع شود به: اخبار الطوال/۱۳۱-۱۳۰.
۴۲. ابن اثیر، ج ۳/۸.
۴۳. Wellhausen, *Skizzen* /83, 102-104

۵

مورالی و نهضتیا

۱. طبری ۳/۲۶۳؛ کامل ۳/۷؛ گفته اند وی ایرانی بود که پیش از اسلام در جنگ بدست رومیها اسیر شده بود و به آیین نصاری گرویده. بموجب بعضی روایات نیز گفته اند یهودی بود. تاریخ گزیده، طبع طهران /۱۸۳.
۲. مطابق روایت جاحظ (العثمانیه /۱۲۶) طرفین عدی در طی قطعه‌یی عمر را و قتل هر مزان خوانده است. در هر حال هر مزان نیز مثل ابولؤلؤ و غلام نبیطی متهم به مداخله

- در توطئه قتل عمر و یا اطلاع از آن بوده است. نیز رجوع شود به: المصعب الزبیری، نسب قریش، طبع دارالمعارف ۱۳۷۲/۳۵۵.
۳. در باب تفصیل این روایت که حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق آورده است رجوع شود به حواشی ابن اثیر، طبع مصر، ۹۴/۳.
۴. جاحظ، العثمانیه (مصر ۱۹۵۵)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون / ۲۴۲.
۵. Noeldeke-Schwally, *Gesch. Quran* II, 47-119.
۶. «Levi della Vida», *Sh. EI*/617
۷. Lammens, *Calife Omayyade*/113-15
۸. Cactani, *Annal*, 36 A.H
۹. Veccia Vaglieri, *EI*(2), Tome, II/427
۱۰. فادسنامه ابن البلخی / ۱۱۶.
۱۱. بلاذری / ۳۰۶، ۳۱۵.
۱۲. فادسنامه ابن البلخی / ۱۱۶ مقایسه شود با: دو قرن سکوت / ۲۳.
۱۳. فادسنامه ابن البلخی / ۱۱۷.
۱۴. بلاذری، فتوح / ۳۱۸.
۱۵. بلاذری، ۵۷۵ مقایسه شود با: قزوینی، بیست مقاله / ۱۰۷.
۱۶. تاریخ یعقوبی ج ۲/ ۸۱-۱۷۶ مقایسه شود با: شرح ابن ابی الحدید، مصر ۱۳۲۹ ج ۲/ ۶۳ و ۷۶.
۱۷. Brockelmann, *History of The Islamic Peoples*/78
۱۸. رجوع شود به: براون، تاریخ ادبی ایران، جلد اول، ترجمه فارسی / ۳۳۹.
۱۹. ولهوزن، الشیبه و الخوارج، ترجمه عربی / ۱۸۶.
۲۰. خربوطلی، تاریخ العراق تحت الحكم الاموی / ۴۸-۱۴۰.
۲۱. در باب موالی که همراه مختار بوده‌اند و ذکر آنها در اخبار راجع به مختار مکرر آمده است رجوع شود به: M. Watt, *JRAS*, 1960/163.
۲۲. اخبار الطوال / ۳۵۲ خربوطلی، تاریخ العراق / ۱۴۷؛ مقایسه شود با: دو قرن سکوت / ۸۹.
۲۳. *EI* (1) tome 1/215-17 دو قرن سکوت / ۹۲-۹۳.
۲۴. عمدة الطالب / ۷۵-۷۸.
۲۵. مسعودی، مروج الذهب ج ۲/ ۱۸۱؛ مقایسه شود با: محمد ابوزهره، الامام زید / ۵۱.
۲۶. M. Watt, *JRAS*, 1960/169-70.
۲۷. Lammens, *Calife Omayyade* / 119-23
۲۸. Tritton. *Musl. Theology*/43
۲۹. اسفرائینی: التبصیر فی الدین / ۲۶ که فقط نجدات را از اعتقاد به این قول مستثنی شمرده است.

۳۰. Tritton, *Musl. Theol.* pp. 35,38
۳۱. Goldziher, *Dogme et loi*/162
۳۲. Von Kremer, *Gesch. der Herrsch. Ideen* / 360
۳۳. دمخفی نماند که اهالی ولایت طالقان همیشه از محبان شاه ولایت بوده‌اند و از ائمه اهل بیت احادیث بسیار در فضایل این طالقان و اهالی آنجا وارد شده و در بیان احوال علی علیه السلام از کتب کشف الغمه مسطور است که روی ابن اعثم الکوفی فی کتاب الفتوح عن امیر المؤمنین انه قال ویجا للطلالقان فان الله تعالی بها کنوزاً لیست من ذهب ولا فضة ولكن بهار رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته و هم انصار المهدي فی آخر الزمان» مجالس المؤمنین / ۴۲ و بستان السیاحه / ۳۸۲.
۳۴. از آنجمله است دست اندازیهایی اعراب در عهد کودکی شاپور ذوالاکتاف. رجوع شود مثلاً به تاریخ بلعمی، چاپ طهران / ۹۵۵ - ۹۵۴؛ فادسنامه ابن البلخی / ۵۳ طبع سید جلال طهرانی. نیز مقایسه شود با ابن اثیر (بولاق) ج ۴ / ۴۹ بلاذری / ۱۳۸۶، ۳۹۲.
۳۵. Wellhausen, *Arabische Reich*/307
۳۶. طبری ۵۱/۳ و ۶۲.
۳۷. فادسنامه ابن البلخی / ۱۱۱.
۳۸. تاریخ قم / ۲۶۵.
۳۹. تاریخ سیستان / ۸۲.
۴۰. تاریخ قم / ۲۵۲ و ۲۶۲.
۴۱. ایضاً / ۵۶-۲۵۲.
۴۲. ایضاً / ۲۲۷.
۴۳. تاریخ بغداد، طبع مدرس رضوی / ۴۸.
۴۴. تاریخ بغداد / ۲۸؛ در باب سرودی که اهل بخارا راجع به عشق سعید و خاتون بخارا ساخته بوده‌اند جای بحث در اینجا نیست. يك پاره از این سرود را که تاکنون گمان می‌رفت بکلی از میان رفته است نگارنده پیدا کرده است. رجوع شود به مقاله اینجانب تحت عنوان «سرود اهل بخارا»، مجلهٔ یفما، سال ۱۱ / شمارهٔ ۷.
۴۵. در باب سیابجه و زط رجوع شود به:
- Gabriel Ferrand, «Sayabidja», *EI* (I), Vol IV / 206-208.
- Gabriel Ferrand, «Zott», *EI* (I), Vol IV / 1305-1306.
- و راجع به دلیل مراجعه شود به: Minorsky, *EI* (2), Vol II.
۴۶. مثلاً رجوع شود به فردوسی المهرشدیه / ۱۵۷-۱۵۶ و ۱۸۵.
۴۷. مثل اعتقاد به فال، خواب، جن و دیو که خرافات قدیم در این ابواب همچنان نزد عامه باقی ماند. مقایسه شود با: Spuler, *Iran in Früh-Isl. Zeit* / 161-63
۴۸. در باب جن رجوع شود به مقالهٔ نولدکه راجع به اعراب در دائرة المعارف هنتگی

- ۶۶۹-۷۱/۱ و مقالات (2) *EI*؛ همچنین مقایسه شود با مقاله نگارنده به نام «جن»
مجله سخن ۱۱/۵۵-۹۴۴
۴۹. در باب سوشیان و بعضی از مآخذ راجع به او رجوع شود به:
Jackson, Zoroastrian Studies / 150
- و همچنین به رساله پوردادود بهمین نام سوشیانت.
۵۰. راجع به «نعمان حکیم» نگارنده را سلسله مقالاتی است بهمین عنوان که در مجله دنیا
سال سوم چاپ شده است.
۵۱. در باب استعمال بنی ساسان به معنی گدایان رجوع شود به فرهنگ آندراج، و ذیل
قوامیس العرب دوزی، و همچنین به:
Kramers, «Sasan», EI (1) Vol IV / 185.
۵۲. عبارت ترجمه ایست مأخوذ از قطعه پهلوی اندر آمدن شاه بهرام. برای اصل قطعه و
ترجمه های آن رجوع شود به دوقرن سکوت / ۱۱۸؛ روح شعوبی که در این قطعه
پهلوی هست البته بارزست.
۵۳. قصه سنجانا منظومه ایست به فارسی اثر بهرام کیتباد نوساری که آن را به سال ۹۶۹
بزد گردی نظم کرده است و در طی آن سرگذشت مهاجرت پارسیان را از ایران به سرزمین
هند، از روی روایات منقوله قدیم بیان داشته است. برای اطلاعات بیشتر در این
باب رجوع شود به رساله پوردادود، موسوم به ایوانشاه، در باب مهاجرت پارسیان
به هند.
۵۴. دهب یادبو (Div) جزیره ای در جنوب شبه جزیره کاتیاوار بوده است.
۵۵. پوردادود، ایوانشاه / ۱۸ مقایسه شود با:
Jackson, Zoroastrian Studies / 116, 181-83.
۵۶. *Marquart, Iranschah / 68, 133*
- Chavannes, Documents sur les Tou-kien occidentaux / 258.*
۵۷. در باب مولی و انواع مختلف ولاء و موالاته، در کتب فقه و لغت و ادب اطلاعات بسیار
بدرست می آید. خواننده ای که اطلاعات مبسوط می خواهد از جمله به مراجع ذیل نگاه
کند:
- جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، الجزء الرابع، ۱۹۲۷.
- احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الاول، ۱۹۳۳.
- محمد الطیب التجار، المولی فی العصر الاموی، قاهره، ۱۹۴۹.
- الخربوطلی، تاریخ العراق فی ظل الحكم الاموی، ۱۹۵۹.
- Goldziher, Muh. Stud. I / 140.*
- Levy. An Introduction to The Sociology of Islam, I / 117-27.*
۵۸. نظیر این شعر بهار در حق شخصی به نام عمرو که خود را منسوب به عرب می کرده:
ارفق بعمرو اذا حرکت نسبته
فانه عربی من قواریرا

- در کلام او و دیگران کم نیست. مقایسه شود با ضحی‌الاسلام ج ۱/۳۷.
۵۹. الخربوطلی، تاریخ العراق/۲۵۲.
۶۰. العقد الفرید ۳/۳۱۴.
۶۱. الخربوطلی، تاریخ العراق/۱۷۰.
۶۲. برای داستان نقل دیوان و مأخذ آن رجوع شود به دو قرن سکوت / ۱۵-۱۱۳.
۶۳. الخربوطلی/۲۵۵.
۶۴. دنت، جزیه در اسلام، ترجمه فارسی / ۲۰۸-۲۰۷.
۶۵. Barthold, *Turkestan/ 189-90*
۶۶. *Turkestan /192*
۶۷. دو قرن سکوت / ۲۵-۳۴۳
۶۸. این که جزیه برای طبقات عامه تحمیل تازه‌یی نبود محقق است چون این طبقات در عهد ساسانیان هم بهر حال جزیه‌یی می‌پرداخته‌اند در صورتیکه نجبا و موبدان و طبقات خواص از مالیات سرانه معاف می‌بوده‌اند. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به: کریس‌تسن، ایران در زمان ساسانیان / ۳۹۰.
- دنت، جزیه در اسلام / ۲۶-۲۵.
۶۹. برای قول شعوبیه در این ابواب رجوع شود مخصوصاً به العقد الفرید ج ۲/۸۹-۸۶.
۷۰. واهل القرى کلهم یدعون بکسری قباذنا این النبط مسعودی، التنبیه والاشراف / ۳۵؛ مقایسه شود با: محاضرات الادباء ۲/۲۲۳.
۷۱. ابن عبدربه، العقد الفرید ۲/۹-۸۶.
۷۲. جاحظ، البیان والتبیین ۳/۶ و مقایسه شود با ضحی‌الاسلام، ج ۱/۶۷.
۷۳. اغانی ۴/۱۲۵؛ مقایسه شود با: ضحی‌الاسلام ۱/۳۰.
۷۴. برای متن عربی این شعر رجوع شود به مجمع الادباء ۱/۳۲۳.
۷۵. جاحظ، البیان والتبیین. ۳/۲۰۶؛ مقایسه شود با بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه زاخانو / ۱۹۷.
۷۶. ابن قتیبه، کتاب العرب، ضمن رسائل البغاء / ۲۷۰.
۷۷. ضحی‌الاسلام ۱/۷۶-۷۴.
۷۸. برای مراجع بیشتری در باب شعوبیه نگاه کنید به:
- Spuler, *Iran in Frueh Islamischer Zeit* [225-37].
۷۹. ابوهاشم عبدالله پسر محمد حنفیه بموجب اخبار به دربار سلیمان بن عبدالملک رفت و خلیفه او را مسوم کرد. در یازگشت از شام ابوهاشم به حمیمه رفت و همانجا وفات یافت. گویند حق امامت را به محمد بن علی که آنجا می‌زیست وا گذاشت و بعد از درگذشت او اتباعش که هاشمیه خوانده می‌شدند محمد بن علی را امام خویش شمردند. اگرچه این خبر از رنگ تمايلات عباسیه خالی نیست، بهر حال شروع دعوت عباسیه بلافاصله بعد از وفات ابوهاشم بوده است. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به:
- Moscatti, «il testamente di Abu Hasim» in RSO 1952

۸۰. رجوع شود به: Van Vloten, *Recherches*/ 45-46 مقایسه شود با: ابن فقیه ۳۱۵/

۸۱. حکایت حیلۀ ابو مسلم برای وصول به ابراهیم امام که در زندان اموی بود، و سؤال کردن از او که اسانت وی را به کد سپرده است و دقتی که در مخفی نگهداشتن نام امام عباسی هنگام دعوت و اخذ بیعت بنکار می رفته است با رنگ مبالغه آمیزی در بعضی تواریخ آمده است. مع هذا شك نیست که از بیم انشاء این سر ناچار در اخفاء دعوت سعی بسیار می شده است.

۸۲. مخصوصاً بعد از وصول به خلافت بود که مدعی شدند خلافت و امامت میراث بوده است و بعد از پیغمبر به عموی عباس می رسیده است. رجوع شود به:

M. Watt. *JRAS*, 1960/171.

Wellhausen, *Arab. King*./514

۸۳. رجوع شود به: Van Vloten, *Recherches*/30

Barthold, *Turkestan*/190-93

۸۴. مقایسه شود با: Barthold, *Turkestan*/190

۸۵. مثل اینکه گفته می شد عین بن عین بن عین میم بن میم بن میم را خواهد کشت یعنی که عبدالله بن علی بن عبدالله مروان بن محمد بن مروان را هلاک خواهد کرد.

Van Vloten, *Recherches*/57.

۸۶. بعضی روایات فقط از يك سفر ابو مسلم یاد کرده اند. رجوع شود به:

Wellhausen, *Arab King*./521.

۸۷. در باب منشاء علم و جامه سیاه رجوع شود به: دوفون سکوت / ۳۶۲

۸۸. راجع به جنر و ملاحم بعضی اطلاعات در مقاله این جانب در باب «قال واستخاره» آمده است. سخن ۱۳/ ۶۰-۵۴۵

۸۹. تئوفانس (Theophanes) این سیاه جامگان را سیاه پوشان خوانده است و در تکمله ایزیدور (Isidori Hispan) نام آنها دیوان سیاه آمده است:

Wellhausen, *Arab King*./533.

۹۰. این روایت از تئوفانس است. رجوع شود به: Wellhausen, *Arab King*./535.

۹۱. این قطعه را بنا بر مشهور نصر بن سیار برای اعراب ربیع که در خراسان بوده اند و به هواداری کرمانی با سایر اعراب منازعه و دشمنی داشته اند سروده است. اصل شعر در اخبار الطوال / ۳۰۷ و عقدا لفرید / ۲ / ۳۵۹ ذکر شده است و بدینگونه است:

ان یغضبوا قبل ان لاینفع الغضب	اهلج ربیعه فی مرو و اخصوتها
کان اهل الحبا عن فعلکم غیب	ما بالکم تلحقون العرب بیکم
معن تأشب لادین ولا حسب	وتترکون عدوا قد اظلمکم
ولاصمیم الموالی ان هم نسبوا	لیسوا الی عرب منافع فهم
عن الرسول ولا جاءت بها کتب	قدماً یدیتون دینا ما سمعت به
فما ن دینهم ان تقتل العرب	فمن یکن سائلی عن اصل دینهم

ایضاً مقایسه شود با ابن اثیر ۳۰۴/۴.

۹۴. در طی این خطبه می گوید: یا اهل خراسان هذه البلاد كانت لایاءکم [الاولین] و کاتوا ینصرون علی عدوهم لعدلهم وحسن سیرتهم حتی بدلوا وظلموا فسخط الله عزوجل علیهم فانزع سلطانهم وسلط علیهم اذل امته کانت فی الارض عندهم فغلبوهم علی بلادهم وکانوا بذلك یحکمون بالعدل ویوفون بالعدل ینصرون المظلوم ثم بدلوا وغیروا و جاروا فی الحکم و اخافوا اهل البر والتقوی من عتره رسول الله صم فسلطکم علیهم ینتقم منهم بکم لتکونوا اشد عقوبة لانکم طلبتموهم بالثار. ابن اثیر، ۳۱۳-۳۱۴/۳.

۹۵. اخبار الطوال ص ۳۰۷ مقایسه شود با: دو قرن سکوت ۳۶-۱۳۵.

۹۶. ابن اثیر ۳۰۴/۴؛ مقایسه شود با جوامع الحکایات، چاپ خاور/۳۸۵.

۹۷. بعضی روایات- مثلاً روایت عمرانی در کتاب الانباء فی اخبار الخلفاء که می گوید ابو مسلم یاسپاه خراسان به عراق آمد و در جلوس سجاح و در جنگ با بنی امیه حاضر بود با آنچه اکثر مورخان گفته اند سازگار نیست و ظاهراً از قصص ابو مسلم نامه هاست.

۹۸. تفصیل این داستان در الانباء فی اخبار الخلفاء عمرانی آمده است و اصل روایت را دیگران- مثلاً ابن اثیر- نیز ذکر کرده اند و شاعری هم درین باب گفته است:

قد فتح الله مصر عنوة لکم
فلاک مقوله هر بجزیره
واملک الفاجر الجعدی اذ ظلما
وکان ربک من ذی الکفر منتقماً

۹۹. تاریخ بغداد ۱۷۲/۱؛ مقایسه شود با: Barthold, *Turkestan*/195.

Barthold, *Turkestan*/195-96

۱۰۰

۱۰۱. این بیت در الاغانی (۸۴/۱۶) آمده است:

بالت جور بنی مروان عادلنا
ولیت عدل بنی العباس فی النار

Van Vloten, *Recherches sur la domination arabe*/69.

۱۰۲. دو قرن سکوت /۱۳۹.

Noelcke, *Sketches from Eastern History*/118

۱۰۳

۱۰۴. دینوی، اخبار الطوال /۳۱۸ و ابن اثیر ۳۴۶/۳.

۱۰۵. ابن خلکان ۳۳۰/۲؛ ابن اثیر ۳۵۵/۴، هودج الذهب ۲۲۶/۲.

۱۰۶. ابن خلکان ۳۲۶/۲.

Barthold, *Turkestan*/193

/۱۰۷

۱۰۸. /مجموع النوادیح والتحصی/۳۱۵

۱۰۹. /رجوع شود به: Van Vloten, *Recherches* /68؛ مقایسه شود با: براون، تاریخ

ادبی ایران، ترجمه فارسی، ج ۱/۳۵۸.

Noelcke, *Sketches from Eastern Hist.*/118 /۱۱۰

Barthold, *Turkestan*/199 /۱۱۱

۱۱۲. /الفهرست، چاپ مصر/۲۸۳؛ مقایسه شود با الفرق بین الفرق، طبع زاهد

الکوثری/۱۵۵ و التبصیر اسفراہنی/۱۱۲.

۱۱۳. درین باب رجوع شود به عقیده نولد که که بحق درین قضیه باتردید می نگرد:
Noeldeke, Sketches/118.
۱۱۴. روایتی که می گوید اعراب پسر سبباد را کشتند و گوشت او را به پدر خوراندند، یادآور داستان اژدهاگ و هارباگ است و افسانه آمیز می نماید. برای اصل روایت رجوع شود به: ددقون سکوت/۵۰ - ۱۴۹.
۱۱۵. سیاست نامه/۱۵۶.
۱۱۶. ابن اثیر، ۵/۵۳.
۱۱۷. آثارالباقیه، طبع زانانو / ۲۱۱، مقایسه شود با: براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱/۲۷۳.
۱۱۸. تاریخ بغداد/ ۷۷؛ مقایسه شود با بیرونی، آثارالباقیه ۲۱۱؛ مقایسه شود با تعلیقات ریچارد فرای بر ترجمه انگلیسی تاریخ بغداد/ ۱۴۳ و همچنین به: لاکهارت، نادرشاه (انگلیسی) / ۳۲.
۱۱۹. بیان الادیان، باب پنجم، فرهنگ ایران زمین ۱۰/۲۹۳.
۱۲۰. تاریخ بغداد/ ۸۸-۸۷؛ مقایسه شود با: بیرونی، آثارالباقیه/ ۲۱۱ و ابن اثیر ۵/۵۸ و ابن خلکان ۲/۲۷-۲۲۶.
۱۲۱. ددقون سکوت/۱۸۱.

۶

دنیای هزارویک شب

۱. جاحظ، البیان ۳/۲۵۶ مقایسه شود با: *Sachau, Chronology/197.*
۲. رک ۱۷۱-۷۳، *Creswell, Early Muslim Arch./171-73*؛ نیز مقایسه شود با: *El(2), tome I/921*
۳. شاید برای آنکه یادآور دارالسلام باشد در قرآن: (انعام) ۶/۱۲۷ (یونس) ۱۰/۲۲، یا از باب تفاعل به سلام وصلح در آن!
۴. *Darmesteter, Coup d'oeil sur l'histoire de la Perse, Paris 1885, /34*
۵. *Noeldeke, Sketches from East./107*
۶. *Spuler, The Muslim World, part 1/49-50*
۷. *Noeldeke, Sketches. /114-115*

- Barthold, *Turkestan*./197 .۸
- Kremer, *Streifzuege*/32,33 .۹
- Spuler, *Iran in Erkeh*./45 .۱۰
- Noeldeke, *Sketches*./134 .۱۱
- Spuler, *Muslim World*, part 1/58 .۱۲
۱۳. اگرچه شهرت نخست اوتاحدی ناشی از کثرت طمع و توقع اطرافیان نیز بود. برای توضیح بیشتر درین باب رجوع شود به: Noeldeke, *Sketches*/ 132-33؛ جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی* ۱۵۱/۲.
۱۴. درباره بوزینه زبیده و منشأ اخبار آن رجوع شود به: ددقون سکوت / ۲۰۳-۲۰۴.
۱۵. مثلاً رجوع شود به اغالی ۱۷۸/۳؛ *مروج الذهب* ۲۷۴/۲؛ *الامامة والحیاسة* ۱۸۷/۲؛ مقایسه شود با سنگدلی و سختی او در باب برامکه که اخیر آن معروف است.
۱۶. ابی نواس می گوید:
- | | |
|-----------------------------|------------------------------|
| سخرالله للامین مطایبا | لم تسخر لصاحب المسحراب |
| فاذا مارکابه سرن برا | مار فی العما راکباً لیث شهاب |
| عجب الناس اذ رأوک علی صو | رة لیث تمر مر السحاب |
| سبعوا اذ رأوک سرت علیه | کیف لو ابصروک فوق العقاب |
| ذات زور و منسر و جناحین | تشق العیاب بعد العیاب |
| تسبق الطیر فی السماء اذ اما | استعجلوها بجینة و ذهب |
- رجوع شود به جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی* ۱۳۲/۲.
۱۷. ابن اثیر، کامل ۲۸۷/۵؛ و بنا بر مشهور همین اهانت که متوکل در حق علی روا می داشت پسرش منتصر را با اودشمن کرد. در باب دلکتهای دربار متوکل نیز رجوع شود به مسعودی، *مروج الذهب* ۷۳/۲-۳۷۲.
۱۸. ابن اثیر ۳۴۶/۲.
۱۹. ابن اثیر ۴۳/۵.
۲۰. جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی* ۶۲/۲.
۲۱. راجع به اسباب عمده بی که درین دوره موجب جمع ثروت می شد رجوع شود به: جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی* ۱۰۳/۲.
۲۲. اتلیدی، *اعلام الناس* / ۹۸.
۲۳. ابن اثیر ۱۱۲/۶.
۲۴. اغالی ۱۸۴/۳.
۲۵. Goldziber, *Dogme et loi* / 121-24؛ عبدالحسین زرین کوب، *ادشلی میوات هوویه* چاپ اول/۱۳-۱۲.
- Goldziber, *Dogme*./122 .۲۶

۲۷. ابن نعیم، حلیة الاولیاء (مصدر ده مجلد ۳۸-۱۹۳۲) ج ۲/۲۰-۱۳۷؛ مقایسه شود با:
ابو محمد عبدالله بن عبدالعزیز، سیرة عمر بن عبدالعزیز / ۱۲۳ و ۹۵.
۲۸. دینوری، الامامة والسیاسة ۱۸۰/۲ و ۱۷۶.
۲۹. ایضاً، ۱۷۲/۲.
۳۰. ایضاً، ۱۸۷/۲.
۳۱. ابشهی، المستطرف ۱/۱-۷۱-۷۵؛ مقایسه شود با: تلبیس ابلیس / ۱۵۲.
۳۲. Meier, El (2). Tome 1/1284
۳۳. عوارف المعارف / ۱۱۸؛ مقایسه شود با: تلبیس ابلیس / ۲۸۴.
۳۴. ابن خلکان، وفيات الاعیان ۳/۲۱۵.
۳۵. از آنجمله است حکایت شبلی (در تذکرة الاولیاء ج ۲/۱۶۵) «نقل است که شبلی سردابه‌ی
داشتی در آنجا همی شدی و آغوشی چوب یاخود بردی و هر گاه که غفلتی به دل او در
آمدی خوبستن بدان چوب همی زدی و گاه بودی که همه چوبها بشکستی، دست و
پای خود بر دیوار همی زدی.»
۳۶. غزالی، فیصل المتفرقه / ۵۵؛ و مقایسه شود با رساله فی تصحیح لفظ الزندیق تألیف
ابن کمال پاشا، مانی و دین‌داد / ۱۵-۳۰۶. رساله ابن کمال پاشا درین باب البته
معتبر نیست چون قصد او این بوده است که نشانهایی از زندقه بیان کند که آن نشانها
باشخص معینی که منظور او بوده است متطبق باشد.
۳۷. رساله ابن الفارح / ۲۷-۲۴.
۳۸. Runcimann, Manicheisme Medieval/57
۳۹. *ibid.*/54
۴۰. Goldziher, "Sālih ibn Abdal Kuddus und das Zandkthum,"
9th intern. Cong. of or. London 1893.
- مقایسه شود با: Bevan, "Manicheism" in *Hastings*, Vol. 8/401
۴۱. رجوع شود به ابن معتز، طبقات الشعراء / ۲۴؛ مقایسه شود با امالی سید مرتضی
۱/۱۰۳-۸۸ و لسان المیزان ۳/۷۴-۱۷۲.
۴۲. قاسم الزیدی، کتاب الرد علی الزندیق / ۲۹، ۳۰، ۳۱.
۴۳. ابن الندیم، الفهرست / ۴۶۸.
۴۴. بیرونی، ممالک الهند / ۷۶.
۴۵. در باب اختلافات بین مانویه و طرز فعالیت و دعوت آنها در عهد خلفا رجوع شود به
الفهرست / ۶۸-۴۶۶ و مقایسه شود با: Vajda, in *RSO*/1938.
۴۶. رجوع شود به: الاغانی ۱۸/۲۰۰.
۴۷. Vajda, *RSO*/1938
۴۸. الاغانی ۱۱/۷۱؛ مقایسه شود با: Vajda, *RSO* / 1938
۴۹. حمزة اصفهانی، شرح دیوان ابی نواس / ۳ ورق ۱۹۷، نسخه ۴۸۴۱ کتابخانه ملی

- پاریس؛ رجوع شود به: مالی ددیناد / ۳۳۵.
۵۰. فهرست زنادقه در کتاب الفهرست / ۲۳-۲۷۲ و جاحظ / ۲-۵۱-۲۲۷ آمده است. مقایسه شود نیز با: Vajda, ibid
۵۱. Cahen, «Dhimma», in *EI* (2) Vol 2/234-8.
۵۲. از آنجمله است: «من ظلم معاهد و کلفه فوق طاقته فاناحجیجه. بلاذری، فتوح / ۱۶۲.
۵۳. مروج الذهب / ۲-۳۲۷.
۵۴. تاریخ بغداد ۱۸۶/۱۵ مقایسه شود با: خاندان نوبختی / ۲۲
۵۵. مثلاً رجوع شود به عقدا الفرید / ۲-۱۲۵۷ بیان الادیان / ۱۸؛ مقایسه شود با دو قرن سکوت / ۲۲-۳۱۸ و ۲۶-۳۲۵.
۵۶. درین باب رجوع شود مثلاً به ابن حزم، الفصل ۸۲/۱ وما بعده، المواد الملکوت / ۱۹۷ کشف المراد / ۲۲۲؛ مقایسه شود با: الانوار والمراقب یعقوب قرطیبانی، طبع نیویورک ۳۳-۱۹۳۹ باب ۱۵ / ۲۹۴.
۵۷. مثلاً جاحظ، رسالة الرد علی النصارى / ۲۲ و ۲۵. دکتر قمر آریان تفصیل این احتجاجات و مناظرات را در رساله مفصلی جمع کرده است.
۵۸. کجستک ابالیش یا کجستک اباله که عبدالله هم خوانده اند یدک زندیقی مجوس بوده است که بموجب رساله بهلوی مختصری بهمین نام در حضرت مأمون خلیفه با آذر قرنیخ موبد زرتشتی مناظره کرده است. متن بهلوی و ترجمه آن به فرانسوی و انگلیسی منتشر شده است و صادق هدایت نیز آن را به فارسی ترجمه کرده است (۱۳۱۶). نیز مقایسه شود با: دو قرن سکوت / ۲۶-۲۲۵.
۵۹. دینکرت ۳/۲۹۱ و ۴۰۴ مقایسه شود با: de Menasce, *Dankari*/20
۶۰. دینکرت ۳/۴۰۵ مقایسه شود با: de Menasce/21
۶۱. دینکرت ۳/۱۳۵ مقایسه شود با: de Menasce/19
۶۲. شکندگمانیک و چاد شامل فصلی جامع است (۱۱ و ۱۲) در بیان این اعتراضات و احتجاجات. رجوع شود به: de Menasce, *Skand Gumanik Vicer*/122-173.
۶۳. العقاید النسفیة / ۸۵.
۶۴. ابن خلکان، وفيات / ۳-۳۹۶.
۶۵. نوبرگ، مقدمة الانتصار / ۵۸.
۶۶. در باب این ترجمه ها و کیفیت نقل علوم یونانی به عربی رجوع شود به: Aldo Mieli; *La Science arabe*, London 1938.
- De Lacy O'Leary; *How Greek Science Passed to The Arabs*, London 1948.
- عبدالرحمن بدوی، التراث اليونانی فی الحضارة الاسلامیة، ۱۹۲۶.
۶۷. ابن طیفور، کتاب بغداد / ۸۷.
۶۸. ضحی الاسلام / ۲-۵۸-۵۷.
۶۹. بیت الحکمه، که آن را دار الحکمه و خزانه الحکمه هم خوانده اند تا حدی به تقلید از

مدرسه چندینشاپور بوجود آمده بود و در هر حال روح شعوبی در آن بارز بود. مأمون خلیفه از قبرس و قسطنطنیه کتابهای راجع به حکمت و طب یونانی را به این بیت الحکمه جلب کرده بود. برای اطلاعات بیشتر درین باب رجوع شود به:

Sourdel, *EI(2)* Vol 1/1173.

جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی ۲۲۸-۲۹/۳.
احمد امین، ضحی الاسلام ۶۲-۶۵/۲.

Nyberg. «*Mutazila*», in *Sb. EI/422-23* .۷۰

.۷۱. الاغانی ۴۲/۳.

.۷۲. درین باب رجوع شود به: لوسین بووا، برمکیان ۹۳-۱۹۲/۱

J. Horowitz, «*Abbas*», *EI(2)*. Vol 1/14.

.۷۳. درباره لفظ برمک و اشتقاق آن رجوع شود به:

Barthold-Sourdel, «*Baramika*», *EI(2)* Vol 1/1065.

Bailey, *BSOS*, XI, 1943/3.

.۷۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان ۱۸۷/۱.

.۷۵. لوسین بووا، برمکیان ۶۸/۱.

.۷۶. عقدا لفرید ۲۲/۳.

.۷۷. برای تفصیل اسباب نکبت برمکه، مخصوصاً رجوع شود به: دو قرن سکوت ۲۰۳-.

۱۹۲ عبدالمعظم قریب، مقدمه تاریخ برمکه، / قعه - ربط.

.۷۸. لوسین بووا، برمکیان ۹۲/۱.

.۷۹. در واقع شارحان دیوان ابونواس که بمناسبت يك قطعه کنایه آمیز او در حق عباسه از

شوهران اوسخن گفته اند، نام جعفر را نیاورده اند. مناسبت سرگنشت هارون و عباسه

بداستان جذیمة الابرش و خواهرش نیز البته قابل تأمل است. مع هذا هیچ يك از این

دو امر روایت ارتباط جعفر و عباسه را نفی نمی کند.

.۸۰. قطعه ابونواس این است:

واین القادة الساسه

الاقبل لامین الله

لك ان تفقده راسه

اذا ما ناکث سر

و زوجه بهیاسه

فلا تفتله بالسيف

(دیوان ۵۲۰/۱)

ولیکن در متن شعر جای ذکر شوهران عباسه نیست و سکوت شارحان نیز چیزی را

اثبات نمی کند.

.۸۱. لوسین بووا، برمکیان ۲۲-۱۴۱، ۱۴۸.

.۸۲. روزگار برمکیان و داستان سخاوتهای آنها در شعر عضائری هم آمده:

به شعر یاد کند روزگار برمکیان دقیقی آنکه کاشفته شد برواحوال

مقایسه شود با: لوسین بووا، برمکیان ۱۸۸/۱ و گوته، دیوان شرقی.

۸۳. رجوع شود به حکایت عامل معتصم: دوقرن سکوت / ۳۳۶.
۸۴. ایضاً دوقرن سکوت / ۴۱-۳۴۰.
۸۵. تاریخ بی‌حقی، طبع دکتر فیاض / ۱۸-۴۱۶.
۸۶. اغانی / ۱۲ / ۳۶.
۸۷. چهار مقاله، مقاله اول. مقایسه شود با: تجارب‌السلط / ۱۶۲ / تاریخ یعقوبی
۸۷/۳ - ۱۸۶ - ابن طیفور، بغداد / ۱۵-۱۱۴ / مردج‌الذهب / ۲ / ۳۳۴.
۸۸. طبقات‌الاطباء ج ۱ / ۱۲۵.
۸۹. کتاب حاضر / ۳۰۰.
۹۰. اغانی / ۲۰ / ۱۹۲ مقایسه شود با: مسعودی، مردج‌الذهب / ۲ / ۷۳-۳۷۲.
۹۱. بووار، برمکیان / ۹۲.
۹۲. مثلاً رجوع شود به القدالفرید / ۳ / ۵۸-۳۵۷.
۹۳. ابشهی، المستطرف / ۲ / ۷۲-۷۳.
۹۴. تاریخ نیشابود / ۱۲۴.
۹۵. ایضاً، / ۱۲۳.
۹۶. الفخری / ۲۱۳.
۹۷. تاریخ بی‌حقی / ۲۸-۴۷.
۹۸. ابن اسفندیار، / ۱ / ۱۲۲.
۹۹. ابشهی، المستطرف / ۲ / ۸۷.
۱۰۰. القدالفرید / ۱ / ۳۱۲.
۱۰۱. مثلاً رساله‌القصیریة / ۱۲۳، مجمل فصیحی / ۱ / ۲۲۹.
۱۰۲. تاریخ قم / ۶۳-۱۶۲.
۱۰۳. تاریخ نیشابود / ۱۳۰.
۱۰۴. تاریخ سیستان / ۱۸۶.
۱۰۵. حمزه، تاریخ سنی ملوک‌الارض / ۱۲۱ و ما بعد.
۱۰۶. ابن قتیبه، عیون‌الانخبار ج ۴ / ۹۱.
۱۰۷. می گوید (دیوان، قاهره / ۱۹۵۳ / ۶۹۳):
- فان قالوا حرام قل حرام
ولکن اللذاذنی الحرام
۱۰۸. ضعی‌الاسلام / ۱ / ۱۲۴.
۱۰۹. دوقرن سکوت / ۶۱-۱۶۰ مقایسه شود با EI (1), 3/1073 در حال مشهورست که خود را از موعودهای زرتشت و به جای هوشیدر یا سوشیانت فرا می نمود و اگر کثرت تعداد پیروانش که روایات راجع به آن مبالغه آمیز می نماید درست باشد احتمال دارد که سبب جمع آمدن مجوس سیستان و خراسان بر او همین گونه دعاوی بوده است، هر چند بعیدست که در آن زمان بین مجوس این اندازه مرد جنگی در سیستان و هرات وجود داشته بوده است.
۱۱۰. یعقوبی، تاریخ / ۳ / ۱۱۵.

۱۱۱. تاریخ میستان / ۴۳-۱۴۲.
۱۱۲. تاریخ بیهن / ۲۵؛ مقایسه شود با: تاریخ سبغان / ۱۵۶ و بعد.
۱۱۳. مرعشی، تاریخ طبرستان و دیوان / ۳۳.
۱۱۴. ابن اسفندیار، ۱/۱۸۳؛ مقایسه شود با مرعشی، / ۴۶.
۱۱۵. ابن الاثیر، کامل ۵/۶۲ و ۱۰۶.
۱۱۶. سیاست نامه / ۱۷۳.
۱۱۷. دوقرن سکوت / ۲۹-۲۲۵.
- Muir, *Caliphate* / 518
۱۱۸. رجوع شود به:
۱۱۹. درباره شهرت این دفتر و ذکر آن در ادب فارسی رجوع شود به: جلال همایی، دیوان عثمان مختاری، نهرست.
۱۲۰. ابن الاثیر، ۵/۶۳-۲۶۲.
- Muir, *Caliphate*/513
- ۱۲۱.
۱۲۲. ابن خلکان ۲/۱۴۷.
۱۲۳. یعقوبی، کتاب البلدان / ۳۳.
۱۲۴. تاریخ بغداد ۳/۳۴۶؛ مقایسه شود با: دوقرن سکوت / ۳۸-۲۳۶.
۱۲۵. لسترنج، مرزمنهای خلافت شرقی / ۶۱-۵۸.
۱۲۶. تجارب السلف / ۱۸۵.
۱۲۷. مسعودی، مروج الذهب ۲/۸۱-۴۸۵.
۱۲۸. تجارب الامم ۵/۱۹؛ تجارب السلف / ۱۹۴؛ و سیاست نامه / ۴۲-۴۵.
۱۲۹. معتقد خلیفه سیاستهای سخت داشته است و برای عقوبت گنهکاران شکنجه‌هایی غریب اختراع می کرده است که موجب وحشت و نفرت طبع است. رلک: مسعودی، مروج الذهب ۲/۶۳-۴۶۲ و ۴۷۵؛ مقایسه شود با: ابن الاثیر، ۶/۱۵۱.
۱۳۰. تجارب السلف / ۹۵-۱۹۴.
۱۳۱. یعقوبی، کتاب البلدان / ۲۲۶.
۱۳۲. الفهرست / ۱۸۴.
۱۳۳. منهج المقال، / ۳۰.
۱۳۴. تجارب السلف / ۱۹۵.
۱۳۵. تجارب السلف / ۱۹۵.
۱۳۶. تجارب السلف / ۱۹۵؛ مقایسه شود با: مسعودی، مروج الذهب ۲/۲۴۷.
۱۳۷. مسعودی، مروج الذهب ۲/۴۴۷.
۱۳۸. لسترنج، مرزمنهای خلافت شرقی / ۴۹.
۱۳۹. ابن الاثیر، ۶/۲۹.
۱۴۰. برای تحقیق بیشتر در هویت صاحب الزنج و احوال او رجوع شود به:
- Noelcke, *Sketches from Eastern History*/146-47.
۱۴۱. دوقرن سکوت / ۳۷-۳۳۶.

۱۲۲. تجارب السلف / ۲۰۵.
 ۱۲۳. الاغانی / ۲۵ / ۴۷؛ مقایسه شود با: دو قرن سکوت / ۴۰-۳۳۹.
 ۱۲۴. تجارب السلف / ۹۶-۱۹۵.
 ۱۲۵. الفخری / ۲۴؛ تجارب السلف / ۲۰۲؛ ابن خلکان / ۳ / ۹۸
 ۱۲۶. صابئ، کتاب الوزراء / ۱۴۲.
 ۱۲۷. ابن خلکان / ۳ / ۹۹.
 ۱۲۸. در باب اقطاع و تحول آن در بین مسلمین، رجوع شود به: ماوردی، الاحکام السلطانیة
 ۷۵-۱۶۸؛ صبح الاعشى / ج ۱۳؛ خطط المقریزی / ج ۲؛ جرجی زیدان، تاریخ
 التمدن الاسلامی / ۱ / ۳۸-۲۳۶؛ لمتون، مالک و زادع / ۱۶۲-۱۲۰.
 ۱۲۹. ابن الاثیر، / ۶ / ۵۵-۲۵۴.
 ۱۵۰. ابوریحان، آثار الباقیه / ۲۵-۱۳۲؛ مقایسه شود با میاست نامه / ۱۰۷ و ۱۱۵-
 ۱۱۳.

۷

رستاخیز ایران

۱. Marquart, *Iranschahr* / 47
 Spiegel, *Eran Alterthum*. I/28.
 ۲. بارتولد، جغرافیای تاریخی / ۹۶.
 ۳. لسترنج، سرزمین خلافت / ۲۳۵.
 ۴. دوشات الجنات / ۱۲۰.
 ۵. نزهة القلوب، چاپ طهران / ۱۸۸.
 ۶. رجوع شود به: Marquart, *Eranschahr* / 301
 ۷. بارتولد، جغرافیای تاریخی / ۶۴-۶۵.
 ۸. لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی / ۶۰-۴۵۵.
 ۹. جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی / ۲ / ۸۱.
 ۱۰. کشف الظنون / ۲ / ۳۸۹.
 ۱۱. در باب اطلاعات مأخوذ ازین کتاب رجوع شود به مقاله:
 Gustav Rothstein در جشن نامه تولدکه موسوم به *Orientalische Studien*, I
 ۱۲. سعید نفیسی، تاریخ خاندان طاهری / ۲۷-۲۴.

۱۳. مسعودی، التنبیه / ۳۵۲-۳۵۵.
۱۴. تاریخ الحکماء قفطی، طبع لایپزیک / ۳۲۹.
۱۵. گویند طاهر سه هزار هزار درهم رشوه به این احوال داده بود: تاریخ یعقوبی / ۱۸۳-۸۴/۳.
۱۶. درباب اخبار حمزه و طاهر و احوال خوارج در سیستان و خراسان رجوع شود به: بغدادی، الفرق بین الفرق / ۷۹-۸۵ تاریخ سیستان / ۱۷۷-۷۹.
۱۷. ابن خلکان / ۲ / ۲۵۲.
۱۸. ابن طیفور، بغداد / ۶۷-۶۸.
۱۹. ایضاً / ۶۶-۶۲.
۲۰. رجوع شود به تامدنی که وی درین باب به کارداران خویند نوشت، تاریخ گردیزی / ۳.
۲۱. تاریخ بیهقی / ۲۲-۱۴۱.
۲۲. تاریخ گردیزی / ۱.
۲۳. رجوع شود به تجارب السلف ۷۰-۱۶۹ و همچنین به: Weil, *Gesch. der Caliphen II*/229.
Rothstein, *Orientalische Studien*, I.
۲۴. تاریخ بلعی؛ مقایسه شود با نفیسی، خاندان طاهری / ۱۶۷.
- Muir, *Caliph*. 2 ed./499 ۲۵.
- Rothstein, *Orientalische Studien* I.
۲۶. تاریخ یعقوبی / ۳ / ۱۸۴-۸۵ ابن طیفور، بغداد / ۷۳-۷۴ ابن خلکان، وفيات / ۲ / ۲۵۵ تجارب السلف / ۷۰-۱۶۹. سعید نفیسی در تاریخ خاندان طاهری، روایات مختلف را درین باب جمع کرده است / ۷۸-۱۶۶.
۲۷. ابن طیفور، بغداد / ۷۳.
۲۸. بلاذری، فتوح البلدان / ۶۰۴-۶۰۶.
۲۹. تاریخ سیستان / ۱۷۹.
۳۰. ابن طیفور، بغداد / ۹۵.
۳۱. حمزه، سنی ملوک / ۱۳۵.
۳۲. تاریخ سیستان / ۸۱-۱۸۵.
۳۳. ابن خلکان، وفيات / ۲ / ۲۷۱.
۳۴. ابن طیفور، بغداد / ۹۳-۹۲.
۳۵. شامستی، الدیارات، طبع کورکس عواد / ۸۶.
۳۶. حمزه، سنی ملوک / ۱۳۵.
۳۷. ابن خلکان / ۲ / ۲۷۱ و او این مطلب را از کتاب انبیا و خراسان سلامی نقل کرده است.
۳۸. گردیزی، / ۲.
۳۹. ایضاً / ۲-۳.
۴۰. ابن خلکان، / ۲ / ۲۷۴.

۴۱. تاریخ سیستان / ۸۷-۱۸۶.
۴۲. ایضاً / ۱۸۵.
۴۳. گردیزی / ۲-۳.
۴۴. بلاذری، فتوح البلدان، طبع دارالنشر للجامعین ۱۹۵۷/۶۰۶.
۴۵. ابن خلکان (۲/۲۷۵) این قول را نقل کرده است ولی سال ۲۳۰ را درست‌تر دانسته.
۴۶. الفهرست / ۱۷۰.
۴۷. گردیزی / ۴.
۴۸. ایضاً / ۵.
۴۹. گردیزی / ۵؛ ابن اسفندیار / ۲۵-۲۲۴؛ ابن اثیر / ۵-۱۷-۳۱۶.
۵۰. سعید نفیسی نزدیک صدتن از آنها را تا قرن هفتم ذکر می‌کند. خاندان طاهری / ۳۰.
۵۱. *Le Strange, Bagdad/119*.
۵۲. دولت‌شاه، تذکره الشعراء، چاپ طهران / ۳۵.
۵۳. اسفزاری، دوضات الجنات، طبع طهران / ۱۱۶.
۵۴. لمتون، مالک‌دزدان در ایوان / ۷۰۷ و ۷۳۳.
۵۵. در باب این دو گونه مآخذ نیز رجوع شود به مقاله ذیل:
- Barthold, "Zur Geschichte der Saffariden", in Noeldeke's *Orientalische Studien* 1/171-91.
۵۶. لسترنج، سوزمینهای خلافت شرقی، فصل ۲۲.
۵۷. پورداد، یشتها / ۲-۳۰۲-۲۸۹.
۵۸. *Noeldeke, Orientalische Skizzen/188*.
۵۹. تاریخ سیستان / ۹۱-۱۹۰.
۶۰. تاریخ سیستان / ۱۹۹-۲۰۰.
۶۱. تاریخ‌گزیده / ۳۷۳، حبیب‌السیر / ۲-۳۲۵.
۶۲. راجع به طبقه عیاران که نوعی شوالری شرقی است، و در باب آداب و احوال آنها رجوع شود به:
- Taeschner, *Et(2), Vol. I/817-18*.
- که در ذیل آن مآخذ و مراجع مهم دیگر هم یاد شده است.
۶۳. منهاج سراج، طبقات ناصری / ۱-۲۳۶.
۶۴. تاریخ‌گردیزی / ۵؛ و این مورد ظاهراً تنها جایی است که اطلاعی در باب میزان دستمزد در آن ایام و آن نواحی ذکر شده است. نیز رک:
- Barthold, in *Orientalische Studien*, (Noeldoke) I/177
۶۵. جوامع‌الحکایات، طبع عکسی / ۳۹-۱۳۶.
۶۶. طبقات ناصری، چاپ عبدالعی حبیبی / ۱-۳۸-۲۳۷.
۶۷. تاریخ سیستان / ۲۰۸.
۶۸. این هدایا چنانکه مولی در کتاب الاوراق خویش نقل کرده است در سنه ۲۵۳ به بغداد

- رسید. نیز رجوع شوده مقاله بارتولد، در مجموعه مطالعات شرقی اهدائی به نولدکه
۱۸۶/۱.
۶۹. وجه دین، چاپ برلین/۵۴.
۷۰. لسترنج، سرزمین‌های خلافت، ۲۳ و ۲۲.
۷۱. ابن خلکان، ۴۵۰/۵.
۷۲. جوامع الحکایات، عکسی/۱۲۹.
۷۳. الفهرست/۴۸۶.
۷۴. نام وی در قادیخ سیستان/۱۸-۲۱۷ عبدالرحیم آمده است و ظاهراً تعریف است.
۷۵. گردیزی/۷.
۷۶. ایضاً/۷.
۷۷. ایضاً/۸.
۷۸. قادیخ سیستان/۲۳-۲۲۲.
۷۹. ابن خلکان ۴۵۳/۵.
۸۰. قادیخ سیستان/۲۲۱.
۸۱. برای لشکرکشی یعقوب به مازندران رجوع شود به:
ابن اسفندیار، قادیخ طبرستان ۴۶-۲۴۵؛ ابن خلکان ۵۲/۵-۴۵۳؛ قادیخ گردیزی/۸،
قادیخ سیستان/۲۴-۲۲۳ و این که در آخر کار حسن بن زید باز گشت و یعقوب را
منهزم کرد نیز در روایت ابن خلکان آمده است.
۸۲. تصحیح قیاسی است. عبارت متن: «امیر المؤمنین دواب را از تر بریدند». مروج الذهب،
چاپ پاریس ۴۷/۸.
۸۳. Noeldeke, *Sketches from East. Hist.* /192
۸۴. جوامع الحکایات، عکسی/۲۳۱.
۸۵. گردیزی؛ و مقایسه شود با قادیخ سیستان/۲۳۱.
۸۶. مروج الذهب، چاپ مصر ۲/۴۴۳. در باب جنگ یعقوب و خلیفه روایت مؤلف سیاست-
نامه، (طبع خلخال/۹-۱۲) بکلی با سایر روایات تفاوت دارد. وی چنانکه شیوه اوست
یعقوب را نیز - مثل بسیاری از شورشگران دیگر - از روی خطا و گزاف با باطنیان
مرتبط شناخته است.
۸۷. مروج الذهب ۲/۴۴۳.
۸۸. ابن خلکان، وفيات ۵۸/۵-۴۵۷.
۸۹. قادیخ سیستان/۲۳۲ و ۲۳۰.
۹۰. ایضاً/۲۳۲.
۹۱. مروج الذهب ۲/۴۴۳-۴۴۴.
۹۲. ابن اثیر، الکامل ۶/۱۲۱ ابن خلکان ۵/۴۶۳ سیاست نامه/۱۲.
۹۳. ابن خلکان ۵/۴۶۳.

۹۴. در باب اختلاف روایات راجع به تاریخ و موضع وفات وی رجوع شود به: ابن خلکان
۴۶۱-۶۳/۵.
۹۵. تاریخ سیستان/۶۸-۲۶۷.
۹۶. مروج الذهب ۲/۲۶-۱۲۴۲ در باب احوال یعقوب و اخلاق و عادات او این مورخ
اطلاعات جالبی بدست می‌دهد.
۹۷. برای نمونه این لطایف رجوع شود به تاریخ سیستان/۷۳-۲۶۹ و قابوسنامه، باب
۱۹.
۹۸. تاریخ سیستان/۲۶۸.
۹۹. مروج الذهب ۲/۲۲۳.
۱۰۰. ابن اثیر ۶/۳۸-۳۹.
۱۰۱. ابن اثیر ۶/۵۰.
۱۰۲. تاریخ سیستان/۲۴۱.
۱۰۳. ایضاً/۲۴۶.
۱۰۴. مروج الذهب ۲/۲۶۵ و مقایسه شود با: تجارب الامم ۵/۹.
۱۰۵. میاست نامه/۱۲-۱۳.
۱۰۶. روایت تاریخ بغداد/۱۰۳ که گوید عمرو پیشتهاد صلح کرد و درین باب بالحنی تضرع
آمیز به امیر بخارا پیغام فرستاد ظاهراً از مبالغه خالی نیست و مأخذ آن شایعات یا
مبالغات گزاف متداول در حلقه درباریان آل سامان بوده است که سالها بعد از اصل
واقعه، آن را ساخته و پرداخته‌اند.
۱۰۷. قابوسنامه / باب ۱۹.
۱۰۸. تاریخ سیستان/۲۶۸.
۱۰۹. گردبزی/۱۱؛ و مقایسه شود با روایت مذکور در تاریخ خیرات در:
Barthold, Turkestan/221-22.
۱۱۰. ابن خلکان/۶۴-۴۵۰.
- Barthold, Turkestan/221** ۱۱۱.
۱۱۲. گردبزی/۱۰؛ در باب معادله‌های او و بهانه‌جویی‌هایی که برای گرفتن اموال
سرکردگان و امراء خویش به کار می‌برد رجوع شود به همان کتاب/۱۰ و همچنین به:
Barthold, Turkestan/221.
۱۱۳. تاریخ سیستان/۲۷۷.
۱۱۴. برای تفصیل داستان مولی مندلی رجوع شود به: ابن اثیر ۶/۲۲-۱۴۱.

۹

گزیده مراجع



درین فهرست گزیده‌یی از بعضی مراجع که در کار تألیف این کتاب مورد مطالعه یا مراجعه مؤلف بوده است آورده می‌شود. کتابهایی که با نام و نشان کافی در ضمن یادداشتها یا در باب مآخذ ذکرشان رفته است درین شمار نیامده است. از کتابهای خطی نیز بجهت چند، جز بندرت و در موارد بسیار ضروری ذکرش نشده است. برای اینگونه کتابها همچنین کتابهایی که ذکرشان به مناسباتی درین تألیف رفته است و در این فهرست گزیده نام و نشان آنها نیامده است به کتابهای مشهور فهرست خطی و چاپی باید رجوع کرد. بعضی ازین گونه فهرستها و همچنین کتابهایی که متضمن کتابشناسیهای مفید هستند در این فهرست گزیده به علامت * ممتاز شده‌اند.

- ۲/ تشکده، لطفعلی بیک آذربیکدلی، طبع بمبئی ۱۲۷۷، ۱۲۹۹ / ق؛ طبع سید جعفر شهیدی
 طهران ۱۳۳۷ ش؛ طبع حسن سادات ناصری، طهران ۴۵-۱۳۳۶
 / الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تألیف ابوریحان بیرونی، طبع لایبزیگ ۱۹۲۳
 / آثار البلاد، تألیف زکریا بن محمود قزوینی، طبع گونا، ۵۵-۱۸۴۸
 / آثار العجم، تألیف میرزا نصیر حسینی (فرست شیرازی)، طبع بمبئی ۱۳۵۴ ق.
 / آثار الوزراء، تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، طبع میرجلال‌الدین حسینی، طهران
 ۱۳۳۷
 / آغاز فرقه حروفیه، تألیف ه. ریتر ترجمه، حشمت مؤید (فرهنگ ایران زمین) طهران ۱۳۴۱
 / ابوبکر الصدیق، تألیف عمر ابوالنصر، بیروت ۱۳۵۳ ق.
 / احسن التواریخ، تألیف حسن بیک روملو، با ترجمه انگلیسی سیدون، ۲ جلد، کلکته ۳۴-
 ۱۹۳۱
 / احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تألیف مقدسی، لیدن ۱۸۷۶، لیدن ۱۹۰۶.
 / احقاق الحق، تألیف قاضی نورالله شوشتری، طبع سنگی، طهران ۱۲۷۳ ق.
 / الاحکام السلطانیه، تألیف ماوردی، چاپ انگر، بون ۱۸۵۳، قاهره ۱۲۹۸
 / الاحکام السلطانیه، تألیف قاضی ابی‌علی محمد بن الحسن القراء الجنبلی، طبع مصر ۱۹۳۸
 * / احوال و اشعار دودکی، تألیف سعید نفیسی، ۳ جلد، طهران ۱۹-۱۳۵۹ ش.
 / اخبار الدول، تألیف ابوالعباس احمد بن یوسف الفرمانی، بغداد ۱۲۸۷

- / اخبار الدولة السلجوقية، تأليف صدر الدين الحسيني، به اهتمام محمد اقبال، لاهور ۱۹۳۳
- / الاخبار الطول، تأليف ابو حنيفة دينوري، طبع ليدن ۱۸۸۸، جزو سلسله تراثنا قاهره ۱۹۶۰
- / اخبار ارومكه، مؤلف مجهول، به اهتمام ميرزا عبدالعظيم خان گرگاني، طهران ۱۳۱۲ ش.
- / ادب الكتاب، تأليف ابوبكر الصولي، قاهره ۱۳۴۱
- */ الادب في ظل بني بويه، تأليف محمود غناوي الزهيري، مصر ۱۹۴۹
- / ادشاد الارب الي معرفة الاديب، رجوع شود به معجم الادباء باقوت
- / ازبويز قاچنگيز، بقلم سيد حسن تقى زاده، طهران ۱۰-۱۳۰۹
- */ ازسدى قاجامى، تاريخ ادبى ايران، تأليف ادوارد براون، ج ۳ ترجمه على امير حكمت طهران ۱۹۳۸
- / از طاهريان تا مغول، تأليف عباس پرويز، طهران، ۱۳۱۶
- / از ماست كه بر ماست (خاطرات و يادداشتهاى) ابوالحسن بزرگ اميد، طهران ۱۳۳۵
- / الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، لابن عبدالبر القرطبي، ۲ جلد، طبع حيدرآباد دكن، ۱۳۳۶
- / اسدالغابه فى معرفة الصحابه، ابن اثير الجزري، ۵ جلد، مصر ۸۶-۱۲۸۵
- / الاشارة الى معاصر التجارة، لابي الفضل الدمشقي، قاهره ۱۳۱۸
- / الاصابه فى تمييز الصحابه، لابن حجر العسقلاني، ۸ جلد، قاهره ۲۵-۱۳۲۳
- / اصل الشيعة واصولها، تأليف محمد حسين آل كاشف الغطاء، عراق ۱۹۲۴
- / اعتقادات فرق المسلمين، تأليف امام فخر الدين الرازى، طبع مصر ۱۳۵۶
- / الاعلاق النفسية، تأليف ابن رسته، ليدن ۱۸۹۱
- / الاغانى، تأليف ابوالفرج الاصفهاني، مصر ۲۳-۱۳۲۲، طبع دار الكتب المصرية ۵۷ - ۱۳۴۵
- / الامامة والسياسة، تأليف ابن قتيبة الدينوري، ۲ ج، مصر ۱۹۳۷، قاهره ۱۹۵۷
- / الاموال، تأليف الامام ابى عبيد القاسم بن سلام، قاهره ۱۳۵۳
- */ اميركبير و ايران، تأليف فريدون آدميت، طهران ۱۳۳۴
- / انتسابات البهيه در تاريخ طبرستان و گيلان، به اهتمام برنهارد دارن، سن پترز بورغ ۱۸۵۷
- / انساب الاشراف، تأليف بلاذرى، تحقيق الدكتور محمد حميدالله، دار المعارف بمصر ۱۹۵۹
- جزء ۴ و ۵ فلسطين ۱۹۳۸
- / انقلاب آذربايجان و بلواى قيريز، تأليف محمد باقر ويجويد، طبع سنگي، ۱۳۲۶ ق
- / اهم الفرق الاسلامية، بقلم الدكتور البير نصري نادر، بيروت ۱۹۵۸
- / اولين قيام مقدس ملي (خاطرات مهاجرت) حسين سميعي و اسان الله اردلان، طهران ۱۳۳۲
- / ايام العرب فى الاسلام، تأليف محمد ابوالفضل ابراهيم على محمد البجاوي، مصر ۱۹۵۰
- / ابوان در جنگ بزدگى، تأليف مورخ الدوله سپهر، طهران ۱۳۳۶ ش.
- ايران شاه: تاريخچه مهاجرت زدهشتيان بهندوستان، پوردادود، بمبئي ۱۹۲۶
- */ بابك خرمدين، تأليف سعيد نفيسى، طهران ۱۳۳۳
- / باب و بهاء و ابشاميد، تأليف حاجي فتح الله مفتون يزدي، حيدرآباد دكن، ۱۹۵۱

- / البایون والبهائون فی حاضرهم وماضیهم، بقلم السيد عبدالرزاق الحسنی، صیدا ۱۹۵۷
 / باهتوز بودوک یا قسطنطنیه، تألیف عبدالحسین هژیر، طهران ۱۳۲۲
 / بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، طبع طهران ۱۲-۱۳۵۱
 / * بحرین، تألیف سعید نفیسی، طهران ۱۳۳۳
 / بحیره، تألیف فزونی استرابادی، طهران ۱۳۳۸
 / البدوه والتاریخ، تألیف مطهر بن طاهر المقدسی، به اهتمام و با ترجمه فرانسیس کلیمان هوار،
 طبع پاریس ۱۹۱۹-۱۸۹۹
 / البداية والنهاية فی التاریخ، تألیف ابن کثیر القرشی، ۱۴ جلد، مصر ۱۳۵۱-۵۸
 / بدایع الازمان فی وقایع کرمان، تألیف ابو حامد کرمانی، فراهم آورده دکتر مهدی بیانی،
 طهران ۱۳۳۶
 / بدایع الوقایع، تألیف زین الدین محمود واصفی، ۲ جلد، طبع مسکو ۱۹۶۱
 / * یومکیان: بنا برداریات عود بحین عرب و ایرانی، تألیف لوسین بووا، ترجمه عبدالحسین میکده،
 طهران ۱۳۳۶
 / بهتان السیاحه، تألیف حاجی زین العابدین شیروانی، طبع سنگی طهران ۱۳۱۵ ق.
 / بلدان الخلافة الشرقیه، تألیف گئی لسترنج، ترجمه بشیر فرنیس- کورکیس عواد، بغداد
 ۱۹۵۴
 / بهادستان در تاریخ و تراجم رجال قاناق و قهستان، تألیف محمد حسین آیتی، طهران ۱۳۲۷ ش.
 / بهجة الصدور، تألیف حاج میرزا حیدر علی اصفهانی، بهمنی ۱۳۳۱ ق.
 / بیان الادیان تألیف ابوالمعالی الحسینی الطوسی، بتصحیح عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲؛
 باب پنجم در (فرهنگ ایران زمین)، طهران ۱۳۲۱
 / البیان والتبیین، تألیف جاحظ، بتحقیق و شرح حسن السندی، قاهره ۱۹۲۷
 / بیست مقاله قزوقی، ج ۱ و ۲، چاپ جدید، طهران ۱۳۳۲
-
- / پنجده سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، طهران ۱۳۳۵
-
- / تاریخ آل مظفر، محمود کبکی، به اهتمام عبدالحسین نوائی، طهران ۱۳۳۴
 / تاریخ اجتماعی و سیاسی، تألیف سعید نفیسی، طهران ۱۳۳۵ ش.
 / تاریخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون، ج ۴ ترجمه رشید یاسمی، طهران ۱۳۱۶
 / تاریخ ادبیات، تقریرات بدیع الزمان فروزانفر، سلسله انتشارات مؤسسه وعظ وخطابه
 ۱۳۵۹-۱۳۵۸
- / تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ۳ جلد طهران ۳۹-۱۳۳۸
 / * تاریخ ادبیات فارسی، تألیف هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، طهران ۱۳۳۷
 / * تاریخ ادبی ایران، تألیف پرفسور براون، ج اول، ترجمه علی پاشا صالح، تهران ۱۳۳۳
 / تاریخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون، ج دوم، ترجمه فتح الله مجتبیائی، طهران ۱۳۴۱

- / تاریخ اسلام، تألیف دکتر علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه طهران، ۱۳۳۵، ۱۳۲۷
 / تاریخ اسلام، تألیف شمس الدین الذهبی، ۲ جلد، قاهره ۶۹-۱۳۶۷
 / تاریخ اسلام، سیاسی... تألیف حسن ابراهیم حسن، قاهره ۱۹۲۵
 / تاریخ الامم والملوک، تألیف طبری، طبع دخویه ۱۹۰۱-۱۸۷۶، طبع تازه ۱۹۳۹
 / تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، نگارش دکتر مهدی ملک‌زاده، ۷ مجلد، طهران ۱۳۲۸ ش.
 / تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت ایران، خطابه سید حسن تقی زاده، طهران ۱۳۳۸ ش.
 / تاریخ ایران، تألیف عبدالقادر رازی طهران ۱۳۱۷ ش.
 / تاریخ ایران، تألیف سر جان ملکم، بمبئی ۱۳۰۳، ۱۳۲۳
 / تاریخ ایلچی نظام‌شاه، تألیف خورشاه ابن قباد العسینی، مندرج در ضمن منتخبات فارسی
 تألیف شارل شفر، ج ۲، پاریس ۱۸۸۶
 / تاریخ بغداد، تألیف نرسمعی، طبع شفر، پاریس ۱۸۹۲، با تصحیح مدرس رضوی طهران ۱۳۱۷
 / تاریخ بختیاری یا خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیاری، تألیف عبدالعزیز بن هدایت‌الله سپهر،
 بدستور سردار اسعد بختیاری، طهران ۱۳۲۷.
 / تاریخ بغداد للعاقظابی بکراحمد بن علی الخطیب البغدادی، ۴ جلد، مصر ۱۹۳۱
 / تاریخ بلعی، ترجمه طبری بوسیله ابوعلی بلعی، با تصحیح محمد تقی بهار (و پروین گنایادی)،
 طهران ۱۳۴۱
 / تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم الاسلام کرمانی، چاپ دوم، طهران ۱۳۳۲ ش.
 / تاریخ بیهقی، تألیف ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، کلکته ۱۸۶۲، ادیب ۱۳۰۷، دکتر
 غنی و دکتر فیاض، طهران ۱۳۲۲ ش. / سعید نفیسی ۳۲-۱۳۲۶ ش.
 / تاریخ بیهقی، تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی، با تصحیح احمد بهمنیار، طهران ۱۳۱۷ ش.
 / تاریخ پانصدساله خوزستان، نوشته احمد کسروی، چاپ سوم، طهران ۱۳۳۵ ش.
 * / تاریخ تمدن اسلامی، تألیف جرجی زیدان، طبعه جدیدة، راجعها وعلق علیها الدكتور
 حسین مؤنس ۵ جزء، دارالهلل ۱۹۵۸
 / تاریخ جدیدیزد، تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب، یزد ۱۳۱۷ ش.
 / تاریخ جغرافیائی خوزستان، نوشته سید محمد علی امام شوشتری، طهران ۱۳۳۱.
 / تاریخ جرابد و مجلات ایران، تألیف محمد صدر هاشمی، ۱۳۲۷-۱۳۳۲
 / تاریخ جرجان از کتاب معرفة علماء و اهل جرجان، تألیف ابوالقاسم حمزه بن یوسف ابن ابراهیم
 السهمی، طبع حیدرآباد دکن، ۱۹۵۰
 / تاریخ جهانگشای، تألیف علاء الدین عظامک جوینی، ۳ جلد لندن ۳۹ - ۱۹۱۲، با اهتمام
 محمد رمضان ۳ جلد در یک مجلد، طهران ۱۳۳۷
 / تاریخ حزین، شیخ علی حزین، چاپ سوم، اسفهان ۱۳۳۲ ش.
 / تاریخچه نادشاه، تألیف ولادیمیر میتورسکی، ترجمه رشید یاسمی، طهران ۱۳۱۳ ش.
 / تاریخ الحکماء، تألیف ابن القنطری، طبع لایپزیگ ۱۹۰۳
 * / تاریخ نماندان طاهری، تألیف سعید نفیسی، طهران ۱۳۳۵ ش.
 / تاریخ عثانی، تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین، با اهتمام برنهارد دارن، پترزبورغ
 ۱۲۷۲

- / تاریخ الخلفاء، تألیف جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، مصر ۱۳۰۵
 / تاریخ الضمیر، تألیف حسین بن محمد دهباری بکری، ۲ جلد، مصر ۱۳۰۲
 / تاریخ الدخانیه، بقلم شیخ حسن کربلائی، اراک ۱۳۳۳
 / تاریخ روابط ایران و ادبها در دوره صفویه، تألیف نصرالله فلسفی، طهران ۱۳۱۶ ش.
 / تاریخ روابط سیاسی ایران انگلیس، تألیف محمود محمود، ۸ جلد، طهران ۳۳-۱۳۲۸ ش.
 / تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تألیف نجفقلی حسام معزی، ۲ جلد طهران ۲۶-۱۳۲۴ ش.
 / تاریخ دیوان، تألیف مولانا اولیاء الله آملی، طهران ۱۳۱۳ ش.
 / تاریخ زندیه، تألیف علی رضایین عبدالکریم شیرازی، طبع ارنتست بیر، لیدن ۱۸۸۸
 / تاریخ سفارت خلیل خان و محمدنقی خان به هندوستان، بمبئی ۱۸۸۶
 / تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، تألیف حمزه بن الحسن الاحقهای، برلین ۱۳۲۵ ق.
 / تاریخ سیاسی و دیپلماتی ایران از گلنا باد تا قمرکمن چای، تألیف علی اکبرینا، انتشارات دانشگاه طهران ۱۳۳۷ ش.
 / تاریخ شوهر، تألیف سید عبدالله جزائری، کلکته ۱۹۲۴
 / تاریخ شیخ ادبیس، تألیف ابوبکر القطبی الاهری، بسعی و اهتمام بن فن لون، لاهه ۱۳۷۵ ق.
 / تاریخ طبرستان، تألیف ابن اسفندیار، بتصحیح عباس اقبال، ۲ قسم، طهران ۱۳۲۰
 / تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، تألیف سیدظهیرالدین المرعشی، باهتمام برنهارد دارن، پترز بورخ ۱۲۶۶ ق، چاپ طهران ۱۳۳۳ ش.
 / تاریخ عالم آرای عباسی، تألیف اسکندریک منشی، طبع سنگی، طهران ۱۳۱۴ ق. چاپ سری ۲ مجلد طهران ۳۵-۱۳۳۴ ش.
 / تاریخ العراق بین احتلالین، تألیف عباس العزاوی، ۷ جلد، بغداد ۵۵-۱۹۵۳
 / تاریخ العراق الاقتصادي فی القرن الرابع الهجری، تألیف عبدالعزیز الدوری، بغداد ۱۹۴۸
 / تاریخ العراق فی ظل بنی امیه، تألیف الخربوطلی، طبع دارالمعارف بمصر، قاهره ۱۹۵۵
 / تاریخ العرب قبل الاسلام، تألیف الدكتور جواد علی، طبع بغداد ۵۶-۱۹۵۵
 / تاریخ عربستان دقوم عرب، سفخرانیهای سیدحسن تقی زاده، انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول، دوره دوم ۲۹-۱۳۲۸
 / تاریخ عصر حافظه، تألیف دکتر قاسم غنی، تهران ۱۳۲۱
 / تاریخ عضدی، تألیف احمد میرزا عضدالدوله، بمبئی ۱۳۵۶ ق، طهران ۱۳۲۸ ش.
 / تاریخ الفادقی، تألیف احمد بن یوسف الفارقی، قاهره ۱۹۵۹
 / تاریخ الضرائب العراقیه، تألیف عباس العزاوی، بغداد ۱۹۵۹
 / تاریخ فرهنگ ایران، تألیف دکتر عیسی حدیق، چاپ سوم، طهران ۱۳۴۲ ش.
 / تاریخ قاجاریه، از مجلدات فاسخ النوادر، تألیف میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر، طهران ۱۳۱۵
 / تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد قمی، بتصحیح سیدجلال طهرانی، طهران ۱۳۱۳ ش.
 / تاریخ کاشان با مرآت القاسان، تألیف عبدالرحیم خرابی متخلص به سهیل، باهتمام ایرج العشار، ۱۳۲۵ ش.

- *تاریخ کرمان (سالاربه) تألیف احمدعلی خان وزیری، تصحیح باستانی پاریزی، طهران ۱۳۴۵ ش.
- تاریخ گزیده، تألیف حمدالله مستوفی، عکس با تلخیص انگلیسی، سلسله اوقاف کتب ۱۳-۱۹۱۵، چاپ سربى طهران ۱۳۳۹ ش.
- تاریخ گیتی گشای، تألیف صادق نامی، با دو ذیل آن، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، طهران ۱۳۱۷ ش.
- تاریخ گیلان، تألیف عبدالفتاح فومنی، به اهتمام برنهارد دارن، پترز بورخ ۱۲۷۲ ق. رشت ۱۳۱۴-۱۵ ش.
- تاریخ گیلان و دیلمستان، تألیف میر ظهیرالدین مرعشی، به اهتمام ه. ل. رابینو، رشت ۱۳۳۵ ش.
- تاریخ مبادلا غازی، تألیف رشیدالدین فضل الله، سعی و اهتمام کارل بان ۱۹۲۵، ۱۹۵۷ ش.
- تاریخ مختصر احزاب سیاسی، تألیف ملک الشعراء بهار، طهران ۱۳۲۳ ش.
- تاریخ مختصر ایران، تألیف پاول هرن، با حواشی و تعلیقات دکتر رضازاده شفق، طهران ۱۳۱۴ ش.
- تاریخ مختصر الدول، تألیف ابن العبری، بیروت ۱۸۹۵، بیروت ۱۹۵۸ ش.
- تاریخ مختصر زندگانی... سپهسالار فنکا بنی با یادداشت های او، به اهتمام عبدالصمد خلعتبری، طهران ۱۳۲۸ ش.
- تاریخ مدرسه عالی سپهسالار، تألیف ابوالقاسم سبحان، طهران ۱۳۲۹ ش.
- تاریخ مشروطه ایران، تألیف دکتر نورالله دانشور علوی، طهران ۱۳۳۵ ش.
- تاریخ مشروطه ایران، تألیف احمد کسروی تبریزی، چاپ سوم، طهران ۱۳۳۳ ش.
- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تألیف یحیی دولت آبادی، ۴ جلد، طهران ۳۶-۱۳۳۵ ش.
- تاریخ مفصل ایران از جمله جنگیرقا تشکیل دولت قیمودی، تألیف عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲ ش.
- تاریخ ملازاده، در ذکر مزارات بهادار، تألیف احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء، به اهتمام احمد گلچین معانی، طهران ۱۳۳۹ ش.
- التاریخ المنصوری، تألیف محمد بن علی الحموی، مسکو ۱۹۶۵ ش.
- تاریخ نامه هرات یا تاریخ سیفی، تألیف سیف بن محمد یعقوب هروی، به اهتمام محمد زبیر صدیقی، کلکته ۱۹۴۳ ش.
- تاریخ نضادی العراق، تألیف رفائیل ابواسحق، بغداد ۱۹۴۸ ش.
- تاریخ نیشابور، تألیف الحاکم نیشابوری، طبع دکتر بهمن کریمی، طهران ۱۳۳۹ ش.
- تاریخ النقود العراقیه لما بعد المهدوالعباسیه، طبع بغداد ۱۹۵۸ ش.
- تاریخ ننگارستان، تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری، طبع سنگی ۱۸۲۹، بمبئی ۱۲۷۵ ش.
- تاریخ نو، شامل حوادث دوره قاجاریه، تألیف جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه، سعی و اهتمام عباس اقبال، طهران ۱۳۲۷ ش.
- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تألیف شاهزاده نادر میرزا، طهران ۱۳۲۳ ق.
- تاریخ ورزش باستانی، بقلم حسین برتویضائی، طهران ۱۳۳۷ ش.
- تاریخ و صحاف، تألیف و صحاف الحضرة، طبع بمبئی ۱۲۶۹ ق.، طهران ۱۳۳۸ ش.

- / تاریخ هجده ساله آذربایجان، تألیف احمد کسروی، چاپ دوم، طهران ۱۳۳۳ ش.
 / تاریخ یمینی، تصنیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی، لاهور ۱۳۵۵ ق.
 / تاریخ یزد، تألیف جعفر بن محمد جعفری، به اهتمام ابرج افشار، طهران ۱۳۳۸
 / تاریخ یزد، تألیف عبدالحسن آیتی، طبع یزد، ۱۳۱۷ ش.
 / تاریخ الیمقوبی، تألیف ابن واضح الیمقوبی، طبع بیروت ۵۶-۱۹۵۵، طبع نجف ۱۳۵۸
 / مقبصرة العوام فی معرفة مقالات الافام منسوب به سید مرتضی بن داعی رازی، بتصحیح عباس
 اقبال ۱۳۱۳ ش.
 / التبصیر فی الدین، تألیف ابوالمظفر الامنوازی، طبع مصر ۱۹۵۵
 / قنمة الیتیم، تألیف ثعالبی، طبع عباس اقبال، ۲ جلد، طهران ۱۳۵۳
 / عجایب الامم وقصائب الهمم، تألیف ابوعلی مسکویه، طبع عکسی کائناتی ۱۷-۱۹۵۹، طبع آمد
 روز ۱۶-۱۹۱۴
 / عجایب السلف، تألیف هندوشاه تخرجوانی، به اهتمام عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲
 / تجزیة المصادر وتجزیة الاعصار، رجوع شود به تاریخ و صاف
 / تحفة الاحباب فی نوادر احوال الاصحاب، تألیف شیخ عباس قمی، طهران ۱۳۶۹ ق.
 / تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، تألیف ابواسحق هلال صابی، لیدن ۱۹۵۲
 / تحفة العالم، تألیف میر عبداللطیف شوشتری، بمبئی ۱۲۶۳
 / تحفة سامی، تألیف سام میرزای صفوی، با تصحیح وحید دستگردی، طهران ۱۳۱۴ ش.
 * / تحولات سیاسی نظام ایران، تألیف جهانگیر قائم مقامی، طهران- ۱۳۲۶ ش.
 / تذکرة المفواص، تألیف سبط ابن الجوزی، طبع نجف ۱۳۶۹
 / تذکرة احزین، تألیف شیخ لاهیجی، چاپ دوم اسفهان، ۱۳۳۲
 / تذکرة اشاه طهماسب، بقلم خودش، نشریات کابوآنی، برلین ۱۳۲۳
 / تذکرة الضمراء دولتشاه سمرقندی، لیدن ۱۹۵۱
 / تذکرة شوشتر، تألیف سید عبدالله شوشتری، کلکته، ۱۹۲۲
 * / تذکرة الملوك، به اهتمام مینورسکی، طبع سلسله اوقاف گیب ۱۹۴۳، طهران ۱۳۳۲ ش.
 / ترجمه تاریخ طبری، ابوعلی بلعمی، کاتهور ۱۳۳۲ هـ. ق- قسمت مربوط به ایران به اهتمام
 دکتر محمد جواد مشکور، طبع طهران ۱۳۳۷ هـ. ش.
 / ترجمه تاریخ یمینی، بقلم جرفاذقانی، طبع سنگی، طهران ۱۲۷۳ هـ. ق.
 / ترجمه معاصر اسفهان، بقلم حسین بن محمد بن ابی الرضاء آوی، به اهتمام عباس اقبال، طهران
 ۱۳۲۸ ش.
 / تصنیفات خیرخواه هراتی، بکوشش و. ایوانف، طهران ۱۹۶۱
 / تلبیس بلیس، تألیف جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی، طبع مصر، ۱۳۴۷
 / تلخیص تاریخ نیلی زندی، به اهتمام اشراق خاوری، طهران، ۱۳۲۴ ش.
 / التنبیه والترد علی اهل الاهواء والهدع، تألیف ابوالحسن محمد بن احمد الملطی، استانبول ۱۹۳۶
 / التنبیهات الجلیه فی کشف اسرار الباطنیه، تألیف محمد کریم خراسانی، طبع نجف ۱۳۵۱ هـ. ق.
 / التنبیه والاشراف، تألیف علی بن حسین بن علی مسعودی، طبع مصر ۱۳۵۷

تواریخ آل سلجوق، تاریخ سلجوقیان کرمان، تألیف محمد بن ابراهیم، لیدن ۱۸۸۶
 / قیودنامه (منظوم)، عبدالله هاتفی، مدرس، ۱۹۵۸

/ ثبوت الزنج، تألیف فیصل السامر، بغداد ۱۹۵۶
 / ثبوت الزنج و قائدها علی بن محمد، تألیف احمد علی، بیروت ۱۹۶۱

ر جامع التواریخ دهنی، تألیف رشیدالدین فضل الله، طبع کاتمر، با ترجمه فرانسوی، پاریس
 ۱۸۳۳

ر جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله (اسماعیلیه)، دانش پژوه - زنجانی، طهران ۱۳۳۸
 ر جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله (غزنویان و آل بویه) بسعی احمد آتش، انقره ۱۹۵۷
 ر جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ۲ جلد، یکوشش دکتر بهمن کریمی، طهران ۱۳۳۸
 / الجزء الثامن، من تواریخ امی العسین، هلال بن المحسن الصابی - مصر - ۱۹۱۹
 / جزیه دلاسلام، دانیل دنیث - ترجمه دکتر محمد علی موحد - تبریز ۱۳۴۵ ش.
 / جبهه انساب العرب لابی محمد علی بن سعید بن حزم الاندلسی، طبع دار المعارف بمصر ۱۹۴۸
 / جوامع الحكایات و لوامع الروایات، تألیف محمد عوفی (پانزده باب) طهران سنگی،
 ۱۳۳۵ ش.

ر الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه، تألیف محیی الدین عبدالقادر الحنفی، ۲ جلد، حیدرآباد
 دکن ۱۳۳۲

ر جهان نامه، تألیف محمد بن نجیب ابن بکران، طبع مسکو - ایضاً: یکوشش دکتر محمد امین
 ریاحی، طهران ۱۳۴۲

ر جهان نگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان، طهران ۱۲۷۵، تبریز ۱۲۶۴، تبریز ۱۳۱۲ ق.

ر چند تواریخچه، از احمد کسروی، طهران ۱۳۲۴، طهران ۱۳۲۶
 ر جهاد مقاله، نظامی عروضی، به اهتمام محمد قزوینی، اوقاف گیب، لیدن، ۱۹۵۹، به اهتمام
 دکتر محمد معین، طهران ۱۳۳۳
 ر چهل مقاله کسروی، گردآورنده یحیی ذکاء، طهران ۱۳۳۵ ش.

ر حبيب السیر فی اخبار افراد البشر، تألیف غیاث الدین بن همام الدین محمد الحسینی مشهور به
 خواندمیر، ۲ مجلد، بمبئی ۱۸۵۷، ۱۸۴۷، طهران ۴ مجلد، چاپ کتابخانه خیام، ۱۳۳۵
 ر حدود العالم من المشرق الى المغرب، بارتولد، ۱۹۳۵، سید جلال طهرانی ۱۳۱۴ ش، یکوشش
 دکتر متوجه مستوده، طهران ۱۳۴۵ ق.

ر حقایق الاخبار ناهری، تألیف میرزا سید جعفر خان حقایق نگار خورموجی، طهران ۱۲۸۴
 / الحوادث الجامعة لابن القوطی، بغداد، ۱۹۳۲

ر الحيوان (کتاب) جاحظ، بشرح و تحقیق عبدالسلام محمد هارون (جزء ۷) ۱۹۳۸-۴۵

- ر خاطرات سیاسی میرزا علیخان امینالدوله، بکوشش حافظ فرمانفرمایان، طهران ۱۳۴۱ ش.
- ر خاطرات و خطرات، تألیف مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، طهران ۱۳۲۹ هـ. ق.
- ر خالد بن ولید، تألیف عمر ابوالنصر، بیروت ۱۳۵۹ ق.
- * ر خاندان فویضی، تألیف عباس اقبال، طهران ۱۳۱۱ ش.
- ر الخراج فی الدولة حتی منتصف القرن الثالث الهجری، تألیف محمد ضیاءالدین الریس، مصر ۱۹۵۷
- ر خطط المقریزی - قاهره، ۲۷-۱۹۱۱
- ر الخلافة، محمد رشیدرضا، قاهره ۱۹۲۳
- ر خلسه یا خوابنامه اعتماد السلطنه، مشهد ۱۳۲۲
- ر الخوارج فی الاسلام، عمر ابوالنصر، بیروت ۱۹۴۹
- ر الخوارج والشیعه، یولیوس فلهوزن، ترجمه عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۵۸
-
- ر دانشمندان آذربایجان، تألیف محمد علی تربیت، طهران ۱۳۱۲ ش.
- ر دبستان المذاهب، ملا محمد حسن لانی، چاپ لکنهو ۱۸۸۲
- ر دستورالوزراء، تألیف غیاثالدین معروف به خواندمیر، بتصحیح و مقدمه سعید نفیسی، طهران ۱۳۱۷ هـ. ش.
- ر دعالم الاسلام، تألیف قاضی نعمان، طبع دارالمعارف بمصر، ۲ جلد ۶۰-۱۹۵۱
- * ر دو قرن سکوت، تألیف عبدالحسین زرین کوب، طهران ۱۳۳۵ (چاپ جدید با تجدید نظر) طهران ۱۳۳۶
- ر دول الاسلامیه، تحلیل ادهم، ترجمه طبقات السلاطین استانبولی لنین پول، طبع استانبول ۱۹۲۷
- ر دو کتاب نفیس از .. قادیخ صفویان: خلاصه التواریخ، قادیخ ملاکمال، بتصحیح ابراهیم دهگان، اراک ۱۳۳۲ ش.
- ر دول الاسلام، تألیف حافظ شمسالدین ابوعبدالله الذهبی، الطبعة الثانية، ۳ جلد حیدرآباد دکن ۶۵-۱۳۶۲
- ر الدبانات، تألیف ابوالحسن علی بن محمد الشابشتی، بغداد ۱۹۵۱
- ر دون ژدان ایرانی، تألیف اروج بیک بیات، ترجمه مسعود رجب نیا - طهران ۱۳۳۸
-
- ر ذکر اخبار اصفهان، تألیف حافظ ابی نعیم اصفهانی، ۲ جلد، لیدن ۳۲ - ۱۹۳۱
- ر ذیل جامع التواریخ رشیدی، تألیف حافظ ابرو، با مقدمه دکتر خانابا بیانی، طهران ۱۳۱۷ هـ. ش.
- ر ذیل قادیخ عالم آرای عباسی، چاپ سهیلی خوانساری، ۱۳۱۷ هـ. ش.
- ر ذیل ظفرنامه شامی، از حافظ ابرو، اراک ۱۹۲۲، طهران ۱۳۲۸
-
- ر راحة الصدور وآية السرور، تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، چاپ اوقاف کتب ۱۹۲۱
- ر راحة العقل، للداهی احمد حمیدالدین کرمانی، قاهره ۱۹۵۲
- ر رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تألیف مهدی مجتهدی، طهران ۱۳۲۷ هـ. ش.

- ردجال حددمشروطیت، تألیف ابوالحسن علوی، یقما سال پنجم، طهران ۱۳۳۱
- رسالة الادب شادلی احوال صاحب الکافی اسماعیل بن عباد، تألیف ابوالقاسم احمدقوبانی
اصفهان، طهران
- الرسالة الثانية لابن خلف معرب المهلل الخزدجی، مینورسکی، طبع قاهره ۱۹۵۵، طبع
مسکو ۱۹۶۰
- رسالة العصبه فی الاسلام لابن تیمیه، مصر ۱۳۱۳
- رسالة مادة الحیوة، اثر نورالله آشیرز شاه عباس، با مقدمه ایرج افشار (فرهنگ ایران زمین)،
طهران ۱۳۳۲
- رسالة مجدیہ - تألیف مجد الملک سینکی - با مقدمه سعید نفیسی، طهران ۱۳۲۱
- رستاخیز ایران، مدارک مقالات و نگارشات خارجی ۱۳۲۲-۱۲۹۹ گردآورده فتح الله نوری
اسفندیاری، طهران ۱۳۳۵
- رسم داد الخلفه، تألیف ابی الحسن هلال بن المحسن العباسی، عنی بتحقیقه میخائیل عواد،
بغداد ۱۹۶۲
- روزنامه میرزا محمدکلانقو فادس، به اهتمام عباس اقبال، طهران ۱۳۲۵ ش.
- روضات الجنات، تألیف میرزا محمدبتاقر خونساری، طهران ۱۲۸۷
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تألیف معین الدین محمد الزمعی الاسفزاری، بتصحیح
سید محمد کاظم امام، ۲ بخش، طهران ۳۹-۱۳۳۸
- روضه الصفاء فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، تألیف محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف
به میرخواند (۷ جلد) طبع لکهنو ۱۳۲۲ ه. ق.، طبع طهران (۱۰ ج ۳۶ جلدتتمه بقلم
رضاقلی خان هدایت)، ۱۲۷۰ ه.
- روخانه الادب، تألیف مدرس خیابانی تبریزی، ۶ جلد، طهران ۳۳-۱۳۲۶ ش.
-
- زبدة النصره ونخبة العصر، عمادالدین الاصبهانی، اختصار فتح البنداری، لیدن ۱۸۸۹
- زندگانی شاه عباس اول، ۵ جلد، تألیف نصرالله فلسفی، طهران ۴۱-۱۳۳۲
- زندگانی شگفت آودنیمود، ابن عربشاه ترجمه محمدعلی نجاتی، طهران ۱۳۳۹
- زین الاخبار، تألیف ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، بسمی واهتمام محمد
ناظم برلین ۱۹۲۸؛ طهران ۱۳۲۷ ه. ش. قسمت تاریخ ساسانیان تا صفاریان به اهتمام
سعید نفیسی، طهران ۱۳۳۳
-
- سازمان اداری حکومت صفوی، شامل ترجمه تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه
مسعود رجب نیا، طهران ۱۳۳۴
- سپهسالار اعظم، تألیف و نگارش محمود ترهاد معتمد، طهران ۱۳۲۵
- سبائك الذهب فی معرفة قبایل العرب، محمد امین البغدادی، بستی ۱۲۹۶ ه. ق.
- سرخن و سفنودان، تألیف بدیع الزمان بشرویه خراسانی، ۲ جلد، طهران ۱۲-۱۳۰۸
- سرزمینهای خلافت شرقی، جغرافیای تاریخی، تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، طهران
۱۳۳۷
- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، طهران ۱۳۳۷

- مطروحات حکیم ناصر خسرو، بانضمام روشنائی نامه و سعادت نامه، برلین، ۱۳۴۱ ق.
- مطروحات خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، بکوشش محمد دبیر سیاقی، طهران ۱۳۴۱
- مطروحات کرمان و بلوچستان، تألیف فیروز میرزا فرمانفرما بکوشش منصوره نظام مانی
طهران ۱۳۴۲
- مطروحات کلاویخوه، ترجمه مسعود رجب نیا، طهران ۱۳۳۷
- مطروحات نامه، تألیف ظهیرالدین نشابوری، طبع طهران ۱۳۳۲ ه. ش.
- مسئله النسب صفویه، تألیف شیخ حسن بن شیخ ابدال پیرزاده زاهدی، انتشارات ایرانشهر،
برلین ۱۳۴۳ ق.
- مصطالملی للحضرة العلیا، تألیف ناصرالدین منشی کرمانی، طهران ۱۳۲۸ ه. ش.
- مسیاحت نامه یا سیر الملوک، تألیف ابوعلی حسن بن علی نظام الملک، به اهتمام سید عبدالرحیم
خلخالی طهران ۱۳۱۵ ش.
- مسیاستگران دوره قاجاریه، نگاشته خان ملک ساسانی، طهران ۱۳۳۸ ش.
- السیرة النبویه، تألیف ابن هشام، طبع مصطفی السقاء، ابراهیم الایباری، عبدالعظیم شلبي
مجلد، مصر ۱۹۳۶
- سیرة المؤید فی الدین، تقدیم محمد کامل حسین، قاهره ۱۹۴۹
- سیرة سلطان جلال الدین منکبرتی، تألیف محمد بن احمد النسوی، طبع هوداس پارسی ۱۸۹۱،
طبع دارالفکر العربی ۱۹۵۳
- سیرة عمر بن عبدالعزیز، تألیف عبدالله بن عبدالرحمن، مصر ۱۹۵۲
-
- شدالازلی فی خط الاوزاد عن ذواد المیزاد تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی بتصحیح
محمد قزوینی، طهران ۱۳۲۸ ش.
- شذات الذهب فی اخبار من ذهب، لابن عماد الحنبلی، ج ۸، قاهره ۱۳۵۰
- شرح حال عباس میرزا ملک آردا، با مقدمه به قلم عباس اقبال، طهران ۱۳۳۵ ه. ش.
- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، طهران،
۱۳۲۳-۲۵ ش.
- شرح نهج البلاغه، لابن ابی العتدید (۴ جلد) طبع مصر، مطبعه دارالکتب العربیه، ۱۳۲۹
- شرف نامه بدلیسی، تألیف شرف خان بدلیسی باهتمام ولادیمیرز رنوف (۲ جلد، ۷۸-۱۸۷۶)
- شمس الحسن، تألیف تاج السلطانی، با ترجمه آلمانی، به اهتمام ه. د. رومر، ویسبادن ۱۹۵۵
- شهداء الفضیله، تألیف عبدالعزیز بن احمد الامینی، نجف، ۱۳۲۹
- شهریادان گسنام، کسروی تبریزی، ۳ بخش، طهران ۱۳۵۸-۱۳۵۷ ه. ش.
- شیخ صلی و تبادلی، احمد کسروی، طهران ۱۳۲۳
- الشیخان، طه حسین، طبع دارالمعارف بمصر- قاهره، ۱۹۶۰
- الشیعة وفنون الاسلام، سید حسن صدر، حیدرآباد ۱۳۳۱ ق.
- شیرازنامه، تألیف ابوالعباس احمد بن ابی الغیرز کوب شیرازی، بتصحیح بهمن کریمی
طهران ۱۳۱۰ ش.
-
- صحائف الاخبار، تألیف منجم باشی (ترکی) ۳ جلد ۱۲۸۵

- الصباح الاعشى، تأليف قلفشندی، المطبعة الاميرية ۱۹۲۴
- الصراع بين الموالى والمغرب، تأليف الدكتور محمد بدیع شریف، مصر ۱۹۵۴
- حفظ جزيرة العرب لابى محمد الحسن بن احمد الهمداني، طبع لندن ۱۸۸۴
- صفوة الصفاء، تأليف توکلی بن اسمعیل معرف به ابن یزازه بمیشی ۱۳۲۹ ق.
- رحلة تاريخ الطبری لمعرب بن سعد القرطبي، طبع دخویه لندن، ۱۸۹۷
- رضی الاسلام، تأليف احمد امين، ۳ جلد، قاهره ۵۵ - ۱۳۵۱
- طبقات الكبرى، لابن سعد، لندن، ۱۳۲۲ ق.
- طبقات سلاطين اسلام، تأليف استافلى لين بول، ترجمه عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲
- طبقات الشافعية الكبرى، تأليف تاج الدين السبكي، طبع مصر ۱۳۲۴ هـ. ق.
- طبقات ناصري، تأليف قاضي منهاج سراج، طبع عبدالحی حبيبي، طبع کلکته ۱۸۶۲؛
کويته لاهور ۱۳۲۸ هـ. ش. ۱۹۵۸
- طبرسى و مجمع البيان، تأليف دکتر حسين کریمان، ۲ جلد، طهران، ۲۱-۱۳۲۰
- طوائف الحقائق، حاج نایب الصدر، طهران، سنگی، ۱۳۱۹ ق.
- ظفرنامه شامی، تأليف نظام الدين شامی، بسعی و اهتمام فليکس تاور ۲ جلد، بيروت ۱۹۲۷
و پراگ ۱۹۵۶
- ظفرنامه يزدي، تأليف شرف الدين علي يزدي، ۲ جلد، کلکته ۸۸-۱۸۸۷؛ ۲ جلد طهران ۱۳۴۶
- عباسنامه (تاريخ شاه عباس ثانی) تأليف محمد طاهر وحید قزوینی، بتصحيح ابراهيم دهگان،
اراک ۱۳۲۹ هـ. ش.
- العثمانية، لابى عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، مصر ۱۹۵۵
- عثة الكتب، مجموعة رسائل دهبان سلطان سنجر، تأليف منتجب الدين بدیع جوينی
طهران ۱۳۲۹ ش.
- عجائب المقدوني نواب نيمود، تأليف ابن عرب شاه، مصر ۱۳۵۵
- على دنوه، تأليف طه حسين، طبع دار المعارف، قاهره ۱۹۵۳
- العرب قبل الاسلام، جرجى زيدان، طبعة جديدة، به اهتمام حسين مونس، بدون تاريخ
- العراضة فى الحكاية السلجوقية، تأليف وزير محمد بن محمد بن (بن عبدالله) النظام الحسيني
يزدي، لندن ۱۹۵۹
- عصر بي خبرى يا تاريخ امتيازات ايران، ابراهيم تيمورى، طهران ۱۳۳۲
- عقد العلى للموقف الاعلى، تأليف احمد بن حامد کرمانى، ملقب به افضل کرمان، سنگی،
طهران ۱۲۹۳ ق.، به تصحيح و اهتمام على محمد عامرى ۱۳۱۱ ش.
- العقد الفريد، تأليف ابن عبدربه، ۲ جلد، طبع مصر، بازهوالاداب درهامش ۱۳۵۲؛ ۲ جلد،
مصر ۱۹۲۸؛ ۷ جلد قاهره، طبع لجنة التأليف ۵۳-۱۹۲۵
- عيون اخبار الرضا، ابن بابويه، صدوق طهران ۱۲۷۵
- عيون الاخبار، تأليف ابن قتيبة، ۲ ج، قاهره ۳۵-۱۹۲۵